

# روز شمار تاریخ اسلام

ماه محرم

مؤلف: سید تقی واردی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه ناشر

بی شک با فرا رسیدن ماه محرم تمام شیعیان به یاد یک روز غم بار می افتند روزی که یادآور یکی از جانسوزترین ایام سال است، روز دهم ماه محرم سال 61 هجری و سرزمین کربلا.

در این ماه پرحادثه ترین وقایع سال نهفته است که نباید هیچ مسلمانی این ایام را فراموش کند و با اینکه حدود سیصد و شصت سال از آن حادثه می گذرد هنوز گرمی کربلا دلها را برای فرزند زهرا علیها السلام بی تاب می کند چرا که فرموده امام حسن مجتبی علیه السلام: هیچ روزی بالاتر از روزی که بر ابا عبدالله گذشت نیست.

لذا برای ماندگاری این وقایع در تاریخ بر آن شدم تا این اثر را به چاپ برسانم که از برادر بزرگوار جناب آقای واردی کمال سپاسگزاری را دارم ضمناً ادامه این اثر هم در دست تاءلیف می باشد و تحت عنوان ماههای دیگر قمری به چاپ می رسد.

در خاتمه اگر چه این اثر نمی تواند وقایع تاریخ اسلام را کاملاً بازگو نماید ولی برای همه دانش پژوهان و عالمان و مدرسان رشته تاریخ مفید فایده است.  
انشاء الله

مدیر انتشارات دارالتقلین

سید عباس حسینی - مهر 79

## پیش سخن

قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین  
\* هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمتقین. <sup>(1)</sup>

همانا پیش از شما سنت هایی گذشت، پس بگردید در زمین و بنگرید که فرجام ناباوران چگونه بوده است؟ این بیانی است برای مردم و راهنما و اندرزی برای پرهیزگاران.

بی ترتیب پیش از ما، ملت ها و سنت هایی در روی زمین آشکار شده و پس از مدتی به پراکندگی، نابودی و فراموشی سپرده شده اند. گر چه اخبار آنان تا مدت های مدید، سینه به سینه و به صورت تحریف شده به نسل های بعدی منتقل می گردید ولی به خاطر پایین بوده اطلاعات مردم و نبود ابزار اطلاع رسانی، اطلاعات کامل و روشنی از آنها در دست نیست.

در این میان، تنها قرآن کریم به عنوان کتاب وحی الهی، ماجراهای فراوانی از تاریخ گذشتگان را برای ما بیان کرده و افق تازه ای از سرنوشت آنان را به روی همگان باز کرده است. هم اکنون، قرآن کریم به عنوان قدیمی ترین و معتبرترین سند تاریخی، مورد استفاده پژوهشگران و تاریخ نگاران قرار می گیرد.

قرآن مجید، علاوه بر این که انسان ها را از سرگذشت پیشینیان با خبر گردانیده، همگان را تشویق و ترغیب می کند که در جای جای زمین، سیر و سیاحت کنند و به طور حسی عاقبت گذشتگان، به ویژه تکذیب کنندگان پیامبران را در مناطق و نواحی مختلف مشاهده کنند. البته، همان طوری که قرآن مجید به صراحت بیان کرده است، سیر در زمین و گردش در آفاق و یا بیان تاریخ گذشتگان، تنها برای بازگو کردن احوال آنان و سرگرمی و قصه گویی نیست؛ بلکه هدف اصلی، روشن شدن اذهان مردم و پند و عبرت گرفتن آنان از

پیشینیان است. شاید از این راه به تقوا و پرهیزکاری دست یابند و در سبیل قرار گیرند.

آشنایی و آگاهی از احوال گذشتگان و اطلاع از رویدادهای مثبت و یا منفی تاریخ، انسان ها را کمک می کند که شیوه زندگی بهتر و همزیستی مطمئن تری انتخاب کنند و برای زندگی کوتاه مدت خود در این دنیا، از یاد خدا غافل نشده و اقدام به هر کار ناشایستی نکنند.

کتاب حاضر (ماه محرم در تاریخ اسلام) که با همین قصد و نیت به رشته تحریر درآمده است، درصدد بیان رویدادهایی است که در تاریخ اسلام، از مقطع عام الفیل (سال تولد پیامبر اسلام ﷺ) تا انتهای غیبت صغرای امام زمان علیه السلام - سال 329 قمری - به وقوع پیوسته و تاثیر بسزایی در نزد مسلمانان داشته اند.

ناگفته پیداست که شرح تمامی رویدادها در این مقطع از تاریخ بشریت، بسیار حجیم و گسترده است و بی تردید از توان و بضاعت یک فرد خارج است. برای چنین منظوری به تلاش و کار گروهی پژوهشگران و تاریخ نگاران نیاز است.

ولی اطلاع رسانی از تاریخ اسلام و مسلمانان قرون اولیه، به هر مقدار ممکن، می تواند مفید و ثمربخش باشد و نسلهای حاضر و آینده مسلمانان را با سرگذشت پیشینیان آگاه گرداند.

این کتاب، که به سبک تازه و روان جهت استفاده و مطالعه دانش پژوهان به ویژه دانشجویان، مبلغان دینی و مدرسان رشته تاریخ تدوین یافته است، تنها رویدادهای یک ماه از سال قمری، یعنی ماه محرم الحرام را که نخستین ماه سال قمری است، مورد بررسی قرار داده است و اگر توفیقی در ادامه کار از سوی

خدای سبحان به دست آید، به همین روال سایر ماهها را مورد پژوهش قرار داده و به صورت مجزا در اختیار خوانندگان ارجمند قرار بدهیم.

اما بخشهای کلی این کتاب، عبارتند از:

1 - ماه محرم در آینه آیات و اخبار.

2 - روزشمار رویدادهای ماه محرم.

3 - سال شمار ماه محرم.

4 - واقعه کربلا.

امید است این اثر ناچیز مورد بهره وری تمامی دانش پژوهان و فرهنگیان جامعه اسلامی قرار گرفته و خرسندی ولی نعمت جهان هستی، حضرت حجة بن الحسن، مهدی موعود علیه السلام را در پی داشته باشد.

بهار 1379 سید تقی واردی

## آشنایی با تاریخ قمری

تاریخ های متعددی در میان مردم جهان در گذشته رواج داشته و مورد استفاده ملتها قرار گرفته که برخی از آنها به تدریج از میان رفته و به بونه فراموشی سپرده شده اند ولی برخی از تاریخ های گذشته، همچنان در گذر زمان، استمرار یافته و حیات خویش را حفظ کردند و در عصر کنونی نیز به قوت خود باقی بوده و مورد استفاده ملتها قرار دارند.

تاریخ قمری که از گردش ماه به دور زمین پدید می آید، از جمله تاریخ هایی است که نسبتاً عمری دراز پیدا کرده است.

این تاریخ، گرچه پیش از اسلام نیز در میان برخی از ملتها و امتها، از جمله عربها متداول بود، ولی پس از ظهور دین اسلام، به عنوان تاریخ رسمی این دین درآمد و بسیاری از احکام عملی و فقهی اسلام بر آن، مبتنی شده اند. همانند روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان، به جای آوردن اعمال حج در ماههای حرام، ایام اعتکاف و غیره.

این تاریخ، هم اکنون تاریخ مشترک قریب به یک میلیارد و پانصد میلیون تن از مسلمانان جهان می باشد.

به تاریخ قمری، تاریخ هلالی نیز گفته می شود. زیرا ماه (قمر) هنگامی که یک دور خود را از هلال آغاز کند تا دورش به پایان برسد و به هلال بعدی وصل گردد، یک ماه پدید می آید و با دوازده بار تکرار این چینی، یک سال قمری شکل می گیرد.

مدت هر ماه قمری عبارتند از: محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاولی، جمادی الثانیة، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی قعدة و ذی حجه.

مسلمانان صدر اسلام بنا بر پیشنهاد امیرالمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب  
علیه السلام و تصویب خلیفه وقت، هجرت سرنوشت ساز پیامبر اسلام ﷺ از مکه  
معظمه به مدینه منوره را مبدا سال قمری قرار داده اند. بدین جهت، تاریخ قمری  
را تاریخ هجری قمری نامیده اند.

نزدیک ترین تاریخ به تاریخ قمری، همان تاریخ هجری شمسی است که بر  
اساس گردش زمین به دور خورشید، به مدت 365 روز و 6 ساعت طول می  
کشد.

مبدا تاریخ هجری شمسی، نیز هجرت پیامبر اسلام ﷺ از مکه معظمه به  
مدینه منوره است. این تاریخ، هم اکنون تاریخ رسمی جمهوری اسلامی ایران و  
برخی از ملت های اسلامی مجاور می باشد.

## تحقیقی درباره پیدایش تاریخ قمری

قرآن کریم به روشنی بیان کرده است: از روزی که خدا آسمان ها و زمین را پدید آورد (زمان تحقق یافت) خداوند متعال در کتاب خود (لوح محفوظ) تعداد ماه ها را، دوازده عدد قرار داده است و از میان آنها، چهار ماه را حرام کرده است.<sup>(2)</sup>

از میان این که ماه های حرام، تنها در سال قمری وجود دارند، دانسته می شود که تاریخ قمری از آغاز آفرینش هستی شکل گرفت و در نزد پروردگار متعال، ملاک و معیار تاریخ بشر قرار گرفت.

اما از این که این تاریخ، از زمانی در میان مردم و در عصر کدام یک از پیامبران الهی مرسوم و معمول شده است، اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی از تاریخ نگاران، استقرار کشتی حضرت نوح علیه السلام در کوه جدی را مبدا تاریخ قمری دانسته اند.

در تاریخ یعقوبی آمده است: استقرار کشتی نوح علیه السلام در کوه جدی در ماه محرم واقع گردید. به همین جهت محرم، اول سال شناخته شد.<sup>(3)</sup> هم چنین در تاریخ طبری گفته شد: استقرار کشتی نوح، در دهم محرم (عاشورا) واقع گردید.<sup>(4)</sup>

علاوه بر مورخان اهل سنت، برخی از مورخان شیعه نیز استقرار کشتی نوح علیه السلام را در دهم محرم (عاشورا) دانسته و حوادث مهم دیگری نیز برای این روز بیان کرده اند.

برخی از آن حوادث عبارتند از: پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام و همسرش حضرت حوا از سوی پروردگار متعال،<sup>(5)</sup> میلاد حضرت عیسی بن مریم علیه السلام<sup>(6)</sup> و نجات بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام از ستم های فرعونیان و...



به همین جهت روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل سنت درباره عبادت این ماه، به ویژه روزه گرفتن وارد شده است.

ولی با تتبع و بررسی بیشتر در منابع تاریخی و روایی، صحت گفتار مزبور، از جمله این که استقرار کشتی نوح علیه السلام و یا حوادث دیگر مربوط به پیامبران الهی علیهم السلام، در شب عاشورا و یا ماه محرم واقع شده باشند، مورد تردید قرار می گیرد و این شبهه در اذهان پژوهشگران به وجود می آید که بنی امیه و بنی عباس در سال های سیطره خود بر مسلمانان، برای تحت الشعاع قرار دادن شهادت امام حسین علیه السلام و به فراموشی سپردن قیام خونین کربلا، به نقل این گونه حوادث و ترویج آن ها اقدام کرده و با رشوه و تطمیع و یا تهدید راویان و مورخان، این گونه مطالب را در منابع اسلامی وارد کردند.

گواه بر این مطلب روایات چندی است که در این باب وارد شده اند که به عنوان نمونه، برخی از آن ها را در این جا بیان می کنیم:

1 - معلی بن خنیس (خدمتکار و کارپرداز امام جعفر صادق علیه السلام) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که کشتی نوح در «نوروز» (نخستین روز بهار) بر کوه جدی استقرار یافت. (7)

2 - حدیث دیگری از معلی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام روایت شده است و گفتار فوق را تایید می کند و درباره (نوروز) به تفصیل سخن گفته است. (8)

3 - ابن عباس روایت کرده است که دو برادر یهودی به نزد حضرت علی علیه السلام رسیده و از آن حضرت درباره عددهایی که در تورات و انجیل آمده است و قرآن کریم نیز به آن ها اشاره نموده است، پرسش نمودند.

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: اما یک، همانا خدای سبحان است که یکی است و شریکی برای وی متصور نیست. اما دو، همانا آدم و حوا هستند که

نخستین دوتایی عالم بشریت اند. آن حضرت، به همین نحو اعداد را تفسیر کرد تا رسید به عدد بیست، در این باره فرمود: اما بیست همانا بیستم ماه رمضان است که خداوند متعال، زبور را بر داوود علیه السلام نازل کرد؛ اما بیست و یک، همانا خداوند متعال در این روز، آهن را برای داوود علیه السلام نرم و لین قرار داد؛ اما بیست و دو، همانا در بیست و دوم این ماه کشتی نوح بر کره جدی بر زمین نشست. <sup>(9)</sup>

این حدیث، طولانی است و ما تنها به محل شاهد موضوع مورد بحث، اشاره کردیم و از آن استفاده می شود که استقرار کشتی نوح علیه السلام بر روی زمین، در روز 22 رمضان بوده است، نه ماه محرم.

4 - میثم تمار که از خواص یاران امیرمؤمنان علیه السلام و از حواریان آن حضرت محسوب می گردد و از آن حضرت به اندازه استعداد خود، دانش و معرفت فرا گرفت و بر رازهای نهان و اخبار غیبی، اطلاع داشت، <sup>(10)</sup> در این باره سخن تازه ای دارد.

وی، در حالی که چند هفته پیش از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، به دست دژخیمان عبیدالله بن زیاد در کوفه، اعدام شده بود، شهادت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا پیش بینی و پیش گویی کرد، وی در این باره گفت: به زودی، این امت، فرزند پیامبرشان را در دهم محرم (روز عاشورا) به شهادت می رسانند و دشمنان خدا این روز را روز برکت و مبارک می نامند. این خبر همان چیزی است که در علم الهی است و مولایم امیرمؤمنان علیه السلام مرا به آن آگاه فرموده است.

آن حضرت به من خبر داد که هر موجودی برای مظلومیت و شهادت امام حسین علیه السلام می گرید. حتی حیوانات وحشی بیابان ها و جنگل ها، ماهی های

دریاها و پرندگان آسمان ها؛ هم چنین خورشید، ماه، ستارگان، آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و تمام فرشتگان خدا در آسمان ها و زمین ها، و رضوان و مالک و حاملان عرش الهی بر او می گریند و از آسمان، خون و خاکستر می بارد.

آن گاه فرمود: لعنت خدا بر قاتلان حسین علیه السلام واجب خواهد شد،

همانطوری که بر مشرکان، مسیحیان، یهودیان و گبریان واجب گردیده است. سپس راوی از میثم تمار پرسید: ای میثم! در حالی که حسین بن علی علیه السلام در چنین روزی به شهادت می رسد. پس چگونه مردم، این روز (عاشورا) را روز مبارک و برکت می نامند؟

در این هنگام، میثم گریه کرد و اشک چشمانش از گونه هایش، سرازیر شد و گفت: آنان به خاطر حدیثی که جعلی و بی پایه است، پنداشته اند که در این روز، خدای سبحان، توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، در حالی که توبه آدم علیه السلام در ماه ذی حجه پذیرفته شد؛ آنان گمان کرده اند که در این روز، خداوند سبحان، توبه داوود علیه السلام را پذیرفت در حالی که پذیرش توبه داوود در ماه ذی حجه بوده است؛ هم چنین آنان خیال کرده اند که در این روز خداوند متعال، یونس علیه السلام را از شکم ماهی بیرون انداخت، در حالی که وی در ذی حجه، از شکم ماهی بیرون انداخته شد؛ آنان پنداشته اند که کشتی نوح علیه السلام در این روز، بر کوه جدی استقرار یافت، در حالی که این کشتی در هیجدهم ذی حجه بر زمین نشست؛ آنان می گویند که در چنین روزی، خداوند متعال دریا را برای قوم بنی اسرائیل شکافت و آنان را به همراه موسی علیه السلام از دریا عبور داد و از دست فرعونیان رهایی بخشید، در حالی که این حادثه در ماه ربیع الاول، واقع گردیده است.

آن گاه میثم به راوی گفت: بدان که در روز قیامت، حسین بن علی علیه السلام، سرور شهیدان است و برای یاران او درجه ای بالاتر از سایر شهیدان است. و اما تو، هر گاه خورشید را سرخ فام دیدی که گویا خون آلود است، بدان در آن روز، حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رسانیده اند!

راوی گفت: پس از مدتی، یک روز خورشید را بر هاله ای پوشیده از سرخی دیدم، دانستم که در این روز، مولایم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و پیش گویی میثم تمار، محقق شد، در آن هنگام بی اختیار فریادی کشیده و به شدت گریستم. <sup>(11)</sup>

بدین گونه، میثم تمار شهادت امام حسین علیه السلام را پیش بینی و پیش گویی کرده بود و گفتارش به موقع تحقق یافت. از صدق و راستی این خبر، به راحتی می توان راستی خبر میثم درباره پیامبران الهی علیهم السلام را به دست آورد و اخبار مربوط به رویدادهایی را که ادعا شده اند در روز عاشورا به وقوع پیوسته اند، مورد تردید و یا از اساس مردود دانست.

به هر حال این احتمال قوی تر و منطقی تر به نظر می آید که گفته شود، آغاز تاریخ قمری در شبه جزیره عربستان، از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام رایج گردیده است.

زیرا پس از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام، همسرش هاجر و کودک نوزادش اسماعیل علیه السلام را به سرزمین خشک و غیر معمور مکه منتقل کرد و چشمه زمزم با معجزه اسماعیل علیه السلام به وجود آمد، به تدریج مکه رو به آبادانی گذاشت و پس از چند سال، تبدیل به شهری در جزیره العرب گردید.

حضرت ابراهیم علیه السلام چند بار از فلسطین، به دیدن فرزندش اسماعیل علیه السلام به مکه آمد و در یکی از این مسافرت ها، ماءموریت یافت که به اتفاق فرزندش اسماعیل، خانه خدا را که با طوفان نوح، از بین رفته بود، تجدید بنا نماید. آن دو با تلاش های خود، بار دیگر خانه خدا را برپا کرده و آن را محل زیارت و عبادت موحدان و مؤمنان قرار دادند. از آن زمان، زیارت خانه خدا و انجام سالانه مراسم حج در میان مردم، به ویژه نسل حضرت اسماعیل علیه السلام قرار دادند. از آن زمان، زیارت خانه خدا و انجام سالانه مراسم حج در میان مردم، به ویژه نسل حضرت اسماعیل علیه السلام متداول گردید. بدین جهت، تاریخ قمری و ماه های قمری، به خصوص ماه های ویژه حج، شکل گرفت و در میان مردم، رایج گردید.

## ماه محرم در قرآن

ماه محرم، اگر با این عنوان در قرآن مجید نیامده است. و لیکن در قرآن، آیات چندی است که درباره ماه های حرام و لزوم حرمت آن ها نازل شده است. ماه محرم نیز از جمله ماه های حرام است که در آیات قرآن کریم به آن ها پرداخته شده است.

در این جا آیه هایی را که درباره ماه های حرام وارد شده اند، اشاره کرده و به ترجمه و شرح اجمالی آن ها می پردازیم:

### 1 - جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاما للناس و الشهر الحرام و الهدی و...<sup>(12)</sup>

خداوند متعال، کعبه را که خانه حرام است و هم چنین ماه حرام و قربانی را برای بریایی مردم (و معیشت آنان) قرار داده است.

در این آیه، خداوند متعال فلسفه حرمت حج و ماه حرام را بیان نموده است و آن، عبارت است از معیشت و امنیت مردم در پناه آن ها و تاثیر آن ها بر اصلاح جامعه.

اگر مردم، حرمت خانه خدا و ماه های حرام را نگه نداند و دائم در جنگ، تجاوز و حرمت شکنی باشند، همانند اقوام و ملل پیشین به نابودی و هلاکت خواهند رسید و با دست خود، یک دیگر را به فنا و فراموشی می سپارند.

امنیت و آسایش مردم در ماه های حرام و ایام حج، موجب تقویت روابط اجتماعی و انسانی شده و مردم را به هم دلی و هم سویی سوق می دهد و آنان را از پراکندگی و خواری، به عزت و سربلندی می رساند.

### 2 - یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام...<sup>(13)</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، شعائر الهی و ماه حرام را بر خود حلال و مباح نسازید.

این آیه، بنا به نقل برخی از مفسران<sup>(14)</sup> در روز فتح مکه، خطاب به مسلمانان فاتح نازل شد و به آنان فرمان داد که پس از پیروزی بر مشرکان، شعائر الهی و ماه های حرام را نادیده نگیرند و بسان گذشته، نسبت به آن ها پای بند و متعهد باشند.

بنابراین، اگر آنان به مشرکانی برسند که آداب جاهلیت را در زیارت خانه خدا انجام می دهند، نسبت به آنان عصبانی نشده و آنان را به قتل نرسانند. زیرا در خانه امن الهی و در ماه حرام قرار دارند.

3 - فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله و ان الله مخزی الکافرین.<sup>(15)</sup>

چهار ماه (به دور از جنگ و خون ریزی) در زمین سیر و سیاحت کنید (و مراسم حج خود را به راحتی به جای آورید) و بدانید که شماها نمی توانید بازدارنده از خواست خدا باشید و به درستی که خداوند متعال، کافران را خوار می کند.

در این آیه، خداوند سبحان مردم را در استفاده بهینه از ماه های حرام، از جمله سیر و سیاحت، زیارت و انجام مراسم حج فرا خواند و آنان را به این امر تشویق کرده است و یادآوری نمود که اگر بدخواهان و کافران بخواهند این آزادی را از مردم بگیرند، از سوی خداوند متعال به خواری و نابودی مبتلا می گردند.

4 - یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه، قل قتال فیه کبیر و صد عن سبیل الله و کفر و به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله، و الفتنة اکبر من القتل...<sup>(16)</sup>

(ای محمد) از تو درباره جنگ در ماه حرام پرسش می کنند، در پاسخ آنان بگو: جنگ و درگیری در این ماه، (گناهی) بزرگ و بازدارنده از راه خدا و موجب کفر به (نعمت های) خدا و مسجدالحرام است. (ولی) اخراج اهالی (مسلمان) این شهر، در نزد خدا گناهش بزرگتر است و دسیسه کردن (مشرکان از جهت گناه بزرگتر از قتل است).

این آیه، به صراحت تمام حرمت ماه حرام را بیان کرده است و واجب الاحترام بودن آن را به همه انسان ها گوش فرموده است.

از سیاق آیه دانسته می شود که کافران و مشرکان قریش نیز برای ماه های حرام، احترام ویژه ای قائل بوده و جنگ و درگیری را در آن ها ناروا می شمردند.

شأن نزول این آیه درباره دسته ای از مسلمانان به فرماندهی عبدالله بن جحش اسدی است که برای ردیابی و تعقیب کاروانی از قریش، مرتکب کشتن یکی از مشرکان در ماه حرام شدند.

ماجرا از این قرار بود که دو ماه پیش از جنگ بدر، یک دسته هفت نفری از مسلمانان برای تعقیب کاروانی از مشرکان که از شام عازم مکه بود، از سوی پیامبر ﷺ ماءموریت یافتند.

آنان، کاروان را یافته و پنداشته بودند که در روزهای آخر جمادی الآخر بسر می برند و هنوز ماه رجب که یکی از ماه های حرام است، فرا نرسیده است.

به همین جهت با مشرکان درگیر شده و در این میان، یک تن از مشرکان به نام عمرو بن حضرمی کشته و دو نفر دیگر به نام های حکم بن کیسان و عبد الله بن مغیره، اسیر شدند و یکی از آنان به نام مغیره بن عثمان، از چنگ مسلمانان گریخت و این خبر ناگوار را به مشرکان مکه رسانید.



جنگجویان مسلمان، اسیران و غنایم را به مدینه منتقل کرده و ماجرا را به عرض پیامبر ﷺ رسانیدند. پیامبر ﷺ از کردار آنان ناراحت شد و آنان را نکوهش کرد و فرمود: به خدا سوگند من شما را امر به جنگ با آنان نکرده بودم.

جنگجویان چون ناخرسندی پیامبر ﷺ را دیدند، از کرده خود پشیمان شدند.

مشرکان، این حادثه را دست آویزی قرار داده و پیامبر ﷺ و مسلمانان را متهم به حرمت شکنی ماه حرام نمودند.

آنان، پیکی به نزد رسول خدا ﷺ در مدینه اعزام کرده و به صورت اعتراض و انتقاد به آن حضرت گفتند: آیا در ماه حرام، جنگ و نبرد جایز است؟

در پاسخ آنان، نازل شد و جواب آنان را به روشنی بیان کرد.

خداوند متعال به آنان پاسخ داد که جنگ در این ماه حرام است ولی شما نیز حرمت شکنی کرده و اهالی مکه را به جرم مسلمانی از خانه و شهرشان که برای همه باید محل امن و آسایش باشد، اخراج نمودید. گناه دسیسه های شما بزرگتر و بیشتر است از کشته شدن یک نفر مشرک به طور اشتباهی در نبرد با مسلمانان. (17)

5 - الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرامات قصاص فمن اعتدى عليكم

فاعتدوا بمثل ما اعتدى عليكم... (18)

ماه حرام در برابر ماه حرام است و حرمت (شکنی) ها را قصاص می باشد. پس کسی که بر شما تجاوز و دست درازی کرد، شما نیز به اندازه تجاوزش، بر او دست درازی کنید.

مراد از شهر حرام در این آیه، ماه ذی قعدة است که در این ماه، رسول خدا ﷺ و مسلمانان مدینه در سال هجری جهت انجام عمره، عازم مکه گردیدند ولی مشرکان مکه، مانع ورود آنان شده و خود را برای نبرد با آنان آماده کرده بودند. سرانجام، کارشان به صلح انجامید که معروف به «صلح حدیبیه» شده است. (19)

مشرکان می دانستند که رسول خدا ﷺ و مسلمانان پیرو آن حضرت، حرمت ماه های حرام را نگه می دارند و در این ماه ها به کارزار و جنگ با دشمنان خود نمی پردازند.

به همین جهت در صدد برآمده تا از تعهد دینی و شرعی مسلمانان سوء استفاده کرده و آنان را غافل گیر و در این ایام بر آن ها هجوم آورده و کارشان را یکسره سازند.

خداوند متعال، توطئه های شیطانی مشرکان را نقش بر آب کرد و به پیامبرشان وحی نمود که ماه حرام را در برابر ماه حرام است. اگر مشرکان حرمت آن را شکستند و اقدام به تجاوز و جنگ کردند، بر مسلمانان واجب است با آنان مقابله به مثل نمایند. با نزول این آیه، حربه مشرکان از دست شان گرفته شد و بار دیگر در برابر پیامبر ﷺ به ضعف و انفال رسیده و به ناچار با آن مصالحه کردند.

#### 6 - فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم... (20)

آن گاه که ماه های حرام به پایان رسد، هر کجا مشرکان را یافتید با آنان مبارزه کنید.

مشرکان و کافران شبه عربستان، صحنه را بر مسلمانان تنگ کرده و از هر سو با آنان دشمنی می نمودند و گاهی اقدام به هجوم و آزار مسلمانان می کردند.

مسلمانان به ستوه آمده و از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که به آنان اجازه نبرد با مشرکان را بدهد. خداوند متعال آنان را امر به صبر نمود و فرمود که حرمت ماه های حرام را نگهدارید و پس از پایان این ماه ها، پاسخ آنان را بدهید و هر کجا آنان را یافتید، با آنان مبارزه و نبرد کنید.

7 - ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السماوات

و الارض منها اربعة حرم، ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم. (21)

به راستی تعداد ماه ها در نزد خدا، دوازده ماه است. (و این) در کتاب خدا است از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید. چهار ماه از آن ها (ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب) حرام می باشند. این است آیین استوار. پس در آن ماه ها بر خود ستم روا مدارید.

از این آیه، استفاده می گردد از هنگامی که خدای سبحان، زمین و آسمان ها را آفرید و کرات آسمانی؛ از جمله ماه را در گردش به دور زمین به حرکت در آورد، زمان را به سال و سال را به دوازده ماه، به تعداد منازل ماه، محدود و مشخص کرد و پیامبران الهی نیز بر اساس آن عمل کرده و اعمال و عبادات خویش (مانند روزه و حج) را تعیین می نمودند.

هم چنین در این آیه، به حرمت چهار ماه از سال و لزوم نگهداری احترام آن ها به صراحت بیان شده است و این که شکستن حرمت آن ها و اقدام نمودن به جنگ و خون ریزی در این مدت، ستم بر بشریت است.

مراد از «کتاب الله» در این آیه، لوح محفوظ است و هم چنین در کتاب هایی

که بر پیامبران پیشین نازل شده اند، مطالب مزبور بیان شده اند. (22)

8 - انما النسيب زيادة في الكفر به الذين كفروا يحلون عامما و يحرمونه عامما

ليوا طئول عدة ما حرم الله فيحوا ما حرم الله زين لهم سوء اعمالهم. (23)

همانا فراموشی در کفر (عصر جاهلیت) ، بسیار بود که به واسطه آن گمراهی می شدند آنانی که کفر ورزیده بودند، به طوری که سالی را حلال و سالی را حرام می شمردند تا پای مال کنند شمار آن چه را که خدا حرام کرده است. پس آنان، حلال می شمردند آن چه (ماه هایی) را که خدا حرام کرده بود. (بدین ترتیب) کردار زشت شان بر آنان آراسته می گردید.

با توجه به اینکه حرمت ماه های حرام از یادگارهای پیامبران بزرگ الهی از جمله حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندش اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام بود و عرب ها خود از پای بند سنت آبا و اجدادی خویش می دانستند، بدین جهت نمی توانستند به راحتی از این سنت الهی، یعنی پاس داشت ماه های حرام سرپیچی کنند. زیرا در آن صورت، حج ناامن می شد و رغبت سایر عرب ها به شرکت در مراسم حج از بین می رفت.

در نتیجه عرب های مکه علاوه بر این که اعتبار و سیادت خود را از دست می دادند، از درآمدهایی که از بابت حاجیان و زائران نصیب آنان می گردید، محروم می شدند.

به این جهت، تلاش همگی آنان بر نگهداری حرمت ماه های حرام و ایام حج بود.

ولی در برخی از سال ها که میان قبایل و و طوایف حجاز، نبرد و درگیری هایی روی می داد، شکیبایی آنان و پذیرفتن آتش بس و متارکه جنگ در سه ماه پشت سر هم (ذی قعدة، ذی حجه و محرم) ، بر ایشان دشوار بود و در صد گریز از آن بر می آمدند. <sup>(24)</sup>

آنان برای گریز از این مشکل، دست به حيله هایی زدند که مورد مذمت و سرزنش قرآن و مسلمانان قرار گرفتند.

یکی از حیل‌های آنان، این بود که گفتند: ماه‌های ذی‌قعدة و ذی‌حجه، حرام و ماه‌های حلال‌گردد و پس از آن، ماه‌های حرام‌شود، تا میان ذی‌حجه و صفر، یک‌ماه فرصت تجاوز و خون‌ریزی یکدیگر را داشته باشند. ترفند دیگر آنان، این بود که در هر سال، در یک‌ماه مراسم حج را به جا می‌آوردند. مثلاً دو سال پیش سرهم، در ماه ذی‌قعدة، دو سال پیش سرهم در ماه ذی‌حجه و دو سال پیش سرهم در ماه محرم، مراسم حج را انجام می‌دادند و بقیه ماه‌های را برای خود حلال می‌شمردند. پ

بدین طریق، ماه‌های حرام و ایام حج را دستخوش هوا و هوس خویش قرار داده بودند. عرب‌های مکه، یک سال پیش از حجة الوداع، مراسم حج را در ذی‌قعدة انجام دادند و در سالی که پیامبر اسلام ﷺ برای آخرین بار به زیارت خانه خدا مشرف شد و سفرش به حجة الوداع معروف گردید، مراسم حج در ذی‌حجه قرار گرفت.

در همین سال، رسول خدا ﷺ ضمن خطبه‌ای فرمود: همانا زمان، به مانند هیاتی که خدا در آفرینش آسمانها و زمین، به وجود آورد بر می‌گردد. به این صورت که هر سال، دوازده ماه دارد و چهار ماه از آنها حرام است که سه ماه پیش سرهم (ذی‌قعدة، ذی‌حجه و محرم) و چهارمین ماه (رجب) میان جمادی و شعبان قرار گرفته است. (25)

از آن هنگام، مراسم حج همه ساله در ذی‌حجه برگزار می‌گردد. ولی سه ماه دیگر نیز از ماه‌های عبادت، زیارت و حج‌خانه خدا (به صورت عمره و مفرده) بوده و نگهداری حرمت آنان، بر همگان لازم و واجب است.

## ماه محرم در روایات

درباره ماه محرم، روایات فراوانی در منابع روایی شیعه و اهل سنت وارد شده اند و این ماه را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داده اند.

اهم موضوعاتی که در این روایات به آن ها پرداخته شده است عبارتند از: برخی از رویدادهایی که در این ماه واقع شده اند، حرام بودن این ماه پیش از اسلام و تنفیذ آن از سوی اسلام، اعمال و عباداتی که انجام آنها در این ماه دارای ثواب و پاداش زیادی است. مانند روزه، نماز، شب زنده داری، مناجات و نیایش و سوگواری برای اباعبدالله الحسین علیه السلام.

پرداختن به تمامی احادیث و روایات مربوطه، از ظرفیت این مقوله خارج است و مستقلاً تالیف دیگری را می طلبد. اما از باب نمونه و تبریک جستن به کلام معصومین علیهم السلام چند حدیث را در این جا نقل می کنیم:

1 - عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی حدیث: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما ثقل فی مرضه، قال: ان السنة اثنی عشر شهرا، منها اربعة حرم.

قال ثم قال بیده: فذلک رجب مفرد، و ذو القعدة و ذوالحجة و المحرم ثلاثة متوالیات <sup>(26)</sup>

امیرالمؤمنان علی علیه السلام فرمود: آن گاه که بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شده بود، آن حضرت فرمود: هر سالی از دوازده ماه تشکیل می یابد که چهار ماه از آنها، حرام می باشد.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به دستان مبارکش فرمود: این چهار ماه حرام عبارتند از: رجب که مفرد واقع شد و ذی قعدة، ذی حجه و محرم که پشت سر هم قرار گرفته اند.

2 - عن النبي ﷺ انه قال: تصلى اول ليلة من المحرم ركعتين، تقراء فى الاولى فاتحة الكتاب و سورة الانعام و فى الركعة الثانية فاتحة الكتاب و سورة يس. (27)

پیامبر گرامی اسلام فرمود: در شب اول ماه محرم، دو رکعت نماز به جای آوردید و در رکعت اول، سوره فاتحه و سوره انعام، و در رکعت دوم سوره فاتحه و یاسین را قرائت کنید.

3 - عن النبي ﷺ انه قال: ان فى المحرم ليلة شريفة و هى اول ليلة، من صلى فيها مائة ركعة الحمد و قل هو الله احد و يسلم آخر كل تشهد، و صام صبيحة اليوم و هو اول يوم من المحرم كان ممن يدوم عليه الخير سنة و لا يزال محفوظا من الفتنة الى القابل، و ان مات ذلك صار الى الجنة ان شاء الله. (28)

پیامبر ﷺ فرمود: در ماه محرم، شبی شریف است. آن شب، شب اول این ماه است. هر کس در این شب صد رکعت نماز به جای آورد که در هر رکعت آن سوره حمد و سوره قل هو الله احد را قرائت کند و در آخر هر تشهدى سلام دهد و روز آن را که روز اول ماه محرم است، روزه بگیرد، برای چنین شخصى در تمام سال، خیر و خوبی تداوم می یابد و تا سال بعد از هر فتنه ای محفوظ خواهد ماند و اگر در این روز از بین بمیرد، ان شاء الله وارد بهشت می گردد.

4 - عن النبي ﷺ انه قال: من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلاثون يوما. (29)

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس یک روز از ماه محرم را روزه بگیرد، برای او در برابر هر روز، سی روز پاداش منظور می گردد.

5 - قال علي عليه السلام: ان استطعت ان تحافظ على ليلة الفطر و ليلة النحر و اول من المحرم و ليلة عاشورا و اول ليلة من رجب و ليلة النصف من شعبان، فافعل و اكثر فيهن من الدعاء و الصلاة و تلاوة القرآن. <sup>(30)</sup>

حضرت علي عليه السلام فرمود: اگر توانایی شب زنده داری در شب عید فطر، شب عید قربان، شب اول ماه محرم، شب عاشورا، شب اول رجب و شب نیمه شعبان را داری، آن را بجای آور و در این شب ها برای زیاد کردن دعا، نماز و قرائت قرآن تلاش کن.

6 - عن الريان بن شبيب قال: دخلت على الرضا عليه السلام في اول يوم من المحرم فقال: يا ابن شبيب اصائم؟ فقلت: لا. فقال: ان هذا اليوم هو اليوم الذي دعا فيه زكريا عليه السلام ربه فقال: رب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء، <sup>(31)</sup>

ريان بن شيب گفت: در نخستين روز ماه محرم به محضر امام رضا عليه السلام رسيدم. آن حضرت به من فرمود: ای پسر شبيب، آیا امروز روزه داری؟ گفتم نه! فرمود: به راستی امروز، روزی است که حضرت زکریا عليه السلام در نزد پروردگارش دعا کرد و عرضه داشت: پروردگارا از ساحت مقدست به من ذریه ای پاک عنایت کن چه این که تو شنونده هر دعایی. پس خدای سبحان دعای وی را اجابت کرد و به فرشته ای دستور داد که خبر استجابتش را به زکریا برساند. هنگامی که زکریا برای اقامه نماز در محراب ایستاده بود، فرشته الهی بر او وارد شد و به او گفت که پروردگارت، تو را به یحیی بشارت می دهد. پس هر کس، این روز را روزه بگیرد و سپس خدای خود را بخواند، خدا نیز او را اجابت نماید، همانطوری که زکریا عليه السلام را اجابت فرمود.

7 - عن ابی عبدالله عليه السلام قال: من بات عند قبر الحسين عليه السلام ليلة عاشورا لقی الله يوم القيامة ملطخا بدمه و كاءنما قتل معه في عرصة كربلاء. <sup>(32)</sup>



امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی که در شب عاشورا در مزار امام حسین علیه السلام بسر ببرد، و این شب را در آن جا بیتوته کند (و به زیارت، سوگواری و عبادت پردازد) در قیامت خدا را در حالی ملاقات می کند که به خون امام حسین علیه السلام آغشته است و گویا در رکاب آن حضرت در دشت کربلا به شهادت رسیده است.

لازم به یادآوری است که در روز عاشورا حالت ویژه ای در نزد شیعیان دارد و شایسته است که همه مسلمانان و حقیقت جویان جهان در این روز به سوگواری امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش پردازند. به همین جهت روایات فراوانی وارد شده اند مبنی بر این که شیعیان در این روز، به زندگی شخصی خویش (از قبیل کسب و کار) پردازند و چون دشمنان اهل بیت علیهم السلام به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام در این روز جشن گرفته و روزه می گرفتند، محبان اهل بیت در غم و اندوه بسر برند و به سوگواری پردازند و این روز را روزه نگیرند و اگر روزه گرفتند، آن را با نوشیدن آبی در بعد از ظهر افطار کنند.

## روز اول محرم - سال اول عام الفیل (53 سال پیش از هجرت)

هجوم ابرهه به مکه معظمه جهت نابودی خانه خدا. (33)

ابرهه بن صباح که با پشتیبانی قیصر روم و نجاشی حبشه، بر کشور یمن استیلا یافته بود، برای خوار کردن ساکنان یمن و عرب های شبه جزیره عربستان، از هیچ تلاشی کوتاهی نمی ورزید و به هر کردار ناشایستی اقدام می نمود، او، بر طایفه (حمیر) و بزرگان آن بسیار سخت گرفت و (ریحانه) دختر علقمه بن مالک را که از جهت زیبایی و کمالات نفسانی، در طایفه خود کم نظیر بود، به اجبار و اکراه از همسرش (ابومرّة سیف بن ذی یزن) جدا کرد و خود با او ازدواج نمود.

بسیاری از یمنیان به دست حبشیان به فرماندهی ابرهه کشته و بسیاری دیگر اسیر گردیدند و به عنوان (برده) به حبشه و روم فرستاده شدند و مابقی به ناچار سر در طاعت ابرهه در آوردند و او را به امیری خویش پذیرفتند.

ابرهه در «صنعا» (پایتخت فعلی یمن) کنیسه ای بسیار مجلل و زیبا به نام «قلیس» بنا کرد و از تمامی عرب ها خواست که از بت خانه ها و زیارت کعبه (خانه خدا) دست برداشته و جهت زیارت و عبادت، به صنعا رفته و قلیس را عبادت گاه خویش قرار دهند.

بزرگان عرب از این ماجرا خشمگین شدند و مردی از طایفه «بنی فقیم» یا «بنی مالک» را به سوی قلیس فرستاده تا در آن ساختمان نشسته و بر زمینش پلیدی و بی حرمتی کند. ابرهه از این خبر بسیار ناراحت و خشمگین شد و تصمیم به انتقام از عرب ها گرفت. او با تجهیز سپاهی سنگین از نیروهای حبشی، عازم مکه گردید. در بین راه یمن تا مکه، هر گروهی در مقابلش ایستادگی می کرد، آنها را از دم تیغ و شمشیر گذرانیده و به نابودی می داد.

کسی را یارای پایداری در برابر وحشی‌گری‌های حبشیان نبود. از جمله، «ذو نفر» از طایفه حمیر با گردآوری نیروهای رزمی، به نبرد سپاهیان ابرهه رفت ولی کاری از پیش نبرد و متحمل شکست سنگین و بنیان‌کن شد و پس از نابودی سپاهیان، خود به اسارت ابرهه در آمد و به اجبار و اکراه، راهنمای حبشیان به سوی مکه شد.

حبشیان به محض نزدیک شدن به شهر مکه، اقدام به غارت و تاراج اموال مردم نمودند.

آنان، هر چه از چهارپایان اهالی، مکه از قبیل شتر، اسب و گوسفند آنان را می‌دیدند، غارت می‌نمودند.

در این میان، دویست شتر عبدالمطلب، بزرگ و مهتر مکه نیز به غارت رفت. ابرهه به اهالی مکه پیام فرستاد که قصد من، نابودی خانه خدا (کعبه) است. اگر مردم این شهر در برابر او مقاومت کنند و او را از این کار بازدارند، با آنان نبرد کرده و تمامی مردان را کشته و زنان و فرزندانشان را به اسیری می‌گیرد.

اهالی مکه در آغاز قصد نبرد با سپاهیان خون‌آشام ابرهه را داشتند، ولی عبدالمطلب آنان را از این کار بازداشت و به آنان گفت که شما را یارای برابری و نبرد با سپاه ابرهه نیست. بهتر است از شهر خارج شده و در دره‌ها و کوه‌های اطراف پناهنده شوید و از اهل و عیال خود محافظت و پاسبانی نمایید. این خانه (کعبه) از آن خدا است و او نیز از خانه خود دفاع خواهد کرد و اگر او از دفاع آن باز ایستد، ما چگونه می‌توانیم از آن دفاع کنیم؟

گویا به عبدالمطلب این گونه الهام شده بود که اهلی مکه خود را به هلاکت نرسانند و صاحب خانه، از خانه خود دفاع و پاسداری می‌کند.

با این تدبیر خردمندانه، اهالی مکه از کشتار و نابودی رهایی یافته و به اطراف شهر پناهنده و پراکنده شدند.

عبدالمطلب به همراه چند تن از بزرگان مکه به نزد ابرهه رفته و با او گفت و گو نمودند.

آنان از ابرهه پرسیدند: برای چه چیز اقدام به لشکرکشی نمودی و به سرزمین ما تهاجم کردی؟

وی پاسخ داد: برای انتقام گرفتن از کاری که شما بر معبد «قلیس» انجام دادید.

عبدالمطلب و همراهان، گفتند: آن بی حرمتی، کار یک تن از نادانان بود. چرا همه مردم باید به آتش او بسوزند و چرا باید خانه خدا که یادگار ابراهیم عليه السلام است دستخوش نابودی گردد؟

آنان هر چه گفتند، ابرهه بهانه آورد و گفتارشان را نپذیرفت و به آنان گفت: اگر شما در برابر من، مقاومت نکنید، من کاری با شما ندارم و تنها می خواهم به جبران کار شما معبد شما را تخریب کنم و دیگر کسی برای زیارت به اینجا نیاید. همه مردم باید برای پرستش خدا به صنعا رفته و در قلیس، خدا را عبادت کنند.

به روایت دیگر، عبدالمطلب در آن دیدار به ابرهه گفت: سربازان تو شتران اهالی مکه، از جمله دویست شتر مرا غارت کرده اند، دستور بده آنها را به ما بازگردانند.

ابرهه گفت: چرا درباره کعبه که دین تو و دین پدران تو است، چیزی ما نمی خواهیم؟ عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران خود هستم و کعبه را نیز صاحب است که از آن نگهبانی و نگهداری خواهد کرد.

ابرهه، دستور داد شتران عبدالمطلب را به وی بازگردانند.  
عبدالمطلب پس از گفت و گو با ابرهه، به همراه چند تن از قریش به نزد  
کعبه آمد و دست در حلقه در آن زد و با سرودن شعری حماسه ای، از خدا  
خواست که شر ابرهه را به خویش بازگرداند و کعبه را از آسیب او در امان  
نگهدارد.

سرانجام وقت موعود فرا رسید و ابرهه، فرمان تخریب کعبه را صادر کرد.  
در اندک زمانی، چندین هزار نیروی خشن و مغرور حبشی به سوی کعبه  
هجوم آوردند. در پیشاپیش آنان، چند فیل قوی هیکل و آموزش دیده در  
حرکت بوده و فرماندهان بی نزاکت ابرهه بر آنها سوار بودند و به سوی کعبه، به  
پیش می راندند. ولی هنوز پای آنها به خانه خدا نرسیده بود که فوجی پرنده از  
سمت دریا پدیدار شدند و بر بالای سر سپاه ابرهه، جولان دادند و آنان را از  
آسمان سنگ باران کردند. هر سنگریزه که از منقار و یا پاهای پرنده ای به زمین  
می افتاد، به یکی از سپاهیان ابرهه برخورد کرده او را به هلاکت می رسانید.  
وضعیت شگفت آوری پدید آمده بود. سپاهیان ابرهه از یکدیگر پراکنده شده  
و هر کدام به جانبی می گریختند ولی از حمله پرندگان در امان نبودند. به هر  
سو که می رفتند، مورد حمله و سنگ اندازی پرندگان قرار می گرفتند. در اندک  
مدتی، سپاهیان ابرهه متحمل شکست سنگین شدند و همگی به هلاکت رسیدند  
و بجز تعدادی اندک که موفق به فرار شدند، کسی از آنان در مکه باقی نماند.  
ابرهه نیز که از جمله فراریان بود، از هجوم بی امان پرندگان بی نصیب نماند  
و با بدن زخمی و خون آلود، مکه را ترک کرد، در حالی که به هدف های پلید  
خود نرسیده بود. او که به مانند جوجه مرغی شده بود، با سرافکنندگی تمام و

ناامیدی به صنعا برگشت و در آن جا حالش بدتر شد و قلبش در سینه اش بشکافت و به هلاکت رسید.<sup>(34)</sup>

از سوی ابرهه، فرستاده ای به کشور حبشه رفت و ماجرای مکه را برای نجاشی تعریف کرد. نجاشی و همراهان او که با ناباوری، گوش به سخنان فرستاده ابرهه می دادند، یک دفعه مشاهده کردند که پرنده ای در کاخش پیدا شد و در منقار خود سنگریزه ای دارد. آن سنگریزه را بر آن سرباز تیره بخت انداخت و او را در مجلس نجاشی به هلاکت رسانید.

بنابراین، علاوه بر اهالی مکه و سپاهیان ابرهه، نجاشی و اهالی حبشه نیز معجزه بزرگ خدا را از نزدیک مشاهده کردند.

تاریخ هجوم ابرهه به مکه، مصادف بود با نخستین روز ماه محرم الحرام سال 882 تاریخ ذوالقرنین (مطابق با سال 570 میلادی)

در آن هنگام، حضرت محمد ﷺ در رحم مادرش حضرت آمنه عَلَيْهَا السَّلَامُ بود.<sup>(35)</sup> و پس از دو ماه و هفده روز بعد، دیده به جهان گشود و عالمیان را از نور جلالش پرفروغ گردانید.

داستان فیل سوران ابرهه، به خاطر اهمیتی که برای عرب های شبه جزیره عربستان داشت و نشانه ای از نشانه های قدرت الهی در سرکوبی ستم کاران و زورمداران بود، مبدا تاریخ عرب ها قرار گرفت و اهالی شبه جزیره آن سال را «عام الفیل» نامیدند. به همین جهت، میلاد مسعود رسول خدا ﷺ را در نخستین سال عام الفیل بر شمرده اند.<sup>(36)</sup>

قرآن مجید به ماجرای ابرهه و فیل سواران حبشه اشاره کرد و سوره ویژه ای با نام «سورة الفیل» نازل فرمود. این سوره کوتاه را به همراه ترجمه اش بیان می نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل. الم يجعل في تضليل. و ارسل عليهم  
طيرا ابابيل. ترميهم بحجارة من سجيل. فجعلهم كعصف مأكول  
آيا نديدی که پروردگارت با اصحاب فيل چه کرد؟ \* آيا دسيسه آنان را تباه  
نساخت؟ \* و فرستاد بر سر آنان پرندهگانی فوج فوج \* که نشانه می گرفت  
آنان را به سنگی از سجيل \* پس گردانید اصحاب فيل را به مانند برگ خورده  
شده.

## روز اول محرم - سال هفتم بعثت

آغاز تبعید پیامبر ﷺ و طایفه بنی هاشم در شعب ابی طالب.

پس از آن که به فرمان پیامبر اسلام ﷺ، گروهی از مسلمانان برای گریز از فشارها و سخت گیری های قریش مکه به کشور «حبشه» در آن سوی دریای سرخ مهاجرت نموده و در پناه نجاشی، سلطان بی آزار و رعیت پرور این کشور قرار گرفتند و از سوی دیگر، ایمان و پشتیبانی های بی دریغ ابوطالب ﷺ و اسلام پذیری حمزه ﷺ - دو تن از عموهای پیامبر ﷺ و از شخص قریش - موجب تقویت مسلمانان و افت قدرت شیطانی مشرکان مکه گردید، دهشت بزرگی، مشرکان قریش را فرا گرفت و آنان، قدرت و شوکت خویش را بر باد رفته دیدند.

آنان برای تعریف موقعیت پیامبر ﷺ و مسلمانان و جلوگیری از گسترش و نفوذ اسلام، انجمنی مهم برپا کرده و پس از گفت و گوهای طولانی، بر محاصره اقتصادی و اجتماعی پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان و پشتیبانان آنان هم دست شدند.

سران قریش در «دارالندوه» (مجلس اعیان و اشراف قریش) پیمان نامه ای به خط «منصور بن عکرمه» و امضای صاحب نفوذان و بزرگان طایفه ها، نوشته و در داخل کعبه آویزان نمودند و سوگند یاد کردند که ملت عرب تا آخرین نفس به آن پای بند باشند. پیمان نامه آنان، شامل موارد ذیل بود:

- 1 - هر گونه معاشرت و ارتباط با پیامبر ﷺ و مسلمانان ممنوع است.
- 2 - خرید و فروش کالا و مواد غذایی و هر گونه معاملات اقتصادی با آنان ممنوع است.



3 - در تمام رویدادها، باید از مخالفان پیامبر ﷺ و دشمنان مسلمانان پشتیبانی گردد.

سران قریش با انعقاد این پیمان نامه، مسلمانان و حامیان آنان را در فشار قرار دادند و آنان را به شدت منزوی کرده و از جهت اقتصادی و اجتماعی از صحنه خارج نمودند.

حضرت ابوطالب عموی پیامبر ﷺ، پس از آگاهی از پیمان نامه مشرکان، ماندن در مکه را به مصلحت ندانسته و به ناچار دستور داد تمامی فرزندان عبدالمطلب و طایفه بنی هاشم از شهر مکه خارج گردند و در دره ای میان بلندی های اطراف مکه قرار دارد، نقل مکان نمایند.

تمامی بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب، چه آنانی که اسلام را پذیرفته و در زمره مسلمانان در آمده بودند و چه آنانی که بر کیش پیشین خویش باقی بودند، به فرمان بزرگ خاندان خود، ابوطالب رضی الله عنه گردن نهاده و از مکه به سوی شعب که بعدها به شعب ابی طالب رضی الله عنه معروف گردید، نقل مکان کردند و در آن جا چادر زده و سکونت اختیار نمودند. در میان آنان، تنها ابولهب «یکی از عموهای پیامبر ﷺ» مخالفت ورزید و با مشرکان قریش همراه و هم دست شده و در مکه باقی مانده بود.

وی تا آخر عمر بر کفرش پایدار بود و سرانجام با خواری و پستی به هلاکت رسید.

بنی هاشم، به مدت سه سال دست از خانه و کاشانه خویش کشیده و در شعب ابی طالب رضی الله عنه با نهایت عسرت و تنگ دستی به سر بردند و جز در ایام حج و ماه های حرام که در سراسر حجاز و عربستان آتش بس و امنیت نسبی برقرار بود، نمی توانستند از شعب خارج شده و با دیگران ارتباط و رابطه ای

داشته باشند. در این مدت، افراد انگشت شماری به صورت پنهانی با بنی هاشم ارتباط داشته و یا به آنان کمک اقتصادی می نمودند.

از جمله آنان، حکیم بن حزام (برادر زاده حضرت خدیجه عَلَيْهَا)، ابوالعاص بن ربیع (همسر زینب دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بن عمرو بودند.

آنان در نیمه شب، مقداری گندم و خرما بر شتری بار کرده و تا نزدیکی شعب می آوردند، سپس افسار شتر را بر گردنش انداخته و رها می کردند. البته کمک و مساعدت آنان، بی خطر نبود. زیرا گاهی سران قریش از آن اطلاع یافته و کمک کنندگان را به سختی بازخواست و مجازات می کردند.

بنابه نقل مورخان، در این مدت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همسرش حضرت خدیجه عَلَيْهَا تمام دارایی های خود را از دست دادند. اما خدای سبحان، پشتیبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ایمان آورندگان بود. روزی جبرئیل امین به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و به آن حضرت خبر داد که موریانه، پیمان نامه سران قریش را خورده و از بین برده است.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این خبر را به اطلاع عمویش ابی طالب عَلَيْهِ رسانید و ابوطالب با خوش حالی تمام از شعب خارج شد و به سوی سران قریش حرکت کرد.

از سوی دیگر، برخی از سران قریش از کرده ناپسند و ظالمانه خویش، به تدریج پشیمان شده و با برگزاری جلسات پنهانی چند نفری به این نتیجه رسیدند که نقض عهد کنند. آنان، پس از مدتی جرات کرده و در مجمع سران قریش، اظهار ندامت نمودند و خواستار ابطال پیمان نامه شدند. این ها عبارت بودند از: هشام بن عمرو، زهیر بن ابی امیه، مطعم بن عدی، ابوالبختری بن هشام و زمعه بن اسود.

سرانجام، ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در جمع سران قریش قرار گرفت و به آنان گفت: برادرزاده ام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من خبر داده است که عهد نامه شما را موریانه خورده است و جز جمله «بسمک اللهم» (که در عهد جاهلیت بر بالای نامه ها می نوشتند)، بقیه را از میان برده است. هم اکنون شما ای بزرگان قریش، آن نامه را بیاورید و در آن نظر افکنید، اگر او راست گفته است، آیا حاضرید از کار خود دست برداشته و به دشمنی با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان پایان دهید؟

سران قریش گفتند: آری اگر او راست گفته باشد، ما از آن عهد نامه چشم پوشی کرده و به دشمنی با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می دهیم. ولی تو، ای ابوطالب! آیا تعهد می نمایی که اگر او دروغ گفته باشد و پیمان نامه سالم مانده باشد، وی را به ما تحویل دهی و غائله را به پایان رسانی؟

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ چون به گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان داشت و می دانست که او از پیش خود سخن نمی گوید و آن چه را که می گوید، از سوی خدا است، در پاسخ آنان گفت: می پذیرم!

مکه، وضعیت شگفتی پیدا کرده بود و باز کردن عهدنامه به سرنوشت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دین اسلام، بستگی تمام پیدا کرده بود ولی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر گفتارش پافشاری می نمود و به خبر غیبی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان کامل داشت.

سرانجام، پیمان نامه را آوردند و مهر آن را باز کرده و با شگفتی تمام دریافتند که آن چه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته بود، حقیقت دارد و موریانه، تمامی پیمان نامه، جز جمله «بسمک اللهم» را از میان برده است.

آن عده از سران قریش که از کرده خویش پشیمان شده بودند، داد سخن داده و سایرین را نیز وادار به نقض عهدنامه کردند.

سران مشرک و کفرپیشه مکه، چاره ای جز تسلیم نیافته و عهدنامه را ملغی نمودند.

بدین ترتیب، محاصره سه ساله به پایان رسید و پیامبر اسلام ﷺ به همراه سایر بنی هاشم با سرافرازی و سربلندی از شعب خارج شده و به خانه های خود در مکه، بازگشت نمودند.

برخی از بزرگان قریش، آنان را استقبال کرده و در بازگشت به مکه و فراهم آوری مسکن به آنان مساعدت نمودند. (37)

## روز اول محرم - سال چهارم هجری قمری

آغاز سریه<sup>(38)</sup> ابوسلمه بن عبدالاسد.

پس از پایان نبرد «احد» و شکست مسلمانان در مصاف با مشرکان قریش و به شهادت رسیدن بیش از هفتاد تن از یاران رسول خدا ﷺ، از جمله عمویش حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه، دشمنان اسلام احساس کردند که پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان رو به ضعف و ناتوانی رفته و می توان با هجوم دیگران آنان را نابود کرد و شهر مدینه را با دارایی و ساکنانش را به غنیمت گرفت.

به همین جهت در گوشه و کنار شبه جزیره، به ویژه در میان قبایل نزدیک به مدینه، تحرکاتی به وجود آمد و برخی از آنان برای نبرد با مسلمانان آماده گردیدند. مردان قبیله بنی اسد، از جمله آنانی بودند که به خیال خام خود در صدد نبرد با مسلمانان بر آمدند.

طلیحه و سلمه پسران خویلد از قبیله بنی اسد اقدام به گردآوری نیروی رزمی و تجهیزات و امکانات جنگی نمودند. آنان قریب به 300 تن را آماده جنگ و نبرد با مسلمانان کرد. ولی پیش از حرکت آنان به سوی مدینه، مردی از قبیله «بنی طی» به نام ولید بن زهیر به دیدن برادرزاده اش زینت طایی به مدینه رفته بود. وی ضمن گفت و گو با زینب و همسرش طلیب بن عمیر، جریان قبیله بنی اسد و اقدامات ضد اسلامی آنان را فاش ساخت. طلیب بن عمیر که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، این خبر را بی درنگ به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید.

رسول خدا ﷺ هرگاه نسبت به اسلام و مسلمانان، احساس خطر می نمود، به سرعت دست به کار می شد و فتنه را در نطفه، خفه و به دشمن اجازه هیچ گونه فعالیت نمی داد. به همین جهت آن حضرت در این ماجرا نیز

حساسیت به جا و شایسته ای از خود نشان داد و یکی از صحابه دلیر خویش به نام «ابو سلمه بن عبدالاسد» را مأمور مبارزه با توطئه گران بنی اسد نمود. ابوسلمه، از مجاهدانی بود که در نبرد احد، زخمی شده بود. وی پس از بازگشت از جنگ احد، به مدت یک ماه به درمان زخم خود پرداخت تا این که بهبودی حاصل گردید.

پیامبر اکرم ﷺ در نخستین روز ماه محرم - سال چهارم هجری (که 35 ماه از هجرت آن حضرت گذشته بود)، ابوسلمه را به فرماندهی سپاه یکصد و پنجاه نفری مسلمانان منصوب کرد و با دستورهای لازم آنان را روانه محل سکونت قبیله بنی اسد نمود.

آن حضرت به ابوسلمه سفارش کرد که هدف اصلی خود را پنهان سازد و از بیراهه حرکت کرده و روزها را به استراحت و شب ها را راه پیمایی کند و بر دشمنان اسلام شبیخون زند. هم چنین به ابوسلمه درباره پرهیزگاری و ترس از خدا و خوش رفتاری با سربازان اسلام سفارش هایی نمود.

سپاه اسلام به راهنمایی همان مرد طایبی از مدینه خارج شد و به سوی قبیله بنی اسد به راه افتاد و پس از چهار شبانه روز راه پیمایی به مکانی به نام «قطن» رسید.

قطن، نام کوهی در ناحیه «فید» است که در آن جل چشمه هایی متعلق به بنی اسد قرار دارد. مسلمانان در آن مکان با دشمنان درگیر شدند و میان آنان آتش نبرد شعله ور گردید. یک تن از دشمنان و یک تن از مسلمانان به نام «مسعود بن عروه» در این نبرد کشته شدند و تعدادی از دشمنان زخمی گردیدند.

در این نبرد دلاوری های ابوسلمه، سعد بن ابی وقاص ابوحنیفه و دیگر مجاهدان مسلمان، موجب پیروزی سپاه اسلام و ناتوانی و شکست مشرکان گردید.

دشمنان اسلام که تاب مقاومت نیاورده بودند، به ناچار پراکنده شده و در نتیجه، گروه هجومی آنان از هم پاشید. سپاه اسلام، اسیران و غنیمت های فراوانی به دست آورده و با پیروزی شکوهمند به مدینه بازگشت نمود.

ابوسلمه پس از بازگشت به مدینه، زخمی که در جنگ احد بر بدنش اصابت کرده بود، دوباره سرباز کرد و به شدت وی را رنج می داد تا این که در جمادی الاخر همان سال بدرود حیات گفت. همسرش «ام سلمه» که از زنان باتقوا و دوستدار پیامبر ﷺ و اهل بیت علیا بود، پس از شهادت همسرش، افتخار همسری با رسول خدا ﷺ را پیدا کرد و در ماه شوال سال پنجم هجری به عقد ازدواج آن حضرت در آمد. (39)

## روز اول محرم - سال نهم هجری قمری

گماشتن کارگزارانی برای دریافت زکات از مسلمانان به فرمان رسول خدا

ﷺ (40)

پس از آن که آیه زکات و لزوم اخذ آن از مسلمانان بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردید، (41) آن حضرت تصمیم گرفت از دارایی های مسلمانان، مالیاتی به عنوان «زکات» یا «صدقه» دریافت کند و در امر حکومت اسلامی و هزینه کردن در مواردی چون تامین معیشت مستمندان، آزادی بندگان، تامین رهگذران وامانده، بدهکاران بی چاره و تالیف قلوب دشمنان و غیره مصرف نماید. (42)

آن حضرت در نخستین روز ماه محرم سال نهم هجری قمری، عاملان و کارگزارانی برای دریافت زکات، مأمور کرد و آنان را به مناطق مسلمان نشین و قبایل مسلمان اعزام کرد. برخی از افرادی که برای این کار انتخاب شده بودند، عبارتند از: بریده بن حصیب به قبیله های اءسلم و غفار، عباد بن اشهلی به قبیله های سلیم و مزینه، رافع بن مکیت به منطقه جهینه، عمرو بن عاص به طایفه بنی کعب، و ابن لتیبه ازدی به طایفه بنی ذبیان.

برای تمام قبایل و طوایف عربستان که در پناه حکومت الهی پیامبر اسلام ﷺ زندگی می کردند، کارگزارانی اعزام شدند. ولی در آن هنگام چون همه بادیه نشینان و افراد طوایف و قبایل به اسلام نگروده بودند و یا مسلمان شده ولی حقیقت اسلام را درک نکرده بودند، ماجرای زکات بر آنان سنگین آمد بدین جهت برخی از آنان از پرداخت زکات امتناع کردند.

از جمله، بنی تمیم، زکات خود را نپرداخته و برای مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ آماده نبرد گردیدند.



دسته ای از سربازان اسلام به سوی آنان رفته و مجدداً فرمان پیامبر ﷺ را ابلاغ نمودند. ولی آنان اعتنایی نکرده و در عدم پرداخت زکات و مخالفت با رسول خدا ﷺ اصرار ورزیدند. به ناچار میان سربازان اسلام و آنان درگیری و نبرد آغاز گردید.

سربازان اسلام در این درگیری، تعدادی از افراد این طایفه را اسیر کرده و به مدینه آوردند. سران و بزرگان طایفه بنی تمیم، برای رهایی اسیران خود به سوی مدینه حرکت کردند. آنان چند شاعر زبردست جهت مفاخرات با مسلمانان به همراه بردند و در صدد مفاخره با رسول خدا ﷺ برآمدند. خطیبان و شاعران بنی تمیم در نزد پیامبر ﷺ و مسلمانان مدینه، سخن سرایی و شعر خوانی کردند. حسان بن ثابت که از شاعران مسلمان مدینه بود، بنا به فرمان پیامبر ﷺ اشعاری سرود و پاسخ بهتری به آنان داد.

سرانجام بنی تمیم به ناتوانی و بی منطقی خویش اعتراف کردند و یکی از سران آنان گفت: به خدا سوگند که از عالم غیب، محمد ﷺ را یاری می کنند، خطیب ما و شاعر او از شاعر ما نیکوتر است.

آنان، اسلام خویش را استوار کرده و پیمان تازه ای با رسول خدا ﷺ منعقد نمودند.

به فرمان پیامبر ﷺ، اسیران بنی تمیم آزاد به هر یک از آنان و افرادی که برای آزادی آنان آمده بودند، بخشش قابل توجهی عنایت گردید.

پیامبر ﷺ پرسید: آیا به همه آنان بخشش کردید؟

یاران پاسخ دادند: آری، به همه آنان اعم از مرد و زن بخشش کرده ایم، جز غلامی که همراه آنان است.

پیامبر ﷺ فرمود به او هم چیزی بدهید.

پاسخ دادند: ای رسول خدا ﷺ او غلامی بی ارزش بیش نیست!  
پیامبر ﷺ فرمود: اگر چه غلام است ولی او نیز همراه آنان بوده است و  
برای او نیز حقی است که باید ادا کنید. (43)

لازم به یادآوری است که اسیر کردن افراد و یا برده گرفتن آنان در جنگ ها  
و درگیری ها در عصر رسول خدا ﷺ از سوی مسلمانان، بیشتر جنبه تربیتی  
و آموزش داشته تا جنبه بهره برداری. به این ترتیب افراد اسیر، با دین اسلام و  
آداب دینی آشنایی پیدا کرده و سپس آزاد می شدند و خود به مبلغی از مبلغان  
اسلام تبدیل می شدند.

## روز اول محرم - سال 14 هجری قمری

نبرد مسلمانان را رومیان در «مرج صفر».

این نبرد که در منطقه «مرج صفر» در حوالی دمشق (مرکز شام) واقع شد، به جنگ «روز مرج صفر» معروف گردیده است.

ابوبکر بن ابی قحافه پس از سرکوبی مرتدان و آنهایی که پس از رحلت پیامبر ﷺ راه ارتداد را در پیش گرفته بودند، سپاه بزرگی از مسلمانان مدینه، مکه، طائف و دیگر مناطق نجد و حجاز فراهم نمود و آنان را برای نبرد با رومیان، عازم شام کرد.

وی، سه پرچم برای سه تن از فرماندهان بست و آنان را به فرماندهی سپاه منصوب کرد. آن سه عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص، شرحبیل بن حسنه و عمرو بن عاص. امارت کل فرماندهی را بر عهده ابی عبیده جراح و پس از او بر عهده یزید بن ابی سفیان گذاشت.

هم چنین، خالد بن مغیره را که در عراق به سر می برد به کمک جنگجویان مسلمان در شام فرستاد و هر چند گاهی تعدادی از افراد مناطق اسلامی را تجهیز و برای تقویت سربازان به شام اعزام می نمود. <sup>(44)</sup> سرانجام میان مسلمانان و رومیان در مناطق مختلفی از شام، نبرد و درگیری آغاز گردید و مدت ها به طول کشید و از طرفین تعداد بی شماری کشته، زخمی و اسیر گردیدند، ولی در بسیاری از این نبردها، پیروزی با سپاه مسلمین بود و شهرهای شام یکی پس از دیگری به دست مسلمانان گشوده می شد. <sup>(45)</sup>

نبرد «مرج صفر» بنا بر روایت «فتوح البلدان» در هلال محرم سال 14 هجری قمری آغاز گردید. در آن زمان، ابوبکر وفات یافته و خلافت به عمر بن خطاب منتقل شده بود.

این نبرد که از بزرگترین درگیری های مسلمانان و مسیحیان بود، پیش از فتح دمشق و بیست روز پس از نبرد معروف (اجنادین) واقع گردید.

در این معرکه، تعداد بی شماری از مسلمانان و مسیحیان کشته و جنگجویان زیادی زخمی و از کار افتاده شدند، خون کشته شدگان و زخمیان جنگ آب رودخانه را رنگین کرده بود. تنها از مسلمانان بیش از چهار هزار تن زخمی شده بودند.

ولی تلفات و خسارت های دشمن به مراتب از مسلمانان بیشتر و زیادتر بود. به همین جهت رومیان، ناچار به هزیمت شده و با خواری تمام به سوی دمشق و بیت المقدس عقب نشینی کرده و مسلمانان را به پیشروی و فتوحات بزرگتر امیدوار نمودند.

خالد بن سعید بن عاص، از جمله کشته شدگان این نبرد بود و در گردنش شمشیری برنده (صمصام) آویزان بود. معاویه بن ابی سفیان که به عنوان یک سرباز در آن نبرد حضور داشت و بعدها پس از وفات ابو عبیده جراح و برادرش یزید بن ابی سفیان، به مقام و منصب عالی شام دست یافته بود، در آن جنگ، آن صمصام را برای کسب افتخار تصاحب کرد. ولی پس از مدتی سعید بن عاص بن سعید، با معاویه درباره صمصام منازعه کرد و در نزد عثمان بن عفان شکایت نمود. عثمان به نفع سعید حکم کرد و سعید، صمصام را از معاویه گرفت.

این شمشیر در تاریخ خلفای بنی امیه و بنی عباس دست به دست گردید، تا این که سر آخر به واثق عباسی (متوفای 232 هجری قمری) رسید و به دستور وی، آن را صیقل دادند و لیکن پس از صیقل دادن آن، تغییر حالت داد.

لازم به یادآوری است که خالد بن سعید، این شمشیر را در اواخر عمر شریف پیامبر ﷺ در نبرد با مرتدان اهل یمن و از دست عمر و بن معدی کرب به

چنگ آورده بود.<sup>(46)</sup> و آن همیشه با خود حمل کرده و بر گردنش آویزان می نمود.

## روز اول محرم - سال 24 هجری قمری

آغاز خلافت عثمان بن عفان. (47)

هنگامی که عمر بن خطاب (دومین خلیفه مسلمین) به دست «فیروز ابولو لؤ» در مدینه زخمی گردید و به مرگ خود اطمینان پیدا کرد، عبدالرحمن بن عوف (یکی از صحابه رسول خدا ﷺ) را فرا خواند و نخست به وی پیشنهاد نمود که جانشینی وی را بپذیرد. اما عبدالرحمان آن را فراتر از توانایی خویش دید و از پذیرفتن مسئولیت سنگین آن، خودداری کرد. آن گاه عمر بن خطاب به وی دستور داد تا پنج تن از بزرگان صحابه را گرد آورد و با خود، یک شورای شش نفری تشکیل دهد و از میان آنان، یک نفر به عنوان خلیفه مسلمانان برگزیده شده و سایرین با او بیعت نمایند.

اعضای شورا عبارت بودند از: عبدالرحمن بن عوف، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص. هم چنین عمر بن خطاب دستور داد فرزندش عبدالله و دو شخصیت منتسب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام و عبدالله بن عباس، بدون اینکه حق رای داشته باشند، به عنوان ناظر در جلسه حضور داشته باشند. (48)

عمر بن خطاب به اعضای شورا، سه روز فرصت داد تا با بررسی جهات و جوانب حکومت و اوصاف و شایستگی های افراد، یک تن را برگزینند. وی، «ابی طلحة انصاری» را با 50 نفر نیروی مسلح، مأمور تشکیل جلسه و توافق نهایی اعضاء و اجرای مصوبات آن نمود. او به ابی طلحة دستور داد که آرای اقل باید تابع آرای اکثر باشد و اگر طرفین، مساوی (سه به سه) شدند، ترجیح با

طرفی است که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد. هر که با تصمیمات آن مخالفت ورزد، با شمشیر سرش را از بدن جدا کند.

جلسه اعضای شورا آغاز گردید و به بحث و تبادل نظر پرداختند. آنان سه روز را در اتاقی در بسته گفت و گو کردند و سرانجام، سه تن از آنان، رای خود را به دو نفر واگذار کردند. و به این صورت که زبیر بن عوام، رای خود را به امام علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار کرد و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص، هم به علی علیه السلام و هم به عثمان بن عفان راضی بودند. طلحة بن عبیدالله در آن هنگام که در سفر بود، نتوانست در جلسه شورا حاضر گردد. وی پس از بیعت با عثمان از سفر برگشت و به این امر رضایت داد.

به هر حال، دو نفر از میان اعضای شورا، نامزد خلافت شدند. یعنی حضرت علی علیه السلام و عثمان بن عفان.

سه روز به پایان رسید و همه چشم انتظار معرفی خلیفه تازه بودند. عبدالرحمن در این هنگام، غیر از گفت و گوهای فردی و جلسه ای با امام علی علیه السلام و عثمان بن عفان، با برخی از بزرگان صحابه نیز مشورت هایی می کرد و نظرات آنان را جویا می شد.

عبدالرحمن به پیروی از عمر بن خطاب، تمایل باطنی به خلافت امام علی علیه السلام نداشت و انتخاب آن حضرت برای عضویت در شورا را، تنها برای مشروعیت بخشیدن ظاهری کار انتقال خلافت می دانست و در حقیقت، نیت آنان انتخاب عثمان بن عفان بود. عبدالرحمن به دنبال گریز گاهی می گشت که عثمان را به تخت خلافت بنشانند ولی با هر کسی گفت و گو می کرد، آنان علی بن ابی طالب علیه السلام را بخاطر کمالات نفسانی، سبقت در اسلام و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر عثمان ترجیح می دادند.

شاید منظور عبدالرحمن در گفت گو با بزرگان صحابه، راضی کردن آنان به خلافت عثمان بود و از این راه، زمینه را برای پذیرش عمومی فراهم می کرد. روز چهارم فرا رسید و مسلمانان در مسجد النبی ﷺ گرد آمده تا به خلیفه سوم بیعت کنند.

عبدالرحمن، در آغاز از تشکیل جلسه شورا و روند آن گزارشی داد و نهایی شدن نامزدی حضرت علی رضی الله عنه و عثمان بن عفان را اعلان کرد. آنگاه از مردم، درباره انتخاب یکی از این دو، نظر خواهی کرد. مردم دو دسته شدند. تعدادی از صحابه و یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به علی رضی الله عنه و تعدادی دیگر به عثمان رای دادند و در نتیجه، پراکندگی آرا و دودستگی به وجود آمد.

عبدالرحمن برای پایان کار، نخست حضرت علی رضی الله عنه را به پیش فرا خواند و به وی گفت: ای ابوالحسن رضی الله عنه آیا با خدا پیمان می بندی که به کتاب الله، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره دو خلیفه پیشین عمل نمایی؟ حضرت علی رضی الله عنه بدون هیچ گونه ظاهر سازی و با طمأنینه کامل فرمود: پیمان می بندم که به کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به علم خود عمل کنم.

سپس عبدالرحمن به عثمان، گفت: ای عثمان، آیا با خدا پیمان می بندی که به کتابش و سنت پیامبرش و سیره دو خلیفه پیشین عمل کنی؟ عثمان، بدون هیچ گونه تاملی گفت: می پذیرم. من پیمان می بندم که به کتاب خدا، سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره شیخین عمل کنم!

عبدالرحمن که خود سازنده این صحنه نمایش بود، دست روی دست خود زد و گفت: تمام شد. سپس با عثمان بیعت کرد و مردم نیز با عثمان بیعت کردند.



طلحة بن عبیدالله که پس از این ماجرا، به مدینه برگشته بود، چون دید همگان با عثمان بیعت کردند، او نیز به ناچار با وی بیعت کرد.

لازم به یادآوری است که کشته شدن عمر بن خطاب، سه روز مانده به آخر ذی حجه سال 23 هجری واقع شد و انتخاب عثمان به خلافت، در چهارمین روز درگذشت عمر که مصادف با روز یکشنبه، اول ماه محرم سال 24 هجری قمری بود، به وقوع پیوست. (49)

اما جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء، گفته است: عمر بن خطاب در روز چهارشنبه، چهار روز باقی مانده به آخر ذی حجه، زخمی گردید و در روز یکشنبه، اول ماه محرم، دفن شد. آن گاه در صفحات دیگر گفت: انتخاب عثمان بن عفان، سه روز پس از دفن عمر بن خطاب واقع گردید. (50)

#### عثمان در یک نگاه:

عثمان بن عفان، از طرف پدر و مادر، اموی و از سوی جده مادر، هاشمی است. وی پیش از هجرت، در مکه معظمه به رسول خدا ﷺ گرایید و با دختر آن حضرت، به نام «رقیه بنت محمد ﷺ» ازدواج کرد.

او ابتدا به حبشه و سپس به مدینه منوره هجرت نمود و همسرش رقیه در مدینه وفات یافت. سپس با دختر دیگر رسول خدا ﷺ به نام «ام کلثوم بنت محمد ﷺ» ازدواج کرد که پس از چند سالی، ایشان نیز در مدینه وفات یافت.

عثمان از هیچ یک از دو دختر رسول خدا ﷺ دارای نسلی نشد. وی یکی از اعضای شورای شش نفره جهت تعیین خلیفه، پس از قتل عمر بن خطاب بود که به زمامداری مسلمانان نایل آمد. در زمان زمامداری وی، مروان بن حکم، معاویه بن ابی سفیان و بسیاری دیگر از امویان (که سابقه دشمنی آنان بر اسلام

و پیامبر ﷺ بر احدی پوشیده نیست) خلافت و حکومت را هم چون غنیمتی که در جنگ به دست می آوردند، در میان خویش تقسیم نمودند و از این راه، دارایی های بی حد و حسابی گردآوری و کاخ هایی بنا و غلامان و کنیزان فراوانی خریداری کردند.

بدین ترتیب، مسیر خلافت اسلامی به سوی خودکامگی و ستم کاری و تضييع حقوق عمومی مردم، منحرف گردید. سرانجام انقلابیون شهرهای مختلف اسلامی شورش کردند. سرانجام انقلابیون شهرهای مختلف اسلامی شورش کرده و با محاصره چندین روزه کاخ عثمان، وی را در ذی حجه سال 36 هجری قمری به قتل رسانیدند.

عثمان بن عفان، در محل دور افتاده ای از قبرستان بقیع که محل دفن یهودیان مدینه بود، به خاک سپرده شد.

## روز اول محرم - سال 81 هجری قمری

درگذشت محمد بن حنیفه، فرزند امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس از فرزندان حضرت فاطمه زهرا، محمد حنیفه نخستین فرزند حضرت علی علیه السلام از سایر همسرانش می باشد.

محمد حنیفه از شخصیت های برجسته عالم اسلام است. در این جا به طور اجمال گذری بر زندگی اش می نماییم:

\* نام: محمد (و محمد اکبر).

\* کنیه: ابوالقاسم.

\* نسب پدری: فرزند علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب علیه السلام.

\* نسب مادری: فرزند خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمه بن عبید بن ثعلبه

بن یربوع بن ثعلبه بن دول بن حنیفه بن جیم. <sup>(51)</sup>

چون نسب مادری محمد، به حنیفه بن جیم می رسد وی ملقب به این حنیفه و یا محمد بن حنیفه گردید.

درباره ازدواج حضرت علی علیه السلام با خوله، دو روایت ذکر شده است. بنا به روایت اول، در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از مردم یمن و اطراف آن از دین اسلام روگردان شده و راه ارتداد را در پیش گرفتند. حضرت علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت یافت برای ارشاد و تبلیغ مردم و در صورت لزوم مبارزه با دشمنان و مرتدان، به این منطقه اعزام گردد.

آن حضرت پس از نبرد با «بنی زبید» گروهی از آنان را اسیر کرد که خوله نیز در میان آنان بود و در تقسیم غنایم و اسیران، وی نصیب حضرت علی علیه السلام شد. خوله برای حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام، محمد را به دنیا آورد.

اما بنا به روایت دیگر، در اوائل خلافت ابوبکر، در طایفه بنی اسد و بنی حنیفه به نزاع و نبرد پرداختند و در آن میان، خوله به اسارت بنی اسد درآمد. آنان، وی را به مدینه آورده و در معرض فروش قرار دادند. حضرت علی علیه السلام وی را از آنان خریداری کرد. پس از مدتی، طایفه خوله از این امر آگاهی یافته و به محضر حضرت علی علیه السلام در مدینه آمدند و خواستار آزادی و بازگرداندن خوله شدند. حضرت علی علیه السلام وی را آزاد کرد و سپس با پرداخت مهریه، وی را به ازدواج خویش درآورد.

از آن پس «خوله» به عنوان یکی از همسران امام علی بن ابی طالب علیه السلام درآمد و برای آن حضرت، محمد را به دنیا آورد که هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. (52)

\* ولادت: محمد حنیفه در عصر خلافت عمر بن خطاب (در حدود سال 16 هجری قمری) در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

\* درگذشت: وی در اول ماه محرم سال 81 هجری قمری در سن 65 سالگی در خلافت عبدالملک بن مروان بدرود حیات گفت.

پس از درگذشت او، فرزندش ابوهاشم و بنا به روایتی اعبان بن عثمان، والی مدینه بر وی نمازگزارد.

بلاذری به نقل از واقدی، سال وفات محمد حنیفه را، 82 قمری ذکر کرده است. (53)

درباره محل وفاتش نیز اختلاف است. برخی ایله، برخی طائف و گروهی مدینه را محل درگذشتش می دانند. ولی ظاهراً همه اتفاق دارند بر این که مدفنش در قبرستان بقیع، واقع در مدینه منوره می باشد.

\* فرزندان: محمد حنفیه دارای 24 فرزند است که 14 تن پسر و 10 تن دختر بودند. اعقاب وی از دو پسرش علی و جعفر می باشد. (54)

\* علاقه امام علی علیه السلام به محمد حنفیه: گرچه اغلب والدین نسبت به فرزندان خویش، علاقه و دوستی نسبی و عاطفی دارند، ولیکن عنایت و محبت معصومین علیهم السلام به فرزندان خود با سایر افراد، علاوه بر مسائل عاطفی، به خاطر وجود ارزشی و شخصیتی آنان است.

حضرت علی علیه السلام پس از فرزندانش از فاطمه زهرا علیها السلام که در انسانیت، نمونه و بی همتا بوده اند، به برخی از فرزندان خود از سایر همسرانشان نیز به خاطر تقوا، متانت و مجاهدت علاقه ویژه ای داشت. محمد بن حنفیه از جمله این ها بود.

در روایات چندی آمده است که حضرت علی علیه السلام پیش از ازدواج با خوله حنفیه، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اذن دخول خواست که اگر خداوند، پسر دیگری به وی عنایت کند، نام و کنیه اش را نام و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی محمد و ابوالقاسم قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین اجازه ای به حضرت علی علیه السلام داد و به این صورت، نام محمد حنفیه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام برگزیده شد. (55)

از آن هنگامی که محمد حنفیه از مادرش خوله، متولد گردید پیوسته مورد تربیت و مراقبت امیرمؤمنان علیه السلام قرار داشت. آن حضرت از وی، مردی عالم، شجاع، نیرومند و مبارز ساخت که در جنگ های جمل و صفین رشادت های ویژه ای از خود بروز داد که شگفتی دوستان و دشمنان را برانگیخت.

حضرت علی علیه السلام در اواخر عمر شریف خود پس از زخمی شدن در مسجد کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی و بستری شدن در خانه، سفارش

های چندی به اطرافیان، اصحاب و پیروان خود، به ویژه به فرزنداننش نمود که برخی از وصایای آن حضرت، ثبت و ضبط گردیده است. از جمله این که آن حضرت، سفارش هایی به دو فرزند والا مقامش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نمود و آنان را به تقوا، پرهیز از دنیا، گفتار حق، ترحم به یتیمان، دستگیری از مستمندان، پشتیبانی از ستم دیدگان و مبارزه با ستم کاران، عمل به کتاب خدا و موارد دیگر وصیت کرد. سپس به فرزند دیگرش محمد حنفیه فرمود: آیا تو نیز آن چه را به برادرانت سفارش کرده ام، به گوش گرفته ای؟ محمد گفت: آری، ای پدر.

حضرت فرمود: تو را نیز به مانند آن چه به برادرانت گفته ام، سفارش می کنم و دیگر این که نسبت به برادرانت (حسن و حسین علیه السلام) تعظیم و توقیر نمایی. زیرا حق آنان بر تو بسیار است و هیچ گاه بدون مصلحت آنان، اقدام به کاری نکنی. سپس حضرت علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام فرمود: شما را نیز به محمد سفارش می کنم که او برادر شما و فرزند پدرتان می باشد. می دانید که پدرتان وی را دوست می دارد و به او علاقمند است. <sup>(56)</sup>

\* پس از شهادت پدر: محمد حنفیه در ایام امامت برادرانش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همیشه در کنار آنان بود و فراز و نشیب های روزگار و مسائل سیاسی گوناگون پس از شهادت حضرت علی علیه السلام او را از برادرانش جدا نکرد. او به امامت برادران بزرگوارش، همیشه واقف و خرسند بود.

از محمد حنفیه نقل شده است که درباره برادرش امام حسین علیه السلام گفت:

ان الحسين اعلمنا علما، و اثقلنا حلما، و اقربنا من رسول الله صلى الله عليه وآله و آله

رحما، كان اماما فقيها... <sup>(57)</sup>

همانا حسین علیه السلام از جهت دانش، از همه ما داناتر و از جهت بردباری از همه ما سنگین تر است و در انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه ما به وی نزدیکتر است. او امامی است فقیه و...

هنگامی که امام حسین علیه السلام پس از مرگ معاویه، از بیعت با یزید امتناع کرد و قصد خروج نمود، محمد حنفیه به محضر امام حسین علیه السلام رسید و با او در این کار مشورت کرد. وی، امام حسین علیه السلام را از قیام بر ضد دستگاه جبار یزید بر حذر نمود و به آن حضرت تاءکید کرد به مکه رود و در آن جا مدتی بماند و سپس به منطقه ای هجرت کند که مردمش خواهان وی باشند.

امام حسین علیه السلام نیز به سوی مکه رهسپار شد و به برادرش محمد گفت: من عازم مکه معظمه گردیده ام و برادران، فرزندان و شیعیان خود را با خویش می برم، تو اگر می خواهی در مدینه بمان و دیده بان و چشم من باش. هر آن چه در این جا روی می دهد مرا با خبر گردان.

سپس امام حسین علیه السلام وصیت نامه ای نوشت و به محمد حنفیه سپرد. امام حسین علیه السلام پس از ورود به مکه خانه خدا، در هشتم ذی حجه سال 60 قمری عازم کوفه شد و در آن جا نیز محمد حنفیه با امام حسین علیه السلام مشورت کرد و از او خواهش نمود که از این سفر صرف نظر کند و به سوی کوفه نرود، چون مردم کوفه، اهل وفا نیستند و با آن حضرت همان خواهند کرد که با پدرش کردند. اما امام حسین علیه السلام تصمیم خود را گرفته بود و حاضر نبود که از رفتن به عراق صرف نظر کند. آن حضرت با وداع محمد حنفیه عازم عراق گردید. <sup>(58)</sup>

در واقع کربلا که از بنی هاشم و فرزندان و فرزندزادگان امیرمؤمنان علیه السلام تعداد زیادی کشته و زخمی شده بودند، نامی از محمد حنفیه و فرزندانش

ذکر نگردیده است. به نظر می آید که محمد حنفیه و فرزندانش، امام حسین علیه السلام را از مکه معظمه به بعد، همراهی نکردند.

### پس از شهادت امام حسین علیه السلام:

محمد حنفیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او در کربلا، بسیار اندوهگین و سوگوار بود و نفرتی تمام از دستگاه جبار امویان در او پدید آمده بود. به همین جهت قیام هایی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر ضد امویان برپا می شد، مورد تایید محمد حنفیه قرار می گرفت. نمونه بارز آنها، قیام مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله - معروف به واقعه حره - و قیام مختار در کوفه است.

یکی از فرزندان او، به نام جعفر بن محمد در واقعه حره که مسلم بن عقبه به فرمان یزید بن معاویه، مردم بی گناه مدینه را قتل عام کرد، در ذی حجه سال 63 قمری به قتل رسید. هم چنین محمد حنفیه به خاطر پشتیبانی از قیام مختار در کوفه، سختی ها و فشارهای زیادی از سوی عبدالله بن زبیر (حاکم خود خوانده حجاز) و عاملانش تحمل نمود.

### پیدایش کیسانیه:

برخی از شیعیان، پس از شهادت امام حسین علیه السلام اعتقاد به امامت محمد حنفیه پیدا کرده و به «کیسانیه» معروف شدند. این مذاهب، نخستین انشعابی بود که در میان شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام و پیروان اهل بیت علیهم السلام به وجود آمد. کیسانیه معتقد بودند که محمد حنفیه، امام چهارم شیعیان و همان مهدی موعود است که در کوه های رضوی (کوهستانی در یمن) جای کرده است و روزی ظهور خواهد نمود. (59)



گر چه مدتی برای این مذاهب انحرافی، پیروانی در عالم اسلام به وجود آمد ولی خوشبختانه هم اکنون، این مذهب منقرض شده و اثری از آن نیست. ناگفته نماند که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، بر محمد حنفیه گمان شده بود که چون ارشد اولاد امیرمؤمنان علیه السلام پس از حسنین علیه السلام است و امام حسین علیه السلام نیز در ظاهر بر شخصی خاصی سفارش نکرده است، پس امامت شیعیان به او منتقل شده است و هموست که جانشین برادر شهیدش امام حسین علیه السلام شده است.

اما پس از مناظره با امام زین العابدین علیه السلام که عهده دار امامت شیعیان بود، و داوری خواهی آن دو از حجرالاسود در خانه خدا و گواهی حجرالاسود بر امامت زین العابدین علیه السلام، حقیقت و واقعیت بر محمد حنفیه آشکار گردید و عارف بر امامت آن حضرت شد. <sup>(60)</sup>

بنا به روایتی، وی پای مبارک امام زین العابدین علیه السلام را بوسید و گفت: امامت، مخصوص تو است. <sup>(61)</sup>

## روز اول محرم - سال 200 هجری قمری

شورش حسین افطس در مکه معظمه<sup>(62)</sup>

پس از پایان مراسم حج و پراکنده شدن حاجیان از مکه، حسین بن حسن، معروف به «افطس» در مکه خروج کرد و گروهی از مخالفان حکومت بنی عباس به او پیوستند. وی، در آغاز دستور داد پرده خانه خدا را که از سوی عباسیان بر آن نهاده شده بود، بر دارند و به جای آن دو پرده دیگر از پشم بر آن نهادند.

البته این کار او به دستور «ابوالسرایا» بود که به نفع علویان و بر ضد عباسیان در عراق قیام کرده بود و رهبری قیام مخالفان بنی عباس را بر عهده داشت. ابوالسرایا، آن دو پرده را به همراه نامه ای برای حسین افطس در مکه فرستاد تا خانه خدا را از پرده ستم کاران وقت بزدايد و با پرده های تازه تطهیر نماید. حسین افطس پس از برداشتن پرده پیشین خانه خدا، آن را تکه تکه کرد و در میان طرفداران خود و علویان مکه تقسیم نمود و چیزی به عباسیان و هواداران آنها نداد.

وی، هم چنان خزانه کعبه را تصرف کرد و دارایی های آن را در اختیار خود گرفت و بر عباسیان و هواداران آنها بسیار سخت گرفت و بسیاری از اهالی مکه از شدت رفتارشان گریزان شده و شهر را ترک نمودند. به دستور حسین افطس، بسیاری از خانه های فراریان تخریب گردید.<sup>(63)</sup>

اما سرانجام ابوالسرایا پس از نبردهای خونین و پراکنده در شهرهای مختلف عراق، رو به ضعف و سستی نهاد و به دست «حسن بن سهل» که عامل مامون در عراق بود، گرفتار آمد و با پایان یافتن کار او، شورش و قیام حسین افطس نیز در مکه با شکست مواجه و به نابودی کشیده شد.<sup>(64)</sup>

## روز دوم محرم - سال 61 هجری قمری

ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا.

امام حسین علیه السلام پس از آن که با دعوت مردم کوفه و نامه های فراوان و پی در پی آنان روبرو شد، تصمیم به هجرت از مکه به سوی کوفه گرفت. با این که برخی از آشنایان و بزرگان مدینه، مانند محمد حنفیه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر، آن حضرت را از سفر به کوفه بر حذر کرده بودند و با دلایلی چند، تلاش کردند که وی را منصرف کنند، با این حال امام حسین علیه السلام سفر به کوفه را برای خویش تکلیف فرض کرد و به آن اقدام نمود.

امام حسین علیه السلام در روز ذی حجه سال 60 قمری به قصد کوفه، از مکه خارج گردید. قافله امام حسین علیه السلام پس از رسیدن به سرزمین عراق، در منزلگاه «شراف» با سپاه یکهزار نفری حر بن یزید ریاحی که از سوی عبیدالله بن زیاد برای تعقیب و یا نبرد امام حسین علیه السلام ماءموریت یافته بود، مواجه گردید و از آن پس، مسیر تاریخ به سوی دیگر کشیده شد.

حر بن یزید که در پی نامه های روزانه عبیدالله، امام حسین علیه السلام را کنترل کرده و در مراقبت کامل خویش داشت، بنا به فرمان عبیدالله بن زیاد، آن حضرت را از مسیر اصلی به صحرای خشک و غیر آباد کشانید. تا این که در روز پنج شنبه، دوم ماه محرم سال 61 قمری در سرزمین کربلا، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و از ادامه حرکت آن حضرت، ممانعت به عمل آورد. امام حسین علیه السلام همین که متوجه شد، آن سرزمین، کربلا است، دستور داد آن جا خیمه گاه و منزلگاه دایمی خویش قرار دهند. چون آن حضرت پیش از این از

جدش محمد ﷺ و پدرش امیرمؤمنان علیؑ شنیده بود که محل شهادتش در کربلا است.

(برای اطلاع بیشتر به بخش «واقعۀ کربلا» که پس از این خواهد آمد، مراجعه کنید)

## روز سوم محرم - سال 252 هجری قمری

خلع مستعین عباسی از خلافت. (65)

احمد بن محمد بن معتصم، معروف به «المستعین بالله» در 26 ربیع الاول سال 248 قمری، پس از مرگ «المنتصر بالله» به خلافت رسید.

با آن که «متوکل عباسی» (دهمین خلیفه عباسیان) در حیات خود، فرزندش «منتصر» را ولی عهد خود کرده بود، ولی بعدها پشیمان شد و به خاطر اختلاف مبنایی و عقیدتی که با منتصر داشت، تلاش زیادی نمود که وی را از ولایت عهدی خویش عزل نماید و به جای او، «برادرش معتز» را که پسر دیگرش بود منصوب نماید. ولی منتصر به وی، مهلت نداد و او را در رختخوابش به هلاکت رسانید و خود بر تخت تکیه زد.

خلافت کوتاه مدت منتصر نیز با مرگش پایان یافت. پس از مرگ او، دست اندکاران حکومتی و فرماندهان ارشد کشوری و لشکری مانند بغای کبیر، بغای صغیر، اوتامش، احمد بن خضیب و افرادی دیگر اجتماع نموده و پس از مشورت، تصمیم گرفتند که از فرزندان متوکل عباسی، کسی را بر تخت نشانند و به جای آنها، فرزند زاده معتصم را به خلافت برسانند.

به همین جهت، احمد بن محمد بن معتصم را بر تخت خلافت نشانیده و وی را به «المستعین بالله» ملقب نموده و با وی به عنوان دوازدهمین خلیفه عباسی بیعت کردند. (66)

همین کار دست مایه برخی از فرماندهان و زمامداران لشکری و کشوری شد و هر گاه مورد خشم و بی مهری خلیفه قرار می گرفتند، متمایل به فرزندان متوکل عباسی شده و آنان را شایسته خلافت می دانستند و به این جهت به «معتز» فرزند متوکل عباسی رجوع می نمودند. از این باب، جریان های زیادی

درباره خلافت و در شهر بغداد و شهرهای همجوار چون انبار، سامرا، مداین و غیره به وقوع پیوست و سربازان و فرماندهان ترک از این وضعیت استفاده کرده و اقدام به شورش و غارت گری دارای های حکومت و مردم نمودند. تا این که صاحب منصبان و دبیران و سران کشوری و لشکری چون محمد بن عبدالله بن طاهر، بغای صغیر و وصیف با در نظر گرفتن شرایط حساس جامعه و موقعیت خویش با طرفین گفت و گو کرده و آنان را به مصالحه فرا خواندند.

آنان نزد مستعین رفته و وی را از وضعیت ناگوار حکومت و جامعه با خبر گردانیده و او را راضی به کنارگیری نمودند. آنان با او قرار کردند که او خود را از خلافت خلع کند و آن را به «معتز» فرزند متوکل عباسی بسپارد و در قبال آن، پنجاه هزار دینار به صورت نقد و مقدار سی هزار دینار غله در هر سال به او بدهند و او مختار باشد در هر شهری از جمله شهرهای حجاز (مکه، مدینه، طائف و مدینه) اقامت نماید.

مستعین، هنگامی که خود را تنها یافت و همه اطرافیان و دوستان خود را طرفدار صلح و کنارگیری دید، با اکراه و اجبار به این امر تن داد و پیمان نامه را امضاء کرد. فقها و قضات بغداد نیز صلح نامه را امضاء کرده و حکومت را به طور رسمی به معتز عباسی واگذار کردند.<sup>(67)</sup>

بنا به روایت یعقوبی، در سال هفتم محرم سال 252 قمری با معتز فرزند متوکل عباسی بیعت کردند.<sup>(68)</sup>

بدین ترتیب بار دیگر، خلافت به فرزندان متوکل عباسی برگشت و با رفتار و کردارهای غیر انسانی خود، مردم را در اذیت و آزار قرار دادند.

لازم به یادآوری است که این واقعه در عصر امامت امام دهم شیعیان حضرت  
امام علی النقی علیه السلام واقع شده و آن حضرت از سوی خلفای عباسی، سختی  
های زیادی را متحمل گردید.

## روز پنجم محرم - سال ششم هجری قمری

وقوع سریه عبدالله بن انیس.

بنا به روایت واقدی در کتاب گرانسنگ «المغازی»، سریه عبدالله بن انیس در روز دوشنبه، پنجم ماه محرم، مطابق با پنجاه و چهارمین ماه هجرت نبوی آغاز گردید و به مدت دوازده روز ادامه یافت و هفت روز باقی مانده از محرم پایان یافت. (69)

به نظر می آید تاریخی را که واقدی برای این نبرد بیان کرده است، مقرون به صحت نباشد. چون ماه محرم آن سال نمی توانست پنجاه و چهارمین ماه هجری باشد، بلکه می بایست پنجاه و هشتمین و یا چهل و ششمین ماه هجرت باشد. وانگهی پنج روز و دوازده روز، جمعا می شود هفده روز.

بنابراین، گفتار وی که این سریه، هفت روز به آخر محرم پایان یافته، نیز صحیح نیست. ممکن است منظورش این بود که این سریه در هفدهم ماه محرم پایان یافته است. بدین جهت ممکن است در کتابت اشتباهی رخ داده باشد. به هر حال، این نبرد از آن جا آغاز گردید که رسول خدا ﷺ با خبر شد که «سفیان بن خالد لحيانی» در «عرنه» (منطقه ای نزدیک عرفات) اردو زده و مردم قبیله خویش و دیگر دشمنان اسلام را گرد آورد و آماده نبرد با مسلمانان است.

پیامبر ﷺ، عبدالله بن انیس را به حضور طلبید و وی را ماءمور خاموش کردن این فتنه نمود. عبدالله بن انیس به تنهایی از مدینه خارج شد و بدون این که یار و یآوری با خود داشته باشد، عازم عرفه گردید. پس از چند روز راه پیمایی به اردوگاه سفیان بن خالد رسید.



عبدالله بن انیس، پیش از این ماجرا، هیچ گاه سفیان بن خالد را ندیده بود. به همین جهت پیش از حرکت از مدینه، نشانه های وی را از پیامبر ﷺ درخواست کرد. آن حضرت به عبدالله فرمود: نشانی وی، این است که هر گاه او را از بینی از او ترسی در تو پیدا می شود و به یاد شیطان خواهی افتاد و دلت می خواهد که از او کناره گیری نمایی.

عبدالله بن انیس گفت: آن نشانی ای که رسول خدا ﷺ م لئو به من فرموده بود، به محض دیدن سفیان بن خالد در من آشکار گردید. با این که من از هیچ چیز نمی ترسیدم، با دیدن این مرد، لرزه بر اندامم افتاد ولی خود را کنترل کرده و به وی نزدیک شدم و گفتم که من از قبیله خزاعه ام و برای جنگیدن با محمد بن عبدالله، به تو پیوسته ام و خواهم در سپاه تو حضور یابم. بدین ترتیب، عبدالله بن انیس با گفتاری شیرین و خواندن اشعاری دل نواز، سفیان را مجذوب خود ساخت و در اندک مدتی به وی نزدیک گردید.

سفیان که رهبری شورشیان و کینه توزان ضد اسلام را بر عهده داشت، پس از فراغت از امور جاری سپاه به خیمه خویش برگشت. وی به عبدالله اطمینان کامل پیدا کرده بود. به همین جهت وی را در سرای خویش جای داد و از او به گرمی استقبال و پذیرایی نمود.

اما همین که نیمه شب فرا رسید و همه در خیمه های خویش آرام گرفته و به خواب فرو رفته بودند، عبدالله از بستر خویش برخاست و به بستر خالد نزدیک گردید و وی را با زیرکی خویش غافلگیر کرد و سرش را از بدن جدا ساخت و از آن اردوگاه گریخت و به غاری در بلندی های اطراف پناهنده شد.

سپاهیان، پس از اطلاع از قتل سرکرده خویش به تکاپو افتاده و از هر سو به دنبال عبدالله راه افتادند ولی هرگز به او دست نیافتند. پس از هلاکت سفیان،

شورشیان نیز پراکنده شدند و عبدالله بن انیس با سرافرازی به مدینه برگشت نمود و سر بریده سفیان بن خالد را به همراه خود به مدینه آورد و در محضر پیامبر ﷺ به زمین گذاشت.

پیامبر اکرم ﷺ به پاس تلاش ها و خدمات عبدالله بن انیس، عصای خویش را به وی بخشید و به او فرمود: با این عصا در بهشت خواهی خرامید، هر چند عصاداران در بهشت بسیار اندکند. (70)

بدین ترتیب، فتنه ای که می رفت به فساد و خون ریزی بی گناهان منجر گردد، به دست یک سرباز توانای اسلام، در نطفه خاموش و نابودی گردید.

## روز هفتم محرم - سال 132 هجری قمری

نبرد سپاهیان بنی عباس با سپاهیان بنی امیه در عراق. (71)

در سال 131 هجری که دعوت عباسیان با عنوان «الرضا من آل محمد ﷺ» فراگیر شده بود، هواداران ایشان در مناطق مختلف اسلامی، بسیج شده و بر ضد امویان و عاملان آنان وارد عمل شدند. «قطبه فرزند شیبیب» از جمله داعیان بنی عباس و از فرماندهان آنان بود. وی از سوی «ابومسلم خراسانی» مأموریت یافت که با عاملان بنی امیه در ایران و عراق به نبرد پردازد.

قحطبه در آغاز، گرگان و سپس قومس (سمنان) را به تصرف خود درآورد. آن گاه به سوی ری، قم، اصفهان و همدان لشکر کشی کرد و برای از پای درآوردن امویان و فتح هر یک از شهرها، گروهی از سربازان خود را به فرماندهی یک فرد زبده و کاردان اعزام می نمود.

سربازان بنی امیه، پس از شکست از سپاهیان قحطبه، به سوی «یزید بن عمر بن هبیره» در عراق عقب نشینی می کردند.

ابن هبیره که از عاملان بزرگ بنی امیه در عراق و ایران بود، در شهر «واسط» واقع در عراق، مستقر شده و مناطق و نواحی اطراف را تحت کنترل خود داشت.

قحطبه پس از تصرف شهرهای ایران به سوی عراق هجوم آورد و ابن هبیره برای دفع تهاجمات وی از واسط بیرون آمد. دو سپاه در مکانی به نام «زاب» که در بیست فرسنگی کوفه است، با هم روبرو شدند و نبرد سختی میان آنان به وقوع پیوست و از طرفین تعداد بی شماری جان باخته و یا زخمی گردیدند.

سرانجام سپاهیان اموی، متحمل شکست و هزیمت شده و به ناچار به سوی  
واسط عقب نشینی کردند. این واقعه در هفتم محرم سال 132 هجری به وقوع  
پیوست

قحطبه پس از پیروزی بر امویان، خطبه ای برای لشکریان خود خواند و  
ضمن آن گفت: سوگند به خدا که ما قیام نکردیم مگر برای اقامه حق و از بین  
بردن دولت باطل

همانا به شما خبر می دهم که امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به من  
پیش از این خبر داده بود که من با «نباتة بن حنظله کلابی» و «عامر بن ضباره  
مری» (از عاملان بنی امیه) نبرد می کنم و آنان را شکست می دهم. من این خبر  
را قبلاً به شما داده بودم و شما خود شاهد بودید که گفتارش راست درآمد و  
من به آنان پیروز شدم. هم اکنون به شما خبر می دهم که امام محمد بن علی به  
من خبر داده است که من از فرات، عبور نمی کنم ولی شما از آن عبور کردید و  
مرا در میان خود نیافتید پس همانا امیر شما فرزند حمید بن قحطبه است و اگر  
برای او مشکلی پیش آید، برادرش حسن بن قحطبه، امیر شماست.

پیش گویی قحطبه، درست بود، زیرا هنگامی که همگی از آب فرات عبور  
کردند، قحطبه را در میان خود ندیدند.

از آن پس، کسی قحطبه را ندید. برخی گفته اند که وی در آب غرق شد.  
برخی گفته اند که زیر آواری مدفون شد و برخی دیگر نوشته اند که سواری اش  
وی را به نیستی داد.

به هر حال سپاهان وی به فرماندهی فرزندش حمید از آب فرات گذر کرده و  
چهار روز بعد، کوفه را به تصرف خویش درآوردند. چندی بعد به بصره دست  
رسی پیدا کرده و آن را از چنگ امویان خارج ساختند.

در مناطق عرب نشین، فرماندهی ارشد عباسیان را «ابوسلمه حفص بن سلیمان» بر عهده داشت. وی برای نبرد با باقی مانده سپاهیان یزید بن عمر بن هبیره، سپاهی به فرماندهی مشترک حسن بن قحطبه و مالک بن هیشم، بسیج کرد و به سوی «واسط» اعزام نمود.

سپاهیان عباسی، شهر را از چند سو محاصره کرده و صحنه را بر ابن هبیره تنگ نمودند و سرانجام با هجوم سراسری به داخل شهر، آن را تصرف کرده و ابن هبیره را به قتل رساندند و سپاهیان اموی را با شکست مهم و سرنوشت ساز روبرو نمودند.

در همین ماه (محرم)، ابوسلمه بزرگان بنی عباس از جمله ابوالعباس سفاح و برادران و اهل بیت او را وارد کوفه کرد و برای آنان خانه هایی فراهم نمود. آنان به مدت دو ماه به طور ناشناس در کوفه سکونت گزیدند و پس از آن، حضورشان آشکار گردید و با ابوالعباس سفاح به عنوان نخستین خلیفه عباسی بیعت شد. (72)

در این باره، روایت شیرینی از امام ششم شیعیان حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل شده است که به روشنی این واقعه مهم را پیش بینی و پیش گویی کرده بود.

از این صدقه روایت شده است: شخصی از خاندان بنی امیه که زندیق (کافر متظاهر به اسلام) بود، نزد امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از آن حضرت پرسید که کلام خداوند - عز و جل - در آغاز سوره اعراف که می فرماید: «المص» به چه معناست و از آن چه چیزی را اراده کرده است؟

حلال و حرام آن چیست و مردم از این کلمه چه بهره ای می برند؟ امام صادق علیه السلام کهاز پرسش اعتراض آمیز و کفرگویی وی ناراحت شده بود، فرمود:

ساکت باش! بدا بهحالت، «الف» در این کلمه، اشاره به یک است، و «لام» اشاره به سی، «میم» اشاره به چهل و «صاد» اشاره به شصت است (131+30+40+60)، حال تو بگو تا کنون چند سال دنیا به کامتان بوده است؟ (یعنی شما خاندان بنی امیه چند سال حکومت کردید؟) مرد اموی، گفت: 131 سال.

آن گاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: همین که این سال به پایان رسد، حکومت خاندان شما نیز به پایان خواهد رسید.

ابن صدقه گفت: ما خود شاهد بودیم که در روز عاشورا (دهم) ماه محرم سال 132، سیاه جامگان (هواداران بنی عباس) وارد کوفه شده و حکومت بنی امیه را سرنگون کردند. <sup>(73)</sup>

بدین گونه، پیش گویی صادق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تحقق رسید و خاندان بنی امیه و حکومت ظلم آمیز آنان ریشه کن گردید.

## روز دهم محرم - سال پنجم هجری قمری

### وقوع غزوه ذات الرقاع.

مردان دو تیره «بنی محارب» و «بنی ثعلبه» از قبیله غطفان در سرزمین نجد (در بخش مرکزی شبه جزیره عربستان) آماده نبرد با مسلمانان شده و در صد هجوم به مدینه منوره، مرکز حکومت پیامبر برآمدند.

نیروهای اطلاعاتی پیامبر ﷺ این خبر مهم را به آن حضرت رسانیدند. آن حضرت در دهم ماه محرم سال پنجم هجری (چهل و هفتمین ماه هجرت) <sup>(74)</sup> به همراه چهارصد (و به روایتی هفتصد یا هشتصد) تن از اصحاب خود از مدینه خارج شد و به سوی نجد حرکت کرد. سپاه اسلام پس از عبور از دهکده مضیق، به وادی شقره رسید و یک روز در آن جا توقف کرد. پیامبر ﷺ گروه هایی از مسلمانان را جهت پی جویی دشمن به اطراف اعزام نمود. همه آنان پس از تلاش فراوان، شبانگاه برگشته و اظهار داشتند که به کسی از دشمنان برخورد نکردند ولی آثار پاهایشان را دیده اند که تازه بود.

رسول خدا ﷺ دستور داد تا این که به سرزمین اصلی دشمن رسیدند. دشمنان که از آمادگی رزمی مسلمانان و پیش تازی آنان باخبر شده بودند، توان رزمی خویش را از دست داده و به کوه های اطراف پراکنده شدند و از دور مراقب مسلمانان بوده تا به گمان خود، آنان را در کمین خود گرفتار سازند.

به همین جهت پیامبر ﷺ و مسلمانان همراه وی برای نخستین بار، نماز خوف اقامه نمودند. زیرا اجتماع آنان در نماز جماعت رسول خدا ﷺ، در کمین دشمن قرار می گرفت.

سپاه اسلام پس از چند روز رزمایش نظامی و به دست آوردن مقداری غنایم جنگی، بدون روبرو شدن با جنگ جویان دشمن، به سوی مدینه بازگشت نمود.

در این میان، مردی از قبیله غطفان، سپاه اسلام را تعقیب می کرد تا در فرصت مناسب جانگاهی بر مسلمانان وارد سازد و یا حداقل خونی از یک مسلمان را بر زمین جاری سازد.

سپاه اسلام در بازگشت به مدینه، در دره ای گسترده توقف نمود و شب را در آن جا استراحت پرداخت. دو تن از یاران پیامبر ﷺ به نام های عمار بن یاسر و عباد بن بشیر نگهبان مسلمانان شدند. آن دو، ساعات شب را در میان خویش تقسیم نمودند و قرار بر این گذاشتند که نیم اول شب را عباد نگهبانی دهد و نیم دوم را عمار بن یاسر.

همین که آن دو در جایگاه نگهبانی خود مستقر گردیدند، عمار طبق قرار به استراحت پرداخت و عباد به گشت زنی و نگهبانی.

عباد چون چیز خاصی مشاهده نکرد، با اطمینان کامل به خواندن نماز و نوافل شبانه اقدام کرد، مردی که از سپاه دشمن، آنان را تعقیب می کرد، از این فرصت استفاده نمود و چند تیر به سوی عباد نشانه گرفت و در نتیجه، او را از پای درآورد.

عباد در آغاز اعتنایی به این کار نمی کرد و با بیرون آوردن پیکان تیر از بدن خود، به نمازش ادامه می داد ولی تعداد تیرها توان را از او گرفت و به ناچار بر زمین افتاد و در همان حال، عمار را از خواب بیدار و متوجه دشمن نمود.

عمار برخاست و در پی دشمن به راه افتاد ولی به او دست نیافت. سپس به رفیق خود گفت: برادر، چرا نخستین تیر را که احساس نمودی، مرا با خیر نکردی؟



عباد گفت: من در نماز، مشغول خواندن سوره کهف بودم و نخواستم پیش از اتمام آن، نمازم را بشکنم. ولی بعد ترسیدم مبادا فرمان رسول خدا ﷺ را درباره نگهداری و حفاظت جان مسلمانان اجرا نکرده باشم. به این جهت تو را بیدار کرده و متوجه دشمن نمودم. و گر نه اگر کشته هم می شدم، نمازم را نمی شکستم. <sup>(75)</sup>

آری، یاران رسول خدا ﷺ و پیروانش یافتگان مکتب وحی، با چنین عقیده و ایمانی از اسلام پاسداری و نگهداری می کردند.

## روز دهم محرم - سال ششم هجری قمری

وقوع سربه قرطاء.

قرطاء، نام گروهی از قبیله «بنی بکر بن کلاب» بود که نسبت به مسلمانان مدینه، ستیز و دشمنی داشتند و همیشه، دشمنان اسلام را تقویت و همراهی می کردند. پیامبر ﷺ برای تنبیه این طایفه سرکش، «محمد بن مسلمه» را به همراهی سی رزمنده مسلمان ماءمور هجوم به منطقه طایفه قرطاء نمود.

محمد بن مسلمه، دهم محرم سال ششم قمری از مدینه خارج گردید و رفت و بازگشت او به مدت نوزده روز ادامه یافت و یک روز مانده به آخر ماه محرم به مدینه بازگشت نمود. وی به فرمان رسول خدا ﷺ شب ها را راه پیمایی و روز را در استتار کامل به استراحت می پرداخت.

تا این که پس از چند روز راه پیمایی به گروهی از قبیله محارب رسید که آنان نیز در دشمنی با اسلام، همدست مخالفان بودند. آنان را غافلگیر کرده و با کشتن یک تن از آنان، شتران و گوسفندان آنان را به غنیمت گرفتند و سایر افراد دشمن تاب مبارزه نیافته و به ناچار گریخته و در صحرای عربستان پراکنده شدند.

محمد بن مسلمه، پس از آن به منطقه ای رسید که مشرف بر طایفه بنی بکر بود. وی، در آن جا بر آنان شیبخون زد و با کشتن ده نفر از افراد بنی بکر، شتران و گوسفندان آنان را به غنیمت گرفت و با این کار، دشمن را از جهت نیروی انسانی و هم از جهت اقتصادی و مالی در فشار قرار داد و توان و تهاجمی را از آنان سلب نمود. محمد بن مسلمه در این نبرد، در حدود یک صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند و بز از بنی بکر و بنی محارب به غنیمت گرفت و همه آنها را به مدینه منتقل نمود. (76)

## روز دهم محرم - سال 61 هجری قمری

شهادت امام حسین علیه السلام و بیش از هفتاد تن از یارانش در کربلا.

پس از آن که امام حسین بت علی علیه السلام به دعوت اهالی کوفه، از مکه عازم عراق شده بود، پیش از رسیدن به کوفه از سوی نیروهای نظامی عبیدالله بن زیاد به فرماندهی حر بن یزید ریاحی، مورد تعقیب قرار گرفت و از ورود آن حضرت به کوفه، ممانعت به عمل آمد.

پس از چند روز گفت و گو و ادامه ضمنی حرکت کاروان امام حسین علیه السلام، سرانجام حر بن یزید آن حضرت را در صحرای کربلا فرود آورد و در آن جا دو سپاه در برابر یک دیگر خیمه های خویش را بر پا کردند.

ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا، مصادف با دوم سال 61 قمری بود. آن حضرت، نه روز در این زمین سکونت نمود و در روز دهم محرم که معروف به عاشورا است، به همراه یاران فداکارش به دست سپاهیان جنایت کار عمر بن سعد و با دستور مستقیم عبیدالله بن زیاد (عامل یزید بن معاویه در کوفه و بصره) به شهادت رسید.

سپاه کم تعداد امام حسین علیه السلام که به روایتی 72 تن و به روایتی دیگر 145 تن سواره و پیاده بودند،<sup>(77)</sup> به خاطر برخورداری از روحیه فداکاری و ایمان به مبارزه با طاغوت و رفع منکر از جامعه، با رهبری های پیشوای نمونه خود، یعنی اباعبدالله الحسین علیه السلام از بامداد روز عاشورا تا عصر آن در برابر سپاه حجیم و پر تعداد عمر بن سعد که بنا به روایتی 30000 تن بودند، مقاومت کرده و سرانجام مظلومانه و آزاد مردانه جام شهادت را سرکشیدند. از همه مظلومتر پیشوای شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود که پس از مبارزه های زیاد، تمام بدنش از زخم شمشیر، نیزه و تیرهای دشمن مجروح و خون آلود شده بود

و سرانجام به دست شمر بن ذی جوشن به شهادت رسید. (برای اطلاع بیشتر به بخش واقعه کربلا، که پس از این خواهد آمد مراجعه کنید.)

## روز دهم محرم - سال 67 هجری قمری

کشته شدن عیدالله بن زیاد به دست مختار.

شیعیان عراق پس از شهادت امام حسین علیه السلام از این که در قیام خونین آن حضرت کوتاهی کرده و وی را همراهی و یاری نکرده بودند، بسیار پشیمان و افسرده خاطر بودند. آنان مترصد زمانی بودند که بتوانند انتقام خون امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش را از دشمنان اسلام بگیرند. بدین جهت در نهضت توابین حضور یافتند و نبردهای سخت و سنگینی با سپاهیان اموی به راه انداختند، ولی با دادن کشته ها و زخمی های فراوان متحمل شکست گردیده و به آرزوی خویش نرسیدند. تا این که عبدالله بن زبیر پس از سال ها مبارزه بر ضد امویان، حکومت مستقلی در حجاز به وجود آورد و آن را به اطراف، از جمله عراق گسترش داد. شیعیان عراق در حکومت عبدالله بن زبیر نیز جایگاهی برای انتقام گیری خویش نیافتند.

مختار بن ابی عبیده ثقفی که سالیان دراز با عاملان بنی امیه مبارزه کرده و در جنبش عبدالله بن زبیر حضور چشمگیری داشت، هنگامی که آمادگی شیعیان عراق را برای جنبش شیعی ضد اموی مشاهده کرد، از مکه (مقر حکومت ابن زبیر) به کوفه رفت و مخالفان بنی امیه و شیعیان این منطقه را بسیج کرد و با شعار خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام نهضتی را به راه انداخت.

مختار با استقبال گسترده شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام در عراق مواجه گردید. به همین جهت توانست با یاری آنان، عامل عبدالله بن زبیر را از کوفه اخراج و زمامداری این شهر بزرگ و شیعه نشین را در ربیع الاول سال 66 قمری به دست گیرد.

نخستین اقدامات وی، سرکوبی لانه های توطئه و دستگیری و مجازات قاتلان امام حسین علیه السلام بود. در اندک مدتی تعداد زیادی از فرماندهان سابق عبیدالله بن زیاد که در ماجرای کربلا حضور داشتند، مانند عمر بن سعد، شمر بن ذی جوشن و حرمله بن کاهل، دستگیر شده و به کیفر کردار ننگینشان رسیدند. مختار پس از گسترش استیلای خویش بر بخش اعظم عراق و تصرف شهرهای مرکزی و شمالی این منطقه، در صدد انتقام از جنایت کارانی برآمد که در شام حکومت کرده و برای نهضت او، خطر جدی محسوب می شدند. به همین جهت در 24 ذی حجه سال 66 قمری، سپاهی به استعداد 30000 مرد جنگی به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر نخعی به سوی شهر موصل در شمال عراق گسیل داشت تا در آن جا با سپاهیان حکومت اموی به نبرد پردازند.

از آن سو، عبیدالله بن زیاد که نقش اساسی و کلیدی در ماجرای کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یارانش داشت، از طرف عبدالملک بن مروان (پنجمین خلیفه اموی) مأمور مقابله با ابراهیم بن مالک اشتر و حرکت به سوی کوفه جهت نابودی قیام مختار گردید. عبیدالله بن زیاد در راس سپاهی به استعداد بیش از 80000 نیروی رزمی از شام خارج شد و به جانب عراق به حرکت درآمد.

دو سپاه در ساحل «نهر خاذز» در چهار فرسنگی شهر «موصل» به هم رسیده و نبرد خونینی را به راه انداختند. تعداد زیادی از طرفین کشته شده و تعداد فراوانی زخمی و از کار افتاده شدند. ولی تلفات سپاهیان شام، بسیار سنگین و کمر شکن بود.

از لشکریان عبیدالله، تعداد بی شماری در میدان جنگ به هلاکت رسیده و تعداد زیاد دیگری در هنگام عقب نشینی از رودخانه خاذر (که از رود اصلی «زاب» منشعب بود) غرق شدند. برخی از تاریخ نگاران، تعداد کشته های سپاه شام را بیش از 70000 تن دانسته اند.

سپاهیان عراق به فرماندهی ابراهیم بن مالک در این نبرد خونین پیروز شده و به شامیان درس عبرت فراموش ناشدنی دادند.

مهم ترین رویداد این نبرد، کشته شدن عبیدالله بن زیاد (فرمانده سپاه شام) به دست ابراهیم بن مالک اشتر بود که با یک ضربت شمشیر، از کمر به دو نیم شد و به سزای کردار ننگین خود رسید.

پس از پیروزی سپاهیان عراق، ابراهیم بن مالک دستور داد که تعداد هفتاد سر از بدن کشته شدگان شامی (به تعداد سرهای شهیدان کربلا) جدا کرده و برای مختار در کوفه ارسال کنند.

مختار به شکرانه این پیروزی بزرگ، فرمان داد که سرهای بریده جنایت کاران را در محل دارالاماره (همان محلی که سرهای شهیدان کربلا را نصب کرده بودند) نصب نمایند. پس از چند روز، سرهای جنایت کاران را بالای نیزه کرد و به نزد اهل بیت علیهم السلام و بازماندگان واقعه کربلا، در مدینه فرستاد و موجب خرسندی و خشنودی آنان گردید. (78)

امام زین العابدین علیه السلام که جنایت های عبیدالله و سپاهیان ستمگرش را در واقعه کربلا از نزدیک مشاهده کرده بود، هنگامی که سرهای جنایت کاران، از جمله سر عبیدالله بن زیاد را به نزد وی بردند، بسیار خرسند گردید و به این مضمون مختار را دعا کرد: خدا به مختار جزای خیر دهد که از ما خون خواهی کرد. (79)

لازم به یادآوری است که نبرد خاذر و پیروزی ابراهیم بن مالک اشتر بر سپاهیان شام، در روز دهم محرم (عاشورا) سال 67 قمری به وقوع پیوست. این روز مصادف بود با روزی که شش سال پیش از آن، سپاهیان یزید به دستور عبیدالله بن زیاد، فاجعه خونین کربلا را پدید آورده و امام حسین علیه السلام و بیش از هفتاد تن از یارانش را مظلومانه و به طور فجیع به شهادت رسانیدند.

در نبرد خاذر، غیر از عبیدالله بن زیاد که در 39 سالگی به هلاکت رسید، تعداد دیگری از صاحب منصبان شامی نیز به خواری و هلاکت گرفتار شدند. در این جا به نام برخی از آنان اشاره می کنیم:

1- حصین بن نمیر سکونی، از جنایت کاران واقعه کربلا و سرکوب کننده قیام توابین.

2 - شر حبیل بن ذی کلاع، از سران دربار یزید و مروان بن حکم و قاتل شهیدان قیام توابین.

3 - ابن حوشب، از سران عالی رتبه ارتش اموی.

4 - غالب باهلی، از فرماندهان ارتش اموی.

5 - ابی اشرس، از فرماندهان ارتش اموی.

6 - ابن ضعبان کلبی، از شجاعان سپاه شام. <sup>(80)</sup>



## روز دهم محرم - سال 226 هجری قمری

### درگذشت بشر حافی (از بزرگان تصوف) در بغداد.

ابونصر بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال، معروف به بشر حافی در سال 150 یا 152 قمری در روستای «مابرسام» از توابع مرو (که هم اکنون در کشور ترکمنستان قرار دارد) دیده به جهان گشود. پدر و نیاکانش از بزرگان و کاتبان مرو بودند. او نیز به خاطر استعدادهای درخشان و نوآوری هایش، جذب دستگاه خلافت عباسی شد و بدین سبب از مرو به عراق مهاجرت کرد و در بغداد (مقر خلافت عباسیان) ساکن شد.<sup>(81)</sup>

وی به خاطر تمکن مالی و برخورداری از موقعیت سیاسی و اجتماعی، زندگی اشرافی ای برای خود به وجود آورد و از این راه به بطالت، هرزگی و خوش گذرانی مبتلا گردید. ولی پس از مدتی اشتغال به لهو و لعب، تغییر حالتی در او پدید آمد و یک باره تمامی کارهای ناپسند و غیر مشروع را کنار نهاد<sup>(82)</sup> و در طریق عرفان و تصوف قرار گرفت و در این راه از امتحان سختی، سربلند بیرون آمد. وی به ریاضت، تزکیه نفس و خودسازی پرداخت و در میان عارفان و صوفیان عصر، یگانه شد و یکی از ارکان تصوف و طریقت محسوب گردید.

بشر از طبقه صوفیان است و با صوفی معروف عصر خود «فضیل بن عیاض» مصاحب بود و به دایی خود «علی خشرم» ارادت تمام داشت.

وی پس از توبه، در تمام عمر بر طریق زهد بود و در تصوف، مشربه معامله داشت و گویند از راه زهد و تقوا، غله بغداد را نمی خورد.<sup>(83)</sup>

قشیری که از پیشوایان اهل طریقت و تصوف است درباره ارتباط روحی وی با خاندان عصمت و طهارت، نقل کرده است: بشر گفت: پیامبر ﷺ را در خواب دیدم. آن حضرت به من فرمود: ای بشر، آیا دانی که چرا خدا مقام و

منزلت را بالاتر از هم ردیفانت قرار داد؟ عرض کردم: نه، ای رسول خدا

ﷺ

فرمود: به خاطر این است که تو نسبت به سنت من پای بند، خدمت گذار صالحان، پند دهنده برادران ایمانی ات و دوستدار اهل بیت و اصحاب من هستی.

هم چنین روایت شده است که بشر گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام را در خواب دیدم. به آن حضرت عرض کردم: ای امیرمؤمنان، مرا پندی ده. آن حضرت فرمود: چه نیکو است شفقت توانگران به مستمندان برای به دست آوردن ثواب الهی، و از آن نیکوتر است، روی گردانی مستمندان از توانگران و سرمایه داران بری اعتماد کردن به کرم خدای سبحان.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان پند بیشتری بده!

فرمود: ای بشر، تو روزی نبودی، سپس حیات پیدا کردی و زندگی دنیایی را آغاز نمودی و پس از آن خواهی مرد. خودت را به آبادی خانه ای در دار فنا (دنیا) سرگرم نساز و برای خود در دار بقا (عالم آخرت) خانه ای بساز. <sup>(84)</sup> درباره علت تحول روحی و سبب توبه بشر، گفتار چندی روایت شده است. بسیاری از شرح حال نویسان گفته اند که وی به دست مبارک امام موسی بن جعفر علیه السلام تنبه و هدایت یافت و موفق به توبه گردید.

بنابر آن چه در این باره روایت شده است: روزی امام موسی کاظم علیه السلام که در آن هنگام از سوی خلیفه نابکار عباسی به بغداد احضار شده بود، از خیابانی در بغداد می گذشت، عبورش به خانه ای افتاد که صدای ساز و آواز از آن بلند بود و حکایت از خوش گذرانی صاحب خانه داشت. در همان هنگام کنیزی از

خانه بیرون آمد، امام علیه السلام از آن کنیز پرسید: آیا صاحب تو آزاد است یا بنده؟  
کنیز گفت: آزاد است. یعنی بنده و برده کسی نیست.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، اگر او بنده بود، بندگی می کرد و از خدای  
تعالی شرم می نمود و این چنین در فسق و فجور غوطه ور نمی شد.

پس از این گفت و گوی کوتاه، کنیز به اندرون خانه برگشت و ماجرا را برای  
بشر بازگو کرد. بشر با شنیدن پیام و اندرز امام علیه السلام یکباره از خود بی خود شد  
و جرقه ای در اندیشه و روانش پدید آمد و از خواب گران بیدار شد و در همان  
حال با پای برهنه به بیرون آمد تا گوینده کلام را ببیند. ولی هنگامی بیرون آمد  
که امام علیه السلام از آن جا رفته بود.

بشر به دنبالش دوید تا آن حضرت را یافت. از آن حضرت درخواست کرد  
که بار دیگر آن کلمات هدایت گر را برایش بازگوید. امام کاظم علیه السلام با سخنی  
کوتاه، وی را از خواب غفلت بیدار کرد و به سوی نور و حقیقت هدایت نمود.  
بشر به دست مبارک امام علیه السلام توبه کرد و دست و پای مبارکش را بوسید و  
به آن حضرت قول داد که دیگر مرتکب معصیت و گناه نگردد. <sup>(85)</sup>

وی به تعهد خویش پای بند ماند و با آخر عمرش در زهد و پارسایی زندگی  
کرد و هرگز به سوی معصیت، بطالت و فجور رغبت نکرد.

سبب دیگری که برای توبه او، غالباً در کتب صوفیه گفته شد، این است که  
وی روزی به حالت مستی از جایی عبور می کرد و ورق پاره ای دید که بر  
زمین افتاده و بر زیر پاهایش قرا داشت و بر آن ورق، جمله مبارک «بسم الله  
الرحمن الرحیم» نوشته شده بود. وی آن را برداشت و چند درهمی که به همراه  
داشت، عطری خرید و آن را معطر نمود و در شکاف دیواری گذاشت. پس از  
آن در خواب دید که کسی به او می گوید: ای بشر، نام مرا معطر ساختی، نام تو

را در دنیا و آخرت معطر خواهیم ساخت. بشر، همین که از خواب بیدار شد، حالتی در او به وجود آمد و از کردارهای پیشین خود شرمند گردید و در همان ساعت، توبه کرد. بشر، پس از توبه، همیشه پابرهنه بود. برای پابرهنگی اش نیز اقوال مختلفی نقل شده است. برخی گفته اند: وی هنگامی که به دست مبارک امام موسی کاظم علیه السلام توبه می کرد، پابرهنه بود و به این سبب تصمیم گرفت همان حالت زمان توبه را که بهترین ساعات عمرش بود، ادامه دهد.

برخی گفته اند: وی از کفش دوزی خواست که کفش او را تعمیر کند و کفش دوز از آن دریغ کرد. بشر این کار را منافی مقام انقطاعش دید و کفش خود را به دور افکند و از آن پس در همه عمر پابرهنه بود. <sup>(86)</sup>

برخی دیگر گفته اند: علت پابرهنگی را از خودش پرسیدند، وی در پاسخ گفت: **والله جعل لكم الارض بساطا**، ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند. <sup>(87)</sup>

گفته شد که بشر دارای سه خواهر بود که آنان نیز زاهد و عابد بودند و نام های آنان عبارت بود از: مفعه، مخه و زبده.

سرانجام این عارف والامقام و صوفی بی بدیل در روز دهم (عاشورا) محرم الحرام سال 226 قمری در 74 و یا در 76 سالگی در بغداد بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد و مقبره اش در این شهر، باقی و معروف است و مزار صوفیان می باشد. <sup>(88)</sup> اما برخی مرقد او را در روستای «دلگشا» از توابع شوشتر در جنوب غربی ایران و برخی دیگر در مرو می دانند که درستی آنان مورد تردید می باشد. <sup>(89)</sup>

## روز 12 محرم - سال 95 هجری قمری

شهادت امام زین العابدین علیه السلام.

درباره تاریخ شهادت امام زین العابدین علیه السلام، گرچه تمام مورخان و سیره نگاران، اتفاق دارند بر این که در ماه محرم واقع شد ولی در روز و سال وقوع آن، میان آنان اتفاقی نیست.

برخی از آنان، از جمله امین الاسلام طبرسی گفته اند که شهادت آن حضرت در روز دوازدهم محرم سال 95 قمری واقع شده است. <sup>(90)</sup>

برخی دیگر روز 18 محرم <sup>(91)</sup> و عده ای نیز 25 محرم <sup>(92)</sup> را ذکر کرده اند. هم چنین صاحب کشف الغمه، سال شهادت آن حضرت را 94 قمری دانسته است. <sup>(93)</sup>

سبب شهادت امام زین العابدین علیه السلام بنا به روایت اکثر مورخان، زهری بود که به دستور ولید بن عبدالملک به آن حضرت خورانیده و وی را مسموم نمودند و براثر مسمومیت به شهادت رسید.

در این جا، زندگانی آن حضرت را به اختصار بیان می کنیم:

نسب پدری: امام زین العابدین علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام است که نسبت شریفش با یک واسطه به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و با دو واسطه به پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می گردد.

نسب مادری: نام مادرش، غزاله یا شهر بانو (شاه زنان) دختر یزدگرد سوم از پادشاهان ساسانی است. این بانوی مجلله پس از شکست ایرانیان در برابر سپاهیان مسلمان، به همراه تعدادی از زنان دربار یزدگرد سوم به اسارت مسلمانان درآمد و در عصر عثمان بن عفان در مدینه و بنا به روایتی صحیح تر و در عصر امامت و خلافت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه <sup>(94)</sup> با

اختیار خود به عقد ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد. از آن هنگام به «سیده النساء» معروف شد.

وی چند سالی بیش زنده نماند و در هنگام تولد تنها فرزندش امام زین العابدین علیه السلام در سال 38 قمری بدرود حیات گفت.

ولادت: میلاد مسعود امام زین العابدین علیه السلام مصادف بود با پنجم شعبان سال 38 قمری در عصر خلافت امام علی علیه السلام.

برخی از مورخین تاریخ تولد آن حضرت را هفتم شعبان، برخی نهم شعبان و عده ای نیز نیمه جمادی الاولی دانسته اند. هم چنین در سال تولدش برخی سال 36 و برخی نیز 37 قمری را ذکر کرده اند.

گر چه اکثر مورخان، محل تولد آن حضرت را شهر مدینه دانسته اند ولی با توجه به این که آن حضرت در عصر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام دیده به جهان گشود و مقر حکومت امام علی علیه السلام در آن زمان، در شهر کوفه استقرار یافته و طبعا تمام خانواده و اهل بیت آن حضرت به این شهر کوچ کرده و در آن ساکن شده بودند، باید محل تولد امام زین العابدین علیه السلام در همین شهر (یعنی کوفه) باشد، نه شهر مدینه!

بیشتر تاریخ نگاران اتفاق دارند بر این که آن حضرت، دو سال پیش از شهادت حضرت علی علیه السلام به دنیا آمد. بی تردید، امام حسین علیه السلام در آن سال به همراه پدرش حضرت علی علیه السلام در کوفه ساکن بود و بدین لحاظ تولد نور دیده اش زین العابدین علیه السلام نیز در کوفه به وقوع پیوسته است.

نام: علی بن الحسین علیه السلام در برخی از مقاتل به «علی اوسط» نیز خوانده شده است.

کنیه: لقب های آن حضرت به تعداد فضایل اخلاقی و شخصیتی وی فراوان است. در این جا به چند تای آنها اشاره می کنیم: زین العابدین، سید الساجدین، زکی، امین و ذوالثنات.

به خاطر عبادت زیاد و سجده های طولانی، پینه ای در پیشانی آن حضرت (سجده کاهش) پدید آمده بود که بدین جهت وی را به «ذوالثنات» لقب داده بودند.

محل دفن: قبرستان بقیع، واقع در مدینه منوره در جوار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام. هم اکنون قبور مشرفه چهار امام معصوم، یعنی امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در کنار یکدیگر قرار دارند.

پیش از این برای قبور مشرفه ائمه بقیع، گنبد و بارگهایی بود که مزار عاشقان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان قرار می گرفت ولی در شوال سال 1344 قمری مورد حقد و کین وهابیون متعصب حجاز واقع شد و به همراه آثار سایر بزرگان اسلام به کلی تخریب گردید. <sup>(95)</sup>

همسر: امام زین العابدین علیه السلام دارای یک همسر عقدی و چند ام ولد بود که از آنها، خداوند سبحان فرزندان به وی عطا کرد.

نام همسرش فاطمه (مکنی به ام عبدالله) دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است. فاطمه بنت الحسن، از زنان با فضیلت و با شخصیت عصر خویش بود. وی مادر امام محمد باقر علیه السلام است. همچنین این بانوی افتخار یافت که پدر بزرگش، پدرش، عمو و پدر شوهرش، همسرش و فرزندش از امامان معصوم شیعه بودند.

فرزندان: امام محمد باقر علیه السلام، زید شهید، عبدالله باهر، عمر اشرف، حسین اکبر، عبدالرحمن، عبیدالله، سلیمان، حسن، حسین، اصغر، علی اصغر، محمد اصغر، خدیجه، فاطمه، علیه و ام کلثوم. <sup>(96)</sup>

اصحاب و یاران: اسامی تعداد زیادی از مؤمنان، شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام در زمره اصحاب و یاران امام زین العابدین علیه السلام قرار گرفته است، که در این جا به نام های برخی از معرفین اشاره می کنیم: جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب،

سعید بن جهان کنانی، سعید بن جبیر، محمد بن جبیر، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم بن محمد حنفیه، حسن بن محمد حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابو حمزه ثمالی، فرات بن احنف، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابو محمد قرشی، ضحاک بن مزاحم، طاووس بن کیسان، حمید بن موسی، ابان بن تغلب، سدیر بن حکیم، قیس بن رمانه، عبدالله برقی، همام بن غالب (فرزدق شاعر)، یحیی بن ام طویل و...

زام داران معاصر: امام زین العابدین علیه السلام از هنگامی که دیده به جهان گشود تا آخر عمر شریفش با «تن از حاکمان، معاصر بود. اسامی خلفا و حاکمان به شرح ذیل است:

- 1 - امیر مؤمنان، امام علی بن ابی طالب علیه السلام (35-40 ه. ق)
- 2 - امام حسن مجتبی علیه السلام (40-41 ه. ق)
- 3 - معاویه بن ابی سفیان (35-60 ه. ق)
- 4 - یزید بن معاویه (60-64 ه. ق)
- 5 - معاویه بن یزید (64-64 ه. ق)
- 6 - عبدالله بن زبیر (64-73 ه. ق)



7 - مروان بن حکم (64-65 ه. ق)

8 - عبدالملک بن مروان (65-86 ه. ق)

9 - ولید بن عبدالملک (86-96 ه. ق)

از میان زمام داران فوق، ردیف اول و دوم از خاندان شریف بنی هاشم، ردیف های سوم، چهارم و پنجم از خاندان بنی امیه و از تیره سفیانی، ردیف ششم از آل زبیر بن عوام، و ردیف های هفتم، هشتم و نهم از خاندان بنی امیه و از تیره مروانی می باشند.

غیر از امیر مومنان امام علی علیه السلام که دادگترین و شایسته ترین شخصیتی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمام داری رسیده بود و فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام که راه پدر گرامش را ادامه می داد، از سایر زمام داران نامبرده، نسبت به خاندان عصمت و اهل بیت امیر مومنان علیهم السلام به ویژه نسبت به شخصیت امام زین العابدین علیه السلام ستم های فراوانی به عمل آمده است.

امام علیه السلام در بیشتر ایام زندگی اش از سوی خلفا و حاکمان محلی آنان در اذیت و آزار بود. ایام امامت امام زین العابدین علیه السلام مصادف بود با حکومت یزید بن معاویه تا ولید بن عبدالملک.

سرانجام در عصر ولید عبدالملک و به دستور این خلیفه نابکار، آن حضرت، مسموم و به شهادت رسید.

آثار: گرچه از امام زین العابدین علیه السلام آثار ارزشمندی از قبیل مواعظ، احادیث، اشعار و ادعیه به صورت پراکنده بر جای مانده است و مورد استفاده محققان و متقیان قرار می گیرد. ولی دو اثر مدون از آن حضرت باقی مانده است که در میان آثار اسلامی، درخشندگی و جاودانگی ویژه ای دارند. آن دو عبارتند از: 1 - صحیفه سجادیه، که مشتمل بر 83 دعا و مناجات است. 2 -

رسالة الحقوق، که تبیین کننده حقوق آحاد ملت و افراد بشری در جامعه اسلامی است.

فضایل و مناقب: امام زین العابدین علیه السلام بسان سایر امامان معصوم علیهم السلام جامع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی است، که در عالم آفرینش همانندی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان پدید نیامده است و آن حضرت، به مقامی از تعبد و تقرب به درگاه الهی نایل شده بود که وی را زینت پرستش کنندگان لقب داده اند.

در این جا تنها به برخی از فضایل و مناقب آن حضرت اشاره می نمایم:

1 - تعبد: امام زین العابدین علیه السلام دارای حالت ویژه ای از تعبد و بندگی در پیش گاه الهی بود. چنان خدا را عبادت می کرد گویا او را می بیند. تمام حالات، رفتار و کردار آن حضرت بندگی الهی بود. هر گاه وضو می گرفت، رنگش تغییر می کرد و همین که به نماز می ایستاد، لرزه بر اندامش عارض می شد. گاهی از او می پرسیدند که این چه حالتی است در هنگام وضو و نماز بر تو عارض می گردد؟ پاسخ می داد: چون می خواهم به طاعت پروردگارم قیام نمایم و با وی راز دل گویم، از این جهت بر بدنم لرزه می افتد. روایت شده است: که هنگامی که آن حضرت در حال عبادت و سجده بود، خانه اش را آتش فرا گرفت و همگی از ترس آتش سوزی گریختند ولی آن حضرت اعتنائی به آتش نداشت و سر از سجده بر نمی داشت تا این که آتش خاموش شد. آن گاه از وی پرسیدند: چه چیز تو را بازداشت که سر از سجده برداری و از آتش بگریزی؟

فرمود: ترس از آتش آخرت. (97)

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود، پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد چنان که امیرمؤمنان

عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز چنین بود. از برای پدرم پانصد درخت خرما بود، در نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد و گاهی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر می گشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خدا می لرزید و نمازش، نماز مودع بود. یعنی مانند آن که می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر ممکن نخواهد بود او را. (98)

2 - انفاق: امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ به انفاق و دستگیری مستمندان اهمیت فوق العاده ای می داد. تا آن جا که برای وی امکان پذیر بود، نیاز فقرا و مستمندان را برآورده می کرد. آن حضرت، شب ها به طور ناشناس برای فقرا و مستمندان آذوقه می برد و بر در خانه هایشان می گذاشت.

از محمد بن اسحاق روایت شده است: در مدینه، مردم زیادی به راحتی و آسانی زندگی می کردند و نمی دانستند که مخارج آنها از کجا تامین می گردد. همین که امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ وفات کرد، دیگر کسی برای آنان در شب چیزی نمی برد و تازه فهمیدند که زندگی آنان از سوی امام علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تامین می گردید. (99)

هم چنین روایت شده است که پس از شهادت امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته شد که در مدینه، یکصد خانوار نیازمند زندگی می کردند که مخارج زندگی آنان از سوی امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ تامین می گردید.

از ابو حمزه ثمالی روایت شده است: امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب ها، انبان نان را بر می داشت و بر پشت مبارک خویش حمل می کرد و به فقرای مدینه تصدق می نمود و می فرمود: صدقه پنهانی، خشم الهی را فرو می نشاند. چون آن حضرت به شهادت رسید، در هنگام غسل بدن مبارکش، آثار حمل کردن انبان ها را بر دوش مبارک آن حضرت مشاهده کردند. هم چنین پس از شهادت

آن حضرت، اهالی می گفتند: ما پس از وفات علی بن الحسین علیه السلام دیگر صدقه پنهانی نیافتیم.

از سفیان روایت شده است: علی بن الحسین علیه السلام سالی اراده حج نمود. خواهرش حضرت سکینه، هزار درهم برای آن حضرت، توشه راه تهیه کرد و در اختیار آن حضرت قرار داد. امام زین العابدین علیه السلام در روز گرمی از خانه به قصد حج خارج شد و توشه اهدایی خواهرش سکینه را به مستمندان، تصدق و بخشش نمود. (100)

3 - عفو و بخشش: امام زین العابدین علیه السلام در برابر برخوردهای خارج از نزاکت افراد، بردباری ویژه ای از خود بروز می داد و بر خشم خود، غالب می گردید و خطاکاران را می بخشید و از آنان انتقام گیری نمی کرد. روایت شده است که مردی نزد آن حضرت آمد و به وی خبر رسانید که شخصی آن حضرت را دشنام داده و نسبت به وی بدگویی نموده است. امام علیه السلام فرمود: مرا به نزد وی ببر. آن مرد گمان کرد که حضرت برای انتقام گیری و تنبیه شخص بدگو، به نزد وی می رود. اما همین که به آن شخص رسید، به وی فرمود: آن چه درباره من گفته ای، اگر حق است، من از خدای سبحان مسئلت دارم که مرا بیامرزد و اگر دروغ بوده و در حق من مرتکب خطا شدی، از خدا می خواهم تو را بیامرزد. (101)

درباره بخشش آن حضرت، نمونه های فراوان دیگری نیز موجود است که به خاطر لزوم مراعات اختصار از آنها خودداری می کنیم.

4 - وقار و شکوه: امام زین العابدین علیه السلام دارای شخصیتی ممتاز در میان بزرگان مدینه و تابعین بود و همگان نسبت به مقام و منزلت وی معترف بوده و

اگر فشار و یا خطری از سوی دشمنان احساس نمی کردند، زبان به تعریف و تمجید آن حشرت می گشودند.

زهری که در عصر امام زین العابدین علیه السلام می زیست و در اوائل زندگی اش از بزرگترین فقیه و عالم وابسته به دستگاه خلافت بود و در اواخر عمر از آنها و رفاه طلبی کناره گیری کرده و در کمال قناعت و ریاضت، زندگی را به پایان رسانید، درباره شخصیت امام زین العابدین علیه السلام گفت: **لم ادرک احدا من اهل هذا البیت** (یعنی بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم) **افضل من علی بن الحسین علیه السلام**؛ <sup>(102)</sup> من در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برتر از علی بن الحسین علیه السلام نیافتم. هم چنین ابو حازم که از معاصرین آن حضرت بود، درباره شخصیت آن حضرت گفت: **ما رایت هاشمیا افضل من علی بن الحسین علیه السلام**؛ <sup>(103)</sup> من در میان شما بنی هاشم برتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم.

در این جا مناسب دیدم داستان حج امام زین العابدین علیه السلام و شعر فرزدق را بیان کنم.

هشام بن عبدالملک که دهمین خلیفه امویان است، پیش از خلافت خویش در عصر خلافت پدرش عبدالملک، سالی به همراه درباریان شام و اطرافیان خود به مکه رفت تا حج خانه خدا به جای آورد. در آن سال، حاجیان زیادی به مکه آمده و زیارت خانه خدا را انجام دادند. روزی هشام برای طواف خانه خدا و استلام «حجر الاءسود» تلاش زیادی نمود ولی به خاطر فشار جمعیت و ازدحام آنان برای استلام حجر الاءسود، وی موفق به این کار نشد و از ادامه طواف باز ماند. به ناچار منبری برای او در مسجدالحرام فراهم کرده و هشام بر آن نشست. شامیانی که به همراه وی به مکه آمده بودند، در کنارش حلقه زده و نظاره گر جمعیت بودند.

در این هنگام امام زین العابدین علیه السلام که دارای صورتی زیبا و معطر به بوی خوش بود و محل سجده در پیشانی اش از کثرت عبادت، پینه بسته بود، با وقار تمام وارد مسجدالحرام شد و طواف خانه خدا را انجام داد و همین که به «حجرالاعسود» رسید، مردم به احترام آن حضرت آن حضرت، راه را باز کرده و به ملاحظه جلالت آن حضرت، خود را کنار کشیدند تا وی بتواند استلام حجرالاعسود نماید و اعمالش را به راحتی انجام دهد.

بر هشام که از نزدیک، شاهد این ماجرا بود و تصور نمی کرد که برتر از وی در میان مسلمانان شخصیتی وجود داشته باشد، بسیار گران آمد و موجب خشمش گردید، اما خود را کنترل کرد و خشم خویش را بروز نداد تا این که شامیانی که در کنارش بودند، از وی پرسیدند: این شخص کیست که مردم برای وی این همه احترام و فضیلت قائلند؟

هشام به خاطر این که شامیان پی به فضیلت و منزلت آن حضرت نبرند، خود را به نادانی زد و در پاسخ آنان با بی اعتنایی گفت: او را نمی شناسم!

در حالی که او بهتر از هر کس آن حضرت را می شناخت. ابوفراس همام بن غالب، معروف به «فرزدق» که در جمع شامیان بود، لب به سخن گشود و گفت: اگر تو او را نمی شناسی، من او را می شناسم، او زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. آنگاه ابیاتی در فضیلت آن حضرت سرود و برای حاضران قرائت کرد. در مطلع قصیده ابوفراس آمده است:

هذا ابن خيز عبادة الله كلهم      هذا التقى النقى الطاهر العلم

هذا الذي تعرف البطحاء و طاته      و البيت يعرفه و الحل و الحرم

يكاد يمسكه عرفان راحته      ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم

إذا رآته قریش قال قائلها      الی مکارم هذا ینتھی الکرّم

ملا عبدالرحمن جامی، سروده های فرزّدق را در قصیده ای طولانی به نظم  
پارسی درآورد. وی در ترجمه ابیات فوق گفت:

آن کس است، این که مکه و بطحا      زمزم و بوقبیس و خیف و منا  
حرم و حل و رکن و بیت و حطیم      ناودان و مقام ابراهیم  
هر یک آمد به قدر او عارف      بر علو مقام او واقف  
قرّة العین سیدالشهدا است      زهره باغ شاخه دو حه زهرا است  
میوه باغ احمد مختار      لاله راغ حیدر کرار

هشام که انتظار تعریف و تمجید اهل بیت علیهم السلام را در نزد خویش نداشت، از  
سروده فرزّدق، بسیار خشمگین شد و دستور داد موجب و حقوق ماهانه و  
جوایز فرزّدق را قطع کنند و او را در مکانی میان مکه و مدینه، معروف به  
«عسفان» زندانی نمایند.

فرزّدق، مدتی در زندان عسفان گرفتار ماءموران خلیفه اموی بود، تا این که  
آزاد گردید. امام زین العابدین علیه السلام برای تقدیر از هواداری فرزّدق از اهل بیت  
علیهم السلام و بیان فضایل آنان در نزد دشمنان، دوازده هزار درهم برای وی فرستاد و  
از او عذر خواهی کرد که اگر بیشتر از این در نزد ما بود، صله بیشتری می  
دادیم.

فرزّدق از پذیرفتن صله های امام زین العابدین علیه السلام خودداری کرد و در  
پاسخ آن حضرت گفت: هدف من از سرودن آن ابیات، چیزی غیر از خرسندی  
خدای سبحان نبود. من خواستم خدا و رسولش را خشنود کنم.  
امام علیه السلام وی را دعا کرد و از او خواست که آن مال را بپذیرد.

فرزدق پس از اصرار امام زین العابدین علیه السلام، هدایایش را پذیرفت و آن ها را  
برکت زندگی خویش قرار داد. <sup>(104)</sup>



## رویدادهای مهم در زندگانی امام زین العابدین علیه السلام.

زندگی امام زین العابدین علیه السلام را می توان به چهار دوره تقسیم نمود:

1 - دوره امامت و خلافت جدش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام. امام زین العابدین علیه السلام تنها دو سال آخر آن را درک نمود.

2 - دوره امامت عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام که به مدت ده سال ادامه داشت.

3 - دوره امامت پدر ارجمندش امام حسین علیه السلام که آن نیز ده سال ادامه داشت.

4 - دوره امامت خود امام زین العابدین علیه السلام که از محرم 61 تا محرم سال 95 قمری، به مدت 34 سال استمرار یافت.

در تمام دوره های فوق، رویدادهای مهمی برای آن حضرت و اهل بیت عصمت علیهم السلام به وقوع پیوست که تائیرات به سزایی در جامعه اسلامی آن عصر داشت. ولی مهمترین رویدادی که در عصر آن حضرت به وقوع پیوست و خود امام علیه السلام نیز در آن حضور کامل داشت. واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام بود.

امام زین العابدین علیه السلام از آغاز مبارزه های امام حسین علیه السلام در کنار آن حضرت بود و در سفر آن حضرت از مدینه به مکه، و از مکه به عراق و کربلا، وی را همراهی می نمود.

در روز عاشورا که تمام یاران امام حسین علیه السلام به اذن آن حضرت، وارد میدان شده و با دشمنان کارزار کرده و سرانجام مظلومانه به شهادت رسیدند، امام زین العابدین علیه السلام به اراده الهی از آن واقعه خونین، جان سالم به در برد تا

به عنوان حجت خدا بر روی زمین و امام جانشین پدرش اباعبدالله الحسین علیه السلام سکان کشتی طوفان زده امت را رهبری نماید.

آن حضرت پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا، به همراه سایر بازماندگان قافله حسینی به اسارت دشمن درآمد و در حالی که به شدت بیمار بود، در غل و زنجیر قرار گرفت و با همان حال، ایام اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام از کربلا به کوفه و از کوفه به شام را تحمل کرد.

و با خطبه های روان و روشنگر خود، دشمنان و جنایتکاران را رسوا و حقانیت قیام امام حسین علیه السلام را به گوش مسلمانان رسانید و آنان را از خواب غفلت بیدار کرد. (برای اطلاع بیشتر از قیام امام حسین علیه السلام به «بخش واقعہ کربلا» که پس از این خواهد آمد، مراجعه کنید.)

## روز 13 محرم - سال 61 هجری قمری

شهادت عبدالله بن عقیف ازدی به دست دژخیمان عبیدالله بن زیاد.

یزید بن معاویه و خاندان بنی امیه و هواداران آنها از جمله عبیدالله بن زیاد، عامل یزید در کوفه و بصره و عنصر اصلی جنایت واقعه کربلا، پس از کشتن امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش در کربلا، پس از کشتن امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش در کربلا بر این باور بودند که کار مخالفان بنی امیه و دشمنان یزید پایان یافته و آنان برای همیشه سرکوب گردیدند.

آنان گمان کردند که با خاموش کردن نور حسینی، برای همیشه انوار طیبه اهل بیت علیهم السلام را خاموش کردند. ولی غافل از اینکه شهادت امام حسین علیه السلام آغاز راهی است که ادامه آن، حکومت ننگین بنی امیه را بر فنا خواهد داد.

بی تردید قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام آثار و نتایج سنگینی برای خاندان ستم پیشه بنی امیه و عاملان نابکار آنان به بار آورد و آنها را در معرض اعتراض ها و قیام های متعدد مردمی قرار داد و سرانجام در سال 132 قمری، درست 71 سال بعد، این خاندان جنایت کار را با قیام سراسری مسلمانان مواجه ساخت و حکومت هزار ماهه آنان را برای همیشه به وادی نیستی و نابودی سپرد.

نخستین اعتراض آشکار نسبت به جنایات عبیدالله بن زیاد در شهادت امام حسین علیه السلام، از سوی یکی از شیعیان کوفه، به نام عبیدالله بن عقیف ازدی برخاست.

عبیدالله بن زیاد، پس از آن که اسیران واقعه کربلا را در مجلس خود با کلمات درشت و خشن، مورد اذیت و آزار قرار داد و آنان را سرزنش کرد و پاسخ دندان شکن و کوبنده ای از امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام شنید، برای نشان دادن قدرت ظاهری خویش و گرفتن زهره چشم از مخالفان

بنی امیه و هواداران اهل بیت علیهم السلام، دستور داد مردم کوفه در مسجد اعظم گرد آیند تا برای آنان سخنرانی کند.

وی در جمع اهالی کوفه با تکبر و غرور، چنین گفت: **الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله، و نصر امیر المؤمنین یزید و حزبه و...** سپاس خدای را که حق را آشکار و اهل حق را روسفید کرد و یزید و لشکریانش را یاری نمود و دروغ گو و دروغ گو زاده و یاران او را نابود ساخت و از میان برد.

از سخنان خشن و خارج از نزاکت وی بسیاری از حاضران خشمگین و متنفر گردیدند ولی نمی توانستند خشم خویش را آشکار سازند. اما عبدالله بن عقیف که از شیعیان دلیر امیر مؤمنان و از زاهدان و عبادت پیشه گان کوفه بود و چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم راست خود را در جنگ صفین از دست داد و نابینا شده بود و پیوسته ملازم مسجد اعظم کوفه و اوقات خود را به صوم صلوات می گذرانید، همین که نعره های نفرت انگیز عبیدالله را شنید، به خشم آمد و با صدای بلند بانگ زد که ای دشمن خدا، دروغ گو تویی و پدرت زیاد بن ابیه و امیرت یزید بن معاویه که تو را حکومت داده است، دروغ گویند. ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می کشی و بر فراز منبر و مقام صدیقین می نشینی و کلمات کفرآمیز می گویی.

عبیدالله بن زیاد که انتظار چنین پیش آمدی را نداشت و خیال می کرد که دیگر نفس در سینه های دوستان اهل بیت علیهم السلام حبس شده است، با تکبر و خودخواهی تمام دستور داد او را دستگیر کرده و به نزدش ببرند.

ماءموران حکومتی به سوی عبدالله بن عقیف هجوم آورده و او را دستگیرش کردند ولی وی مردان طایفه خود، یعنی «ازد» را به یاری طلبید. بی درنگ 700 تن از مردان ازدی از داخل و خارج مسجد به یاری او شتافته و او را از دست

دژخیمان عبیدالله رهانیدند. ابن زیاد برای خاموش کردن جنبش ازدیان به رهبری عبدالله بن عقیف، آن روز را تامل کرد و با خشم و کینه و سرافکنندگی به دارالاماره برگشت. ولی چون شبانگاه فرا رسید و مردم پراکنده شده و در خانه های خویش آرمیدند، مأموران عبیدالله به سوی خانه عبدالله بن عقیف هجوم آورده و او را از خانه اش به بیرون کشیده و با ضربات شمشیر به شهادت رسانیدند.

جنایتکاران حکومتی، سرش را از بدن جدا کرده و تن او را در محله سبخه به درآویختند.<sup>(105)</sup> بدین گونه نخستین جرعه ای که می رفت کوفه را بار دیگر به حرکت درآورد و جنبش عظیمی را پی افکند، به دست مزدوران پلید اموی به خاموشی گرایید.

ولی شش سال بعد، شیعیان کوفه و دوستداران اهل بیت علیهم السلام انتقام خویش را از عاملان جنایت کربلا گرفتند و آنان را به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی به اشد مجازات رسانیدند.

## روز 15 محرم - سال دوم هجری قمری

وقوع غزوه کدر.

قرارة الکدر، که غزوه کدر از آن نام گرفت، نام آبی است در ناحیه معدن پس از سد معونه. میان این مکان تا مدینه منوره هشت چایار فاصله است. بنا به روایت محمد بن عمر واقدی (متوفای 207 قمری) این غزوه در نیمه محرم و بیست و سومین ماه هجرت، به فرماندهی رسول خدا ﷺ واقع گردید. (106)

علت وقوع این نبرد آن بود که به پیامبر اسلام ﷺ خبر دادند که گروهی از قبایل «غطفان» و «بنی سلیم» در «قرارة الکدر» گرد آمده و آماده نبرد با مسلمانان گردیدند.

پیامبر ﷺ که برای جهانی نمودن دین اسلام و هدایت نسل بشر به این موهبت الهی، چاره ای جز رفع فتنه و برداشتن مزاحمت های داخلی نداشت، همیشه در صحنه سیاست عصر خود حاضر بود و جوانب امور را از دور و نزدیک در کنترل خود داشت.

به همین جهت پس از باخبر شدن از دسیسه های قبایل غطفان و بنی سلیم، بی درنگ سپاهی از مسلمانان بسیج کرد و خود فرماندهی این سپاه دویست نفری را بر عهده گرفت و عازم قرارة الکدر گردید.

آن حضرت در این سفر جهادی، این مکتوم و به روایتی سباع بن عرفطه غفاری را جانشین خود در مدینه نمود.

سپاه اسلام هنگامی که به قرارة الکدر رسید، متوجه شد که دشمنان از ترس سپاه اسلام از آن مکان گریخته اند ولی نشانه های شتران و آبشخور آنها باقی است. پیامبر ﷺ، یاران خود را به فراز کوه ها و اطراف آن مکان به سراغ

دشمنان فرستاد ولی یاران رسول خدا ﷺ به آنان دست نیافتند. تنها به شبانانی برخوردند که شتران قبایل بنی سلیم و غطفان را در آن نواحی می چرخانیدند.

مسلمانان، شبانها و شرتان آنها را به غنیمت گرفتند. در میان شبانهای اسیر، نوجوانی بود به نام «یسار» که تقسیم غنایم جنگی، نصیب پیامبر ﷺ گردید. رسول خدا ﷺ، یسار را آزاد کرد و از آن زمان به بعد، وی به یکی از یاران نزدیک پیامبر ﷺ تبدیل گردید.

به هر حال، مسلمانان بدون هیچ گونه درگیری با دشمنان، به همراه غنایم به دست آمده به مدینه مراجعت نمودند.

از «ابی اروی دوسی» روایت شده است که گفت: من خود در این غزوه حضور داشتم و از کسانی بودم که راندن شتران را بر عهده داشتم. چون به «صرار» در سه مایلی مدینه مدینه پیامبر ﷺ خمس شتران را گرفت و بقیه را که چهارصد شتر بود، میان مسلمانان تقسیم نمود که به هر نفری دو شتر رسید.

پیامبر ﷺ جهت اطمینان از دفع شرارت ها و فتنه جویی های بنی سلیم و غطفان، مجددا سپاهی به فرماندهی غالب بن عبدالله لیتی به کدر فرستاد. نیروی اعزامی پس از نبرد مختصر با دشمن و با دادن سه شهید، فاتحانه به مدینه مراجعت نموده و به همراه خود غنایم بسیاری آوردند. (107)

## روز 15 محرم - سال هفتم هجری قمری

وقوع غزوه خیبر و پیروزی مسلمانان بر یهودیان.

در تاریخ نبرد خیبر و پیروزیهای غرور آفرین مسلمانان بر یهودیان این ناحیه، اتفاق دیدگاهی میان تاریخ نگاران و سیره نویسان اسلامی نیست.

مرحوم شیخ عباس قمی در «وقایع الایام» بنا به روایتی این جنگ را در روز پانزدهم محرم<sup>(108)</sup> و در منتهی الآمال، پس از 20 روز از بازگشت رسول خدا ﷺ از حدیبیه ذکر کرده است.<sup>(109)</sup>

ابن خلدون، اواخر محرم سال ششم هجری را خروج پیامبر ﷺ از مدینه برای نبرد با یهودیان خیبر می داند.<sup>(110)</sup>

شیخ طوسی در امالی، ابن هشام در سیره، طبری در تاریخ خود و مجلسی در بحارالانوار، تاریخ حرکت سربازان اسلام را ماه محرم ذکر کرده اند.<sup>(111)</sup> ولی واقدی در مغازی، آن را ماه صفر یا اول ربیع الاول،<sup>(112)</sup> و ابن سعد و طبقات، آن را جمادی الاولی سال هفتم می دانند.<sup>(113)</sup>

صاحب وقایع الایام، فتح خیبر را در روز 24 رجب سال هفتم قمری بیان کرد و شرحی بر آن نگاشت.<sup>(114)</sup>

ممکن است گفتار متعدد تاریخ نگاران و اختلاف آنان در نقل این واقعه مهم، به این صورت قابل جمع باشد که فرمان اعزام سپاهیان از سوی رسول خدا ﷺ در نیمه محرم صادر گردید و حرکت آنان از اواخر محرم آغاز شد و حضور آنان در ناحیه خیبر در ربیع الاول به وقوع پیوست و جنگ آنان در جمادی الاولی و پیروزی نهایی بر یهودیان در رجب همان سال محقق گردیده است.



به هر تقدیر، پیامبر اسلام ﷺ پس از بازگشت از سفر حدیبیه و انعقاد صلح با مشرکان قریش و کسب اطمینان خاطر از سوی آنان، متوجه گروه های دیگری از اهالی جزیره العرب شد که هر گاه فرصتی به دست آوردند، مخالفان و دشمنان اسلام را بر ضد پیامبر ﷺ و اهالی مدینه تحریک و تقویت می نمودند.

دسته ای از این مردم، یهودیان بودند که در «منطقه خیبر» سکونت داشتند. خیبر، جلگه وسیع و حاصل خیزی در شمال مدینه، به فاصله 32 فرسنگی قرار داشت و یهودیان برای سکونت خویش در آن مکان و حراست و نگهبانی از آن، هفت دژ استوار برپا کرده بودند. جمعیت آنان در این ناحیه بالغ بر 20000 نفر بود و در میان آنان، مردان دلاور و جنگ آور فراوانی از جمله «مرحب خیبری» به چشم می خوردند. (115)

پیامبر ﷺ با هزار و شش صد تن عازم خیبر شد. آن حضرت، پرچم سپاه را به «امام علی بن ابی طالب عليه السلام» سپرد و «سباع بن عرفطه غفاری» (116) و بنا به روایتی «غیله لیشی» را جانشین خویش در مدینه نمود.

هنگامی که سپاه اسلام به خیبر رسید، با دژهای استوار چون: ناعم، قموص، کتیبه، نسطاة، شق، و طیح و سالم روبرو شدند. یهودیان برای حفاظت و کنترل خارج دژها، در کنار هر دژی، برج مراقبت ساخته و با گماشتن نگهبانانی در آن برج، جریان خارج دژ را به داخل گزارش می دادند.

ساختمان برج ها و دژها طوری ساخته شده بود که ساکنان آنان بر بیرون قلعه کاملاً تسلط داشتند و با منجنیق و ابزارهای دیگر می توانستند مهاجمان را سنگباران کنند.

در میان جمعیت 20000 نفری خیبر، تعداد دو هزار مرد جنگی و دلاور زندگی می کردند. (117)

سپاه اسلام به فرمان رسول خدا ﷺ دژهای نخستین را یکی پس از دیگری گشودند ولی در برابر دژهای دیگری که از استحکام و حالت تدافعی بیشتری برخوردار بودند، گشایشی پدید نیامد.

قهرمان و مدافع یکی از این دژهای نفوذناپذیر، مرحب خیبری بود که آوازه دلاوری و جنگجویی وی، مبارزان عرب را به انفعال و سستی می کشانید. به همین جهت چند تن از صحابه برای نبرد با دژی که وی از آن دفاع می کرد، از سوی رسول خدا ﷺ ماموریت مبارزه یافتند ولی کاری از پیش نبردند.

بنا به روایت تاریخ نگاران، روز نخست ابوبکر بن ابی قحافه و روز دوم عمر بن خطاب، پرچم اسلام را به دست گرفته و به سوی این دژ هجوم آوردند ولی بدون درگیر شدن با دشمن بازگشت نمودند. (118)

پیامبر ﷺ که با چنین وضعیتی روبرو شده بود و روحیه مسلمین را تضعیف شده می دید، با صلابت و قاطعیت فرمود: **لا عطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله؛ و يحبه الله ورسوله**، این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

یاران رسول خدا ﷺ لحظه شماری می کردند و منتظر بودند ببینند که این فرد کیست؟ و این قرعه به نام کدام یک از آنها بیرون خواهد آمد.

برخی از یاران دلاور و نزدیک به رسول خدا ﷺ احساس می کردند که منظور پیامبر ﷺ آنانند.

اما روز بعد فرا رسید. پیامبر ﷺ پسر عم و داماد خویش علی بن ابی طالب را خواست و پرچم اسلام را به وی سپرد و خطاب به او گفت:

قاتلهم حتی یشهدوا ان لا اله الا الله، و ان محمدا عبده و رسوله، فاذا فعلو ذلك فقد منعوا منك دمائهم الایحقیها و حسابهم علی الله. (119)

ای علی، با آنان مبارزه کن تا کلمه طیبه شهادتین را بر زبان جاری سازند. هنگامی که اظهار مسلمانی نمودند، خون آنان بر تو محترم است، مگر آنانی که مستحق نابودی اند و حساب آنان با خدا منان است.

امام علی علیه السلام با شهامت و دلیری تمام به سوی دژهای نفوذناپذیر «و طیح» و «سلالم» به پیش تاخت و پرچم اسلام را در بیرون دژ به اهتزاز درآورد. از آن سو، دو قهرمان یهود خیبری یعنی حارث و برادرش مرحب به همراه تعدادی از رزمندگان دیگر برای دفاع از دژ، بیرون آمده و با نیروهای حضرت علی علیه السلام درگیر شدند. حضرت علی علیه السلام در آغاز با حارث و پس از آن با برادرش مرحب به نبرد تن به تن پرداخت و با ضربات شمشیرش هر دو را به سزای کیفرشان رسانید. با کشته شدن دو قهرمان بلند آوازه یهود، سایر جنگجویان خیبری را وحشت فرا گرفته و به داخل دژ گریختند. و در دژها را بستند. مسلمانان با درهای بسته دژها روبرو گردیدند. حضرت علی علیه السلام همین که به در دژها رسید با نام خدا به آنها حمله آورد و در بزرگ را از جایش کند و تا پایان نبرد از آن به جای سپر استفاده نمود.

پس را آن که در را بر زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام که ابو رافع از جمله آنان بود نتوانستند آن را از این رو به آن رو کنند. (120)

یکی از جانب حضرت علی علیه السلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آن حضرت را از پیروزی بر یهودیان با خبر گردانید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خوشحالی تمام به سوی دژهای گشوده شده حرکت کرد. همین که به حضرت علی علیه السلام رسید، به وی فرمود: **قد بلغنی نباک المشکور و صنیعک المذکور، قد رضی**

الله عنک و رضیت انا عنک؛ ای علی، خبر ستایش آور و کارآمدی قابل تقدیرت به من رسید. خدا از تو خرسند است و من نیز از تو خرسندم.

در این هنگام، اشک از دیدگان علی علیه السلام جاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای علی، چرا گریه می کنی؟

علی علیه السلام گفت: فرحا بآءن الله و رسوله عنی راضیان <sup>(121)</sup>؛ گریه من از خوش حالی است. از این جهت می گریم که خدا و رسولش از من خشنود و خرسندند.

بدین ترتیب، سپاهیان اسلام وارد دژهای خیبر شده و پرچم اسلام را بر فراز آنها به احتزاز درآوردند و مفسدان و فتنه انگیزان را به سزای کیفرشان رسانیده و غنایم فراوانی به چنگ آوردند.

بیشتر دژهای خیبر با مبارزه و برخی با مصالحه به روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشوده شدند. آن دسته از یهودیانی که مصالحه را ترجیح داده بودند، متعهد گردیدند که نیمی از درآمدهای سالانه خویش را به مسلمانان بدهند. <sup>(122)</sup>

لازم به یادآوری است که در همین غزوه، سرزمین «فدک» با مصالحه به تصرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآمد و آن حضرت به خاطر دلآوری ها و تلاش های بی دریغ حضرت علی علیه السلام در نبرد با یهودیان خیبر، فدک را به دختر خود فاطمه زهرا علیها السلام همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید. <sup>(123)</sup>

از آن تاریخ تا اوایل خلافت ابوبکر بن ابی قحافه، باغستان های فدک در تملک حضرت زهرا علیها السلام و همسرش حضرت علی علیه السلام بود. ولی پس از تصاحب خلافت از سوی ابوبکر، وی با تحریک عمر بن خطاب، این باغستان ها را با تزویر و اکراه از حضرت زهرا علیها السلام گرفت و آن حضرت و همسرش را از دست رسی به آنها بازداشت و در اختیار حکومت خویش قرار داد.

## روز 15 محرم - سال 11 هجری قمری

ورود نمایندگان طایفه «نخع» به مدینه و پذیرش دین اسلام (124)

از هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ دین اسلام را در مکه معظمه آشکار ساخت و تا سالی که در مدینه منوره رحلت نمود، به مدت 20 سال مردم را به دین جدید خدا فرا خواند و آنان را از شرک: کفر و بت پرستی بازداشت. در این مدت بسیاری از اهالی شبه جزیره عربستان با میل و رغبت باطنی خویش، دین اسلام را پذیرا شده و خود را از گمراهی رهایی بخشیدند. پذیرش اسلام به دو گونه بود: فردی و گروهی.

پذیرش فردی، بیشتر در اوایل دعوت پیامبر اسلام ﷺ صورت می گرفت. آن گاه که دعوت آن حضرت فراگیر شد و اکثر مردم عربستان با هدف ها و نیت های ناب آن حضرت آشنایی پیدا کردند، گروه گروه، دین جدید را پذیرا شدند و در برخی از ایام به صورت گروهی وارد مدینه شده و به دست رسول خدا ﷺ، اسلام را اختیار می کردند. سال نهم هجری، اوج مسافرت گروهها و هیئت ها به مدینه منوره و اظهار پذیرش اسلام از سوی آنان بود. به همین جهت، آن سال را «عام الوفود» یعنی سال ورود هیئت ها و گروهها نام گذاری کردند. (125)

پس از آن سال نیز همین روند استمرار داشت تا آن هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت نمود. بنا به روایت تاریخ نگاران، آخرین هیئت و گروهی که بر پیامبر ﷺ وارد شده و اسلام اختیار نمودند، طایفه «نخع» بود. از این طایفه حدود 200 تن در نیمه محرم سال 11 قمری وارد مدینه شده و به محضر رسول خدا ﷺ رسیده و با آن حضرت بیعت و اظهار اعتقاد و ایمان به دین مبین اسلام نمودند.

این طایفه از عرب ها، توسط «معاذ بن جبل» که از سوی رسول خدا ﷺ عازم یمن شده بود، با اسلام و دین حضرت محمد ﷺ آشنا شده بودند. (126)

این هیئت، آخرین گروهی بودند که بر رسول خدا ﷺ وارد شدند و این واقعه، پس از بازگشت آن حضرت دار فانی را وداع گفت و روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست.

لازم به یادآوری است که «مالک بن حارث اشتر نخعی»، فرمانده سلحشور و یار فداکار امیر مومنان علیؑ از همین طایفه است و از مردان این طایفه، فداکاران فراوانی برای حضرت علیؑ و اهل بیت عصمت علیؑ تربیت نمود.

## روز 16 محرم - سال 14 هجری قمری

### هجوم مسلمانان به دمشق<sup>(127)</sup>

مسلمانان پس از پیروزی‌هایی که در نبرد با مسیحیان و سپاهیان روم در جبهه های شرقی شام مانند اجنادین، بصری و مرج صفر به دست آورده بودند، نیروهای خویش را برای نبرد با مدافعان شهر تاریخی دمشق (مرکز کشور سوریه کنونی) متمرکز کردند. سپاه مسلمانان در آغاز زمین های سرسبز و هموار دمشق مانند و مرج صفر و کلیساهای آن را با قدرت تصاحب کردند و پس از 15 روز اقامت در این منطقه، به سوی دمشق رهسپار شدند. آنان در شانزدهم محرم سال 14 هجری به دمشق هجوم آورده و آن را از چند سو به محاصره خویش درآوردند.

مدافعان شهر، تمام درهای شهر را به روی مسلمانان بسته و در داخل شهر سنگربندی کردند.

خالد بن ولید به فرماندهی پنج هزار رزمجو در سمت شرقی دمشق آماده نبرد شد. وی علاوه بر این گروه، فرماندهی کل نیروها را نیز بر عهده داشت. اما در همان هنگام عزل وی از فرماندهی کل صادر گردید و این مقام به ابوعبیده جراح واگذار شد.

عمرو بن عاص در باب توما، شریحیل در باب فرادیس، ابوعبیده در باب جایبه، یزید بن ابی سفیان، در باب الصغیر و ابو دردا در برزه با انبوه سپاهیان خویش، دژهای استوار دمشق را در محاصره گرفته بودند.

اسقف بزرگ شهر، چون اوضاع را خطرناک و وحشت آوردید، به بالای دژی که در مقابل خالد بن ولید بود آمد و وی را به صلح و سازش دعوت کرد. خالد

پذیرفت و وارد دژ شد و پس از گفت و گوهای طرفین، صلح نامه ای نوشته شد طرفین امضا کردند. متن صلح نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اعطى خالد بن الوليد اهل دمشق اذا دخلها اعطاها امانا على انفسهم، و اموالهم، و كنائسهم، و سور مدينتهم لا يهدم، و لا يسكن شبي من دورهم، لهم بذلك عهدالله، و ذمة رسوله ﷺ و الخلفاء و المؤمنين، لا يعرض لهم الا خيرا اذا اعطوا الجزية. (128)

به نام خداوند بخشاینده مهربان. این، چیزی است که خالد بن ولید به اهل دمشق اعطا می کند. به این که هنگامی وارد شهر دمشق گردید به مردم این شهر آسیبی نرساند و از جهت جانشان، دارایی شان و کلیساهای آنان تاءمین دهد و دیوارها و دژهای شهر را تخریب نکند و در خانه های مردم، کسی را ساکن نگرداند. این تعهدی است الهی و بر ذمه رسول خدا ﷺ و خلفا و مؤمنان است برای اهالی دمشق که با این مردم جز به نیکی رفتار نشود مادامی که به وظیفه خود در پرداخت جزیه (مالیات اهل کتاب) عمل نمایند.

اما دسته سربازان ابوعبیده جراح که در باب جایبه، کمین کرده بودند، بدون اطلاع از سازش خالد بن ولید، به داخل دژها نفوذ کرده و وارد شهر شدند و میان آنان و مدافعان شهر نبردی سنگین درگرفت.

مسلمانان مهاجم، مدافعان دمشق را وادار به شکست و عقب نشینی نمودند و به پیش روی خویش ادامه دادند، تا این که در محله «مقسلاط» (بازار مسگرها) با نیروی خالد بن ولید که پیش از این بدون جنگ وارد شده بودند، تلاقی نمودند.

اسقف دمشق به فرمان دهان و سپاهیان مسلمان که از سوی دیگر هجوم آورده بودند، پیام داد که ما با خالد بن ولید مصالحه کرده ایم. با این حال چگونه



دسته ها و گروه های دیگری از سربازان مسلمان در شهر ما تاخت و تاز می کنند؟

سربازان مسلمان پاسخ دادند که فرماندهای سپاه با ابوعبیده جراح است، نه خالد بن ولید، و مصالحه ولید برای ما ارزشی ندارد. اما ابوعبیده جراح که متوجه مصالحه خالد بن ولید با اسقف دمشق شده بود، به سربازان مسلمان دستور داد که نبرد را متوقف کرده و به صلح نامه پای بند باشند.

آن روزی که مسلمانان وارد دمشق شده و این شهر بزرگ را گشودند، روز عید مسیحیان بود. مسیحیان، آن روز را بنا بر جشن و شادمانی داشتند که با ورود مسلمانان، جشن آنان تبدیل به اندوه و شرمساری گردید.

لازم به یادآوری است که از هنگام هجوم مسلمانان به دمشق تا تصرف آن، چندین ماه طول کشید. زیرا آنان به مدت شش ماه این شهر را از چهار طرف در محاصره خویش داشتند. پس از تصرف دمشق از سوی مسلمانان، بسیاری از مسیحیان از این شهر کوچ کرده و به «انطاکیه» نقل مکان نمودند و خانه های خالی آنان در اختیار مسلمانان قرار گرفت. (129)

فتح خلدون، فتح دمشق را در ماه رجب همان سالی می داند که عمر بن خطاب به خلافت رسیده بود. بنا به گفته وی، نخستین کار عمر پس از تصاحب خلافت، عزل خالد بن ولید از فرماندهی شام و نصب ابوعبیده جراح به جای وی بود. ولی ابوعبیده، امارت خویش را تا پایان فتح دمشق نگه می داشت. (130)

ابو عبیده از این طریق، مانع از هم پاشیدگی سپاه مسلمانان و ضعف احتمالی آنان در برابر سپاهیان روم گردید.

## روز 16 محرم - سال 16 هجری قمری

تدوین تاریخ اسلامی.

در عصر خلیفه دوم برخی از استانداران و برخی از دورانیشان مدینه لزوم انتخاب تاریخی ویژه ای برای مسلمانان را به اطلاع خلیفه رسانیدند. عمر بن خطاب که دو سال و نیم از خلافتش می گذشت، تصمیم گرفت برای مسلمانان تاریخ ویژه ای ترتیب دهد.

به همین جهت تعدادی از صاحب نظران مهاجر و انصار را گرد آورد و با آنان درباره تدوین تاریخ اسلامی مشورت و گفت و گو کرد.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نیز که در آن جمع حضور داشت، پیشنهاد کرد: به خاطر اهمیت هجرت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مکه به مدینه منوره، هجرت آن حضرت را مبداء تاریخ قرار بدهند. غیر از آن حضرت، برخی از حاضران تولد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برخی سال بعثت آن حضرت، برخی سال رحلت آن حضرت را پیشنهاد کرده بودند. هم چنین بعضی ها تاریخ رومی (میلادی) و عده ای هم تاریخ فارس (فرس قدیم) را پیشنهاد نمودند. ولی عمر بن خطاب پیشنهاد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را اصلح دانست و همان را تایید کرد و بنا گذاشت که هجرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبداء تاریخ اسلامی باشد.

پس از آن درباره ابتدای سال قمری که از چند ماهی آغاز گردد، گفت و گو شد. در این باره هم نظرهای گوناگونی ارائه گردید. برخی به خاطر اهمیت ماه رمضان، ابتدای رمضان را و برخی به خاطر اهمیت حج، اول ذی حجه را و برخی ماه رجب را که در عصر جاهلیت اهمیت ویژه ای در نزد عرب ها داشت و عثمان بن عفان، ماه محرم را به خاطر این که نخستین ماه حرام است، پیشنهاد

نمودند. عمر بن خطاب پیشهاد عثمان را پذیرفت و دستور داد که نخستین ماه سال قمری را از محرم آغاز کنند.

لازم به یادآوری است که اول محرم نخستین سال قمری (دو ماه پیش از هجرت پیامبر ﷺ) مصادف بود با نخستین روز فروردین (عید نوروز) سال 33 حکومت خسرو پرویز ساسانی. <sup>(131)</sup>

## روز 21 محرم - سال سوم هجری قمری

### ازدواج حضرت علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام.

علامه مجلسی در کتاب گرانسنگ «بحارالانوار» به نقل از شیخ مفید در کتاب حدائق الریاض، گفته است: شب 21 محرم سال سوم هجری که شب پنجشنبه بود، مراسم زفاف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برگزار گردید و آن بانوی بزرگ اسلام به خانه مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام منتقل گردید. به این جهت روزه گرفتن 21 محرم به عنوان روزه شکر، مستحب و پسندیده است. (132)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به هنگام ازدواج، نه ساله بود و از جهت رشد جسمی و فکری به کمال رسیده و سرآمد دختران و زنان عصر خویش بود.

آن حضرت در سال پنجم بعثت (هشت سال پیش از هجرت) از دامن پاک و پاکیزه بانوی خوش نام حجاز، یعنی خدیجه بنت خویله دیده به جهان گشود و با نور جمال خوش خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روشن تر و امیدوار کننده تر گردانید. وی آخرین فرزند حضرت خدیجه علیها السلام بود و در عصری دیده به جهان گشود که پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیین رهایی بخش اسلام را برای مردم مکه به ارمغان آورده بود. در آن زمان، سران قریش و متعصبان مکه به شدت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان آورندگان مبارزه کرده و از هر سو، مانع پیشرفت و گسترده‌گی آیین اش می شدند. حضرت خدیجه علیها السلام که نخستین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود به مانند آن حضرت، سختی‌ها و محرومیت‌های فراوانی را تحمل نمود.

رشد و نبوغ فاطمه زهرا علیها السلام در دامن مادر مهربان و پایدار و پدری نجات‌دهنده بشریت از ظلم و جهل، از وی دوشیزه‌ای نمونه و الگو پرورانید که نقش بسیار حساس و ارزنده‌ای در تاریخ اسلام بر عهده گرفت.

آن حضرت، بیش از پنج بهار را پشت سر نگذاشته بود که مادر مهربانش حضرت خدیجه علیها السلام را از دست داد و تنها مونس باقی مانده اش، پدر ارجمندش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.

حضرت فاطمه علیها السلام با از دست دادن مادر، بسیار تنها بود و احساس غربت می کرد ولی فاطمه بنت اسد، همسر حضرت ابوطالب علیه السلام که پدرش حضرت ابوطالب علیه السلام تا آخر عمر از آن حضرت دفاع و پشتیبانی کرده بودند، جای خالی خدیجه علیها السلام را برای فاطمه زهرا علیها السلام پر کرد و آن حضرت را از تنهایی بیرون می آورد.

سرانجام بانوی بزرگ اسلام، در پی مهاجرت سرنوشت ساز پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه، وی نیز به مدینه منوره مهاجرت نمود و در این شهر ساکن گردید.

مدینه که با آغوش باز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خانواده اش را پذیرا شده بود، از بانوی اسلام به گرمی استقبال کرد و از روش و منش او، بانوان این شهر به راه درستی و راستی هدایت گردیدند. او مربی و معلمی توانا برای زنان و دختران مدینه، (شهر تازه به اسلام رو آورده) بود.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از دو سال اقامت در مدینه، در موقعیتی قرار گرفته بود که می بایست تشکیل خانواده و زندگی جداگانه می داد. به همین جهت برخی از بزرگان و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بانوی بزرگ اسلام خواستگاری کرده و اظهار تمایل به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمودند، ولی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ منفی دریافت کردند.

تا این که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دست پرورده آن حضرت بود از جوانان دلیر و پاک بنی هاشم محسوب می شد، پا پیش گذاشت و از دختر

رسول خدا ﷺ خواستگاری کرد. او، کسی نبود جز امام علی بن ابی طالب  
علیه السلام.

حضرت محمد ﷺ با مشورت دخترش فاطمه علیها السلام، به علی علیه السلام با  
راهنمایی رسول خدا ﷺ آماده تشکیل خانواده و مراسم عروسی با بانوی  
اسلام گردید.

در آن ایام به خاطر هجرت اجباری مسلمانان از مکه به مدینه، اکثر آنان از  
جمله امام علی علیه السلام از جهت اقتصادی و مالی در مضیقه بوده و زندگی مشقت  
باری را پشت سر می گذاشتند. حضرت علی علیه السلام در آن زمان از مال دنیا جز  
یک شمشیر، یک زره و یک مرکب سواری چیز دیگری نداشت و برای فراهم  
آوری هزینه های ازدواج، ناچار گردید که زره خود را بفروشد و از پول آن،  
جهیزه ای برای همسرش فاطمه علیها السلام فراهم نماید.

صورت جهیزه دختر پیامبر ﷺ که از سوی پدر ارجمندش حضرت محمد  
ﷺ و از دارایی های حضرت علی علیه السلام فراهم گردید، بنا به روایت اکثر  
مورخان به شرح ذیل است:

- 1 - پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود.
- 2 - روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود.
- 3 - قطیفه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد.
- 4 - یک تخت خواب که از چوب و لیف خرما ساخته شده بود.
- 5 - دو عدد تشک از کتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما  
بود.
- 6 - چهار عدد بالش که دو تای آن را پشم و دو تای دیگر از لیف خرما  
بود.

- 7 - پرده
- 8 - حصیر هجری
- 9 - دست آس
- 10 - مشکی از پوست
- 11 - کاسه چوبی برای شیر
- 12 - ظرف پوستی برای آب
- 13 - سبوی سبز رنگ
- 14 - کوزه های متعدد
- 15 - دو بازو بند نقره ای
- 16 - یک ظرف مسی

وقتی چشم رسول خدا ﷺ به این ها افتاد، فرمود: خدایا، زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفال است، مبارک گردان.

مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم بود که به «مهر السنة» معروف گردیده است.<sup>(133)</sup> بدین ترتیب حضرت فاطمه علیها السلام آماده تشکیل خانواده و انتقال به خانه امیرمؤمنان علیه السلام گردید.

این واقعه مبارک در واپسین ماه های دومین سال حضور آنان در مدینه (که ابتدای سال سوم هجری بود) به وقوع پیوست و خانواده ای تازه با مشارکت حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام پا گرفت که پاک ترین و مقدس ترین خانواده ای شد که در اسلام بنا گردیده اند.

از ابن عباس روایت شده است که هنگام حرکت دادن حضرت زهرا علیها السلام به سوی خانه علی علیه السلام، پیامبر اکرم ﷺ در پیشاپیش فاطمه زهرا علیها السلام، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او در حرکت بودند و هفتاد هزار فرشته

الهی، از پشت سر، وی را بدرقه کرده و تسبیح و تقدیس خدا را به جای می آوردند تا این که صبح طلوع کرد. (134)

درباره رفتار حضرت علی علیه السلام و همسرش حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به یکدیگر، روایات فراوانی در منابع اسلامی ذکر شده است و در این جا به عنوان حسن ختام، تنها به یک روایت از امیرمؤمنان علیه السلام بسنده می کنیم:

آن حضرت فرمود: **فو الله ما اء غضبتھا، و لا اكرهتها علی اءمر حتی قبضھا الله - عز و جل - و لا اغضبتنی و لا غضبت لی اءمرا، و لقد كنت اءنظر الیھا فتتكشف عنی الهموم و الاءحزان.**

به خدا سوگند، هرگز بر او (فاطمه زهرا علیها السلام) خشم نگرفتم و او را بر چیزی اکراه و اجبار نکردم تا این که به جوار حق پیوست. او نیز با من در این مقام بود که هرگز مرا نرنجانید و مرا وادار به اکراه و اجبار نکرد. من هر گاه به چهره وی نگاه می کردم، تمام ناراحتی و اندوهم بر طرف می شد. (135)



## روز 22 محرم - سال 37 هجری قمری

ورود امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به سرزمین صفین جهت نبرد با معاویه.

پس از آن که امام امیرمؤمنان علیه السلام در مدینه با اصرار و تاکید روز افزون امت اسلام و درخواست مهاجران و انصار، خلافت اسلامی را پذیرفت، برای اصلاح جامعه بیمار و برداشتن تبعیض ها و بی عدالتی های موجود اقدام بایسته ای به عمل آورد.

نخستین اقدام آن حضرت برای استقرا عدالت اجتماعی، برکناری استان داران و فرماندهان نالایق و انتصاب افراد صالح و شایسته به جای آنان بود.

معاویه بن ابی سفیان که از زمان عمر بن خطاب و پس از او در تمام دوازده سال خلافت عثمان بن عفان بر منطقه شامات، امارت داشت از جمله استان داران نالایق و ستم پیشه ای بود که بنا به نظر مبارک امیرمؤمنان علیه السلام می بایست از کار برکنار شده و امارت شام به شخص صالحی سپرده شود.

ولی او که همانند پدرش ابوسفیان با دین اسلام و خلافت اسلامی اساسا مخالف بود و پیروی اش از خلفای پیشین، تنها پوشش برای دست یابی به ریاست و حکومت بود، مسئله کشتن عثمان بن عفان در مدینه را بهانه قرار داد و اهالی شام را بر ضد امیرمؤمنان علیه السلام تحریک کرد و نه تنها از فرمان آن حضرت سرپیچی و نافرمانی نمود، بلکه برای استمرار حکومت و امارت خویش، مردم شام آماده مبارزه و جنگ با حضرت علی علیه السلام کرد.

ارسال نامه های هشدار دهنده و اندرزهای امیرمؤمنان علیه السلام در معاویه تاءثیر مطلوبی بر جا نگذاشت. معاویه با استقبال از شکست خوردگان جنگ جمل و پذیرایی از مخالفان امیرمؤمنان علیه السلام، سپاهی سنگین از شام تجهیز کرد و به

سوی عراق هجوم آورد. وی از همراهی و مشورت های عمرو بن عاص - که یکی از معروف ترین حيله گران عرب است - برخوردار بود در اکثر موارد که با مشکلی خاص روبرو می شد، از نظرهای کارساز وی استفاده می کرد.

از آن سو، امام علی علیه السلام که به تازگی از فتنه ناکشان و بریاکنندگان نبرد جمل فراغت حاصل کرده و مقرر حکومت خویش را در شهر «کوفه» قرار داده بود، اعلام بسیج عمومی کرد و مردم را برای سرکوبی فتنه های معاویه و سپاهیان شام ترغیب و تجهیز نمود.

طلایه داد سپاه امام علی علیه السلام، مالک اشتر بود که با سپاهی ظفرمند و مبارز به سوی دشمن شتافت. طلایه دار سپاه معاویه «ابوالاعور سلمی» بود که زودتر از مالک اشتر به رود فرات در سرزمین صفین رسید. به همین جهت، حاشیه هموار و راه های آسان برداشت آب از رود فرات را تصاحب نمود و از استفاده سپاهیان امام علی علیه السلام ممانعت به عمل آورد.

مالک اشتر نخعی که از جانب امام علی علیه السلام دستور داشت که در برابر شامیان، آغاز نبرد نکند و پیش از جنگ، آنان را به صلح و عدم خون ریزی مسلمانان دعوت نماید، در آغاز کار با رفتار غیر انسانی ابوالاعور سلمی روبرو شد و برای اجرای فرمان مولایش امام علی علیه السلام سپاهیان خویش را امر به شکیبایی و خویشتن داری نمود و در حالی که همه آنان تشنه و نیازمند آب بودند، صبر را پیشه کرده و ناظر عملکردهای ناجوانمردانه دشمن بودند، تا این که در غروب هان روز، دشمن شکیبایی سپاهیان مالک اشتر را حمل بر ترس و ضعف آنان نمود و بی مهابا بر آنان حمله آورد.

در این هنگام که مالک اشتر، حجت را تمام شده یافته بود و چاره ای جز نبرد نمی دید، دستور دفاع و نبرد را به سپاهیان خویش صادر کرد.

سپاهیان مالک اشتر در همان ساعات نخست چنان ضرباتی بر سپاهیان معاویه وارد آوردند که آنان را نه تنها از پیش روی بازداشته، بلکه از حاشیه رود فرات نیز به عقب راندند و آنان را از دسترسی به آب فرات محروم کردند. در این نبرد تعداد زیادی از سپاهیان شام، کشته و زخمی گردیدند و در میان کشته شدگان جنازه «عبدالله بن منذر تنوخی» پیدا شده بود که از دلاوران و ناموران رزمی شامیان بود و به دست جوان نرسی از سپاه مالک اشتر به نام «ظبیان بن عماره تمیمی» به هلاکت رسیده بود. این شکست، مایه ننگ و عار شامیان گردید و بارها برای جبران آن اقدام کردند ولی با هشجاری و مدیریت رزمی مالک اشتری و دیگر فرماندهان حضرت علی علیه السلام جز شکست چیز دیگری نصیب آنان نگردید.

پس از ورود طلایه داران و پیش مبارزان به فرماندهی مالک اشتر، حضرت علی علیه السلام در راس سپاهی به استعداد یکصد هزار نفر عازم صفین گردید و در 22 محرم سال 37 قمری وارد این سرزمین شد و در همین ماه، معاویه نیز با سپاهیان خود به صفین وارد شد و به طلایه داران سپاه خود به فرماندهی ابوالاعور سلمی پیوست. (136)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام به حرمت ماه محرم، در این مبارزه و نبرد با شامیان امتناع نمود حتی برای رعایت حال سپاه دشمن، دستور داد آب فرات را بر روی آنان بازگذاشته و طرفین به طور آزاد از این آب استفاده کنند.

پس از پایان یافتن ماه محرم، نبرد میان طرفین آغاز گردید و مدت زیادی ادامه یافت و بنا به روایت تاریخ نگاران، هیجده ماه استمرار یافت.

این نبرد، بزرگترین و طولانی ترین جنگی بود که تا آن روز در میان عرب ها به وقوع پیوسته بود. در این جنگ از دو طرف تعداد زیادی کشته و زخمی

گردیدند ولی تلفات شامیان چند برابر شهدا و زخمیان شهدا حضرت علی علیه السلام بود.

در صفین با این که برخی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یاران ویژه امیر مومنان علیه السلام، مانند عمار یاسر و اویس قرنی به شهادت رسیدند، ولی در اکثر عملیات، پیروزی با یاران امام علی علیه السلام بود. به ویژه عملیات هایی که فرماندهی آنها را خود امیر مومنان علیه السلام و یا مالک اشتر نخعی و یا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر عهده داشتند.

سرانجام سپاه دشمن با دسیسه های معاویه و عمرو بن عاص در واپسین مراحل جنگ، قرآنها را بر روز نیزه کرده و خواستار صلح و حکمیت شدند. با این که حضرت علی علیه السلام و مالک اشتر و دیگر یاران فداکار آن حضرت، اصرار بر ادامه جنگ و پایان دادن فتنه قاسطین داشتند، گروهی از فریب خوردگان سپاه آن حضرت، دست از جنگ برداشته و خواستار آتش بس و حکمیت قران گردیدند!

به هر حال، این نبرد بزرگ که می رفت به نتیجه شیرین و مطلوبی دست یابد، با مکر و حيله های دشمن و حماقت و کج فهمی های خود بدون این که پیروزمندی داشته باشد، پایان یافت. سرنوشت نهایی آن به حکمیت واگذار گردید.

(برای اطلاع بیشتر درباره جنگ صفین به منابعی که به طور تفصیلی درباره زندگی امام علی علیه السلام نگارش یافته اند، مراجعه نمایید.)

## روز 23 محرم - سال 169 هجری قمری

مرگ مهدی عباسی در ماسبدان. (137)

مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسیان) پس از مرگ پدرش منصور دوانقی در سال 158 قمری بنا به وصیت کتبی و شفاهی پدرش به خلافت رسید.

گرچه ابوالعباس سفاح، نخستین خلیفه عباسیان چنین بنا نهاد بود که پس از مرگش، برادرش منصور و پس از منصور پس از دست یابی به تخت خلافت و استحکام حکومت خویش، به تدریج فرزند خود مهدی را بر دیگران ترجیح داد و او را جانشین خود در مسافرت های می کرد و سر آخر، وی را هم به صورت شفاهی و هم به صوت کتبی، ولی عهد و جانشین خود معرفی کرد و با این کار، عملا پسر عموهای خویش را از رسیدن به خلافت ناکام گذاشت. مهدی عباسی نیز پس از استقرار در منصب خلافت، با عیسی بن موسی بنای بدرفتاری در پیش گرفت و او را از طریق عاملان خویش مورد بی مهری و بی حرمتی قرار داد. تا این که روزی وی را به اجبار و اکراه به نزد مهدی عباسی فرا خوانده و از او خواستند که خود را از ولایت عهدی مستعفی نماید.

به هر تقدیر، مهدی با نیرنگ و اجبار، عیسی بن موسی را از ولایت عهدی عزل و پسر خود «هادی» را به این سمت منصوب کرد.

در زمان مهدی عباسی، بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران آن ها که پیش از این به دستور منصور دوانقی در سیاه چال ها گرفتار بودند، آزاد گردیده و یا از زندان گریختند. از جمله آنها، عیسی بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام بود، که به کوفه متواری شد و تا آخر عمر در این شهر به صورت ناشناس و مجهول النسب و در نهایت سختی و تنگدستی زندگی کرد، به طوری

که حتی همسر و فرزندش، او را نشناخته پی به نسب شریف وی نبردند. وی با همین وضعیت زندگی کرد و سر آخر، بدرود حیات گفت. (138)

مهدی عباسی با این که پسر خود «هادی» را به ولایت عهدی برگزیده بود، در اواخر عمر از این کار پشیمان شد و تصمیم گرفت که پسر دیگرش «هارون» را جایگزین هادی نماید.

به همین جهت، هادی را که در گرگان به سر می برد فراخواند تا به بغداد برگردد و در آن جا به صورت رسمی، وی را از ولایت عهدی عزل و هارون را ولی عهد خود نماید.

ولی هادی، اعتنایی به پیام پدرش نکرد و به بغداد برنگشت و خود را هم چنان ولی عهد می دانست. این عمل بر پدرش مهدی بسیار گران آمد و به ناچار به سوی گرگان حرکت کرد تا در این جا هادی را توبیخ و وی را از ولایت عهدی عزل نماید. ولی همین که مهدی عباسی به «ماسبدان» (از بلاد دینور و حدود کلهر) رسید، در همان جا وفات یافت و به خواسته های خویش دست نیافت.

درباره مرگش گمانه های چندی گفته شده است. برخی گفته اند که یکی از کنیزانش وی را زهر داد و مسموم نمود. برخی گفته اند که یکی از کنیزانش یک عدد گلابی را برای کشتن کنیزی دیگر، زهر آگین ساخت و مهدی عباسی به اشتباه آن را تناول کرد و به سرای نیستی رهسپار گردید.

ولی عده ای معتقدند که وی از پی شکار می تاخت و شکار او به خرابه ای گریخت. مهدی از پی او، داخل خرابه شد و به شدت با در خرابه برخورد کرد و پشتش شکسته شد و با همان درد و رنج، از دنیا رفت.

پس از مرگش، فرزندش هادی از گرگان به بغداد شتافت و زمام امور را به دست گرفت. (139)

## روز 25 محرم - سال 198 هجری قمری

کشته شدن امین به دست مأمون عباسی.

هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) پیش از مرگ خویش، برای سه فرزندش ولایت عهدی را سفارش کرد و پیمان نامه ای نوشت و آن را در خانه خدا قرار داد تا پس از او، ابتدا «محمد امین»، سپس «عبدالله مأمون» و آن گاه «قاسم مؤتمن» که از پسران دیگر وی بزرگتر بودند، یکی پس از دیگری بر تخت خلافت تکیه زنند.

هارون در سال 193 قمری در خراسان به هلاکت رسید. در آن هنگام خراسان در شرق عالم اسلام در اختیار فرزندش مأمون بود، ولی فرزند دیگرش امین، در غیاب پدرش در بغداد به سر می برد. به همین جهت پس از هلاکت هارون، طبق وصیتش با امین به عنوان ششمین خلیفه عباسی در بغداد بیعت شد. «زبیده» مادر امین از نژاد عرب و «مراجل باد غیسی» مادر مأمون از نژاد عجم و خراسانی بودند. به همین سبب سپاهیان و فرماندهان ایرانی و عجم نژاد از لشکر هارون، رابطه و علاقه بیشتری با مأمون داشته و به همراه وی در خراسان بودند.

مأمون در خراسان و شرق عالم اسلام که پدرش هارون در سال 182 قمری از همدان تا سرحدات شرقی عالم اسلام را در اختیارش گذاشته بود،<sup>(140)</sup> حکومت می کرد و پس از مرگ پدرش با این که به طور رسمی برادرش امین، خلیفه بود، توجه چندانی به وی نداشت و خودسرانه در این منطقه بزرگ به رتق و فتق امور می پرداخت.

از آن سو، عراق، شام، حجاز و یمن و آفریقا و سراسر عالم اسلام (غیر از خراسان و شرق ایران که در استیلای مأمون بود و کشور اندلس در اروپا که در



استیلای امویان بود) در اختیار خلیفه وقت، امین عباسی قرار داشت و مسلمانان از او به عنوان خلیفه، اطاعت می کردند. امین به تحریک فضل بن ربیع (از حاجیان و نزدیکان هارون و امین)، پیمان نامه پدر را از کعبه گرفت و آن را سوزانید و از سفارش پدر سرباز زد و پسر خردسالش «موسی» را ولیعهد خود نمود. وی دستور داد در خطبه های نماز جمعه، پس از نام او، ابتدا نام موسی و آن گاه نام مامون و مؤ تمّن را بخوانند.

هم چنین به مامون در خراسان نامه ای نوشت و او را به بغداد فرا خواند و برادر دیگرش مؤ تمّن را از حکومت منطقه «جزیره» عزل و به امارت «قنسرین» و «عواصم» منصوب کرد. وی بان این گونه رفتارها و کردارها خویش در صدد تضعیف موقعیت برادرانش برآمد، تا از جانب آنها خطری برای فرزندش موسی، پدید نیاید.

این کارها و عوامل پنهان و آشکار دیگری که در میان دو برادر از پیش وجود داشت و پس از مرگ پدرشان، تشدید شده بود، موجب بروز اختلافات و صف آراییی دو برادر، یعنی امین و مامون گردید.

سرانجام، کاسه صبر مامون لبریز شد و با گردآوری نیروهای رزمی و جنگی آماده نبرد با امین گردید. مامون سپاهی سنگین از ایرانیان و مسلمانان عجم تبار به فرماندهی «فضل بن سهل» جهت نبرد با سپاهیان برادرش امین به سوی غرب ایران گسیل داشت. از آن سو، امین به تکاپو افتاد و برای از بین بردن شورش های مامون و سرکوبی لشکریانش، سپاهی عظیم به فرماندهی «علی بن عیسی بن ماهان» به سوی ایران عازم کرد.

دو سپاه در پنج فرسنگی «ری» به هم رسیدند و نبردی سخت میانشان درافتاد. تعدادی بی شمار از طرفین کشته و زخمی گردیدند و در این میان، علی

بن عیسی بن ماهان به دست نیروهای مامون کشته شد و خبر کشته شدنش به اطلاع همگان رسید. این امر، موجب تقویت روحیه رزمی سپاهیان مامون و تضعیف و سستی امین گردید. بدین جهت سپاهیان امین با سرافکنده‌گی و خواری ناچار به عقب نشینی شدند ولی فضل بن سهل با تعقیب آنان، درصدد نابودی کامل آنها برآمد. بدین طریق نخستین شکست بزرگ سپاهیان امین را به ارمغان آورد.

امین برای جبران شکست سپاه خویش و جلوگیری از پیش روی فضل بن سهل، چند بار دیگر نیز عازم نیروهای تازه نفس به جنگ فضل بن سهل پرداخت ولی در تمام آنها شکست خورد و مناطق دیگری را از دست داد. از جانب دیگر برخی از عاملان و حاکمان امین در شهرهای عرب نشین، از جمله داوود بن عیسی، حاکم مکه و مدینه از ضعف امین استفاده کرده و به مامون اعلان وفاداری و پیروی کردند. فضل بن سهل که هم در دانش و هم در رزم و کارزار، مرد کارایی بود و به همین جهت مامون وی را لقب «ذوالریاستین» اعطا کرده بود، وضعیت را چنان بر امین تنگ گرفت که از سوی وی را تحت فشار قرار داد و مستاءصل نمود.

به تحریک جاسوسان و نفوذیان فضل بن سهل، سپاهیان امین از نبرد امتناع کرده و خواهان مواجب خویش می شدند و در برخی از مناطق سر به شورش زدند و اوباش بغداد از این وضعیت بهره جسته و به قتل و غارت و ناامنی در بغداد، پایتخت امین پرداختند. در بغداد نیز بسیاری از صاحب منصبان کشوری و لشکری در پناهان با فضل بن سهل رابطه برقرار کرده و با وی اعلان وفاداری نمودند و در کار امین، اختلال به وجود می آوردند. امین برای بقای خود تلاش فراوانی نمود. از این جمله این که دو فرزند مامون را که در بغداد زندگی می

کردند به گروگان گرفت و مال های فراوانی میان سپاهیان خویش بذل و بخشش کرد و هیچ یک از این کارها نتوانست او را در برابر سپاه بنیان کن و سیل آسای فضل بن سهل رهایی بخشد.

فضل بن سهل به بغداد نزدیک شد و شهر را از چند سو در محاصره خویش گرفت و با مدافعان شهر و هواداران امین به شدت نبرد می کرد و تسلیم شدگان را می پذیرفت.

سرانجام در شب 25 محرم سال 198 قمری، سپاهیانش دژها را یکی پس از دیگری گشودند و وارد شهر بغداد گردیدند و این شهر را به تصرف خویش درآوردند.

امین، در این واقعه به دست نیروهای فضل کشته شد و سربازان، سرش را از بدن جدا کرده و در منظر مردم نصب نمودند و پس از مدتی سرش را برای برادرش مامون در خراسان ارسال کردند.

از آن تاریخ برای مامون در سراسر مناطق تحت نفوذ خلافت، بیعت گرفتند و به نام او خطبه خواندند.<sup>(141)</sup>

مامون، پس از کشت برادر خود امین، بر اوضاع سیاسی، نظامی و اجتماعی مسلمانان استیلای کامل یافت و مخالفان خود را با ترفندهای گوناگون از سر راه خویش برداشت و همانند پدرش هارون، حکومت مقتدرانه ای بوجود آورد. وی پس از کشتن امین، به مدت 20 سال و هفت ماه خلافت کرد و سرانجام در 48 سالگی در شهر «طرسوس» در غرب شام، که هم اکنون «طرطوس» نامیده می شود، در رجب سال 218 قمری وفات یافت.<sup>(142)</sup>

## روز 26 محرم - سال 64 هجری قمری

محاصره مکه و سنگ باران کعبه از سوی سپاهیان یزید. (143)

یزید بن معاویه پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش در کربلا و اسیر نمودن اهل بیت و بازماندگان آنان، خود را در نزد مسلمانان بی مقدار و بی اعتبار کرد. از سوی دیگر، افشاگرهای خاندان عصمت و طهارت و طرفداران اهل بیت علیهم السلام، مردم را بر ضد حکومت یزید وادار به قیام نمود. به همین جهت در سال 63 قمری شورش ها و جنبش هایی بر ضد یزید در حجاز به وجود آمد.

سرانجام اهالی مکه و مدینه اقدام به مخالفت های علنی و درگیری مسلحانه با سپاهیان و عاملان یزید نمودند. در مدینه به رهبری «عبدالله بن حنظله» و در مکه به رهبری «عبدالله بن زبیر» آتش قیام شعله ور گردید. یزید برای خاموش کردن قیام های مردمی حجاز، سپاهی گران به فرماندهی «مسلم بن عقبه مری» از شام به سوی حجاز گسیل داشت.

سپاهیان یزید در آغاز با مبارزان مدینه به نبرد برخاسته و آنان را در سرزمین «حره» با شکست مواجه نمودند و آن گاه شهر مدینه را مجدداً به تصرف خویش درآورده و جنایت های غیر قابل توصیفی در این شهر مرتکب گردیدند. مسلم بن عقبه، سه روز شهر مدینه را بر سپاهیان خویش مباح کرد و سپاهیان بی نزاکت شامی دست به هر اقدام ناشایستی زدند و از جمله بیش از چهار هزار نفر از مردم را قتل عام کردند.

سپس برای از بردن شورش های عبدالله بن زبیر و هواداران او، عازم مکه گردیدند. اما پیش از رسیدن به مکه معظمه، در مکانی به نام «قدیه» مسلم بن عقبه در چنگال مرگ گرفتار آمد و به عذاب الهی دچار شد.

پس از هلاکت مسلم بن عقبه، بنا به سفارش وی، «حصین بن نمیر» (که از عاملان جنایت در واقعه کربلا و واقعه حره بود) به فرماندهی سپاه شام رسید.

عبدالله بن زبیر در مکه معظمه خود را به «العائد بالبيت» ملقب ساخته و ملتزم خانه خدا بود و با پرداختن به عبادت و مخالفت با یزید بن معاویه، مردم را به گرد خود جمع کرد و به تدریج قوت یافته بود و توانست شهر مکه را از دست عامل یزید بیرون آورد و خود بر آن استیلا یابد.

سپاهیان شام به مکه هجوم آورده و آن را در محاصره خویش قرار دادند و بر اهالی آن بسیار سخت گرفتند.

آنان بر بلندی های اطراف مکه، منجنیق ها و سنگ اندازهای بزرگی نصب کرده و به وسیله آنها شهر را سنگ باران کردند.

عبدالله بن زبیر و بسیاری از مردم به مسجدالحرام پناه آورده تا از شدت سنگ باران دشمن در امان باشند، ولی حصین بن نمیر دستور داد که مسجدالحرام و کعبه را نشانه گرفته و زیر ضربات خویش قرار دهند.

علاوه بر سنگ اندازی، گروهی از لشکریان حصین بن نمیر ماموریت یافتند که نفت اندازی کنند و با پرتاب بسته های نفت به داخل شهر، بسیاری از خانه های مردم و اماکن مذهبی را دچار آتش سوزی نمایند.<sup>(144)</sup>

این واقعه تاسف بار، بنا به روایت طبری و برخی از مورخان دیگر از 26 محرم و بنا به روایت صاحب وقایع الایام از 27 محرم<sup>(145)</sup> تا سوم ربیع الاول سال 64 قمری ادامه یافت. ولی سپاهیان یزید با این اعمال ننگین خود کاری از پیش نبرده و متقابلاً موجب تقویت عبدالله بن زبیر و قیام او گردیدند. سرانجام یزید در ربیع الاول همان سال به هلاکت رسید و نیروهای شامی به شام بازگشت نمودند و عبدالله بن زبیر زمام امور حجاز را به دست گرفت.

## روز 26 محرم - سال 146 هجری قمری

شهادت علی بن الحسن مثلث در زندان منصور دوانقی.

علی فرزند حسن مثلث، فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام از عابدان و زاهدان علوی در عصر خویش بود. وی که به «علی الخیر» و «علی العابد» معروف بود، در عبادت و بندگی، به ویژه در نماز، حالت خشوع و حضور قلب کامل داشت.

روایت شده است: هنگامی که در راه مکه، در جایی مشغول نماز بود، یک افعی، داخل لباس او شد. اطرافیان، بهت زده بانگ برداشتند که: ای علی، خودت را دریاب، افعی در میان جامه هایت قرا گرفته است.

علی اعتنایی به اضطراب و بانگ اطرافیان نداشت و بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای به نمازش ادامه داد، تا این که افعی بدون زیان رساندن به وی، از جامه اش خارج گردید.

علی بن حسن، بسان سایر بنی الحسن علیهم السلام مورد خشم منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) قرار گرفت و به دستور وی به شهادت رسید.

در اواخر حکومت مروانیان، جنبش های مردمی بر ضد بنی امیه و حکومت طاغوتی آنان در سراسر جهان اسلام بالا گرفت. در بیشتر این حرکتها، دو گروه بنی عباس و بنی الحسن علیهم السلام که هر دو از طایفه بنی هاشم بودند، رهبری قیام ها را بر عهده داشتند.

سرانجام، حکومت مروانیان سرنگون شد و بنی عباس، قدرت را به دست گرفته و خلافت عباسیان را پایه گذاری کردند و با بنی الحسن علیهم السلام که رقیب سیاسی آنان بودند، به تدریج بنای بدرفتاری در پیش گرفتند.

بنی الحسن علیهم السلام از خود واکنش نشان داده و بنای مبارزات خویش را استمرار بخشیدند و به فروپاشی حکومت بنی امیه قانع نشدند بلکه خواستار برگشت حکومت به خاندان خویش بودند. به همین جهت، محمد (معروف به نفس ذکویه) و ابراهیم فرزندان عبدالله بن الحسن مثنی، در مدینه، بصره و برخی از مناطق دیگر اسلامی دست به قیام خونین بر ضد خلفای عباسی زدند. برادران و عموزادگان آنان و بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام همراه آن دو بوده و قیام آن ها را تایید می کردند.

ولی در برابر عاملان خلیفه در مدینه و بصره، متحمل شکست شده و در این راه، آن دو و برخی از بنی الحسن علیهم السلام و بسیاری از یاران آنان جان باختند و سایر مبارزان دستگیر و یا به شهرها و مناطق دیگر اسلامی متواری و پراکنده شدند.

منصور دوانقی، از آن پس نسبت به نوادگان امام حسن علیه السلام سخت گیرهای شدیدی اعمال نمود و بسیاری از آنان را دستگیر و در سیاه چال های مخوف زندانی نمود.

منصور در سال 140 قمری وارد مدینه شد و عبدالله بن الحسن مثنی را دستگیر و او را مجبور به آشکار ساختن پنهان گاه فرزندانش محمد و ابراهیم نمود. چون عبدالله بن الحسن مثنی، سرسختی و مقاومت کرد، او را در خانه مروان بن حکم در مدینه زندانی نمود و پس از او، بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام را که مظنون به همکاری و تایید قیام بودند، جهت تحت فشار دادن آنان برای معرفی محمد و ابراهیم دستگیر و زندانی کردند. اسامی برخی از دستگیر شدگان عبارت است از: حسن، ابراهیم و ابوبکر (برادران عبدالله بن الحسن مثنی) حسن بن جعفر بن الحسن مثنی، عبدالله، علی و عباس

(پسران داوود بن الحسن مثنی)، محمد و اسحاق (پسران ابراهیم بن الحسن مثنی)، عباس و علی عابد (پسران حسن مثلث) و علی فرزند محمد نفس ذکیه. دستگیر شدگان به مدت سه سال در مدینه زندانی بودند. در سال 144 قمری، محمد دیباج (برادر مادری عبدالله بن الحسن مثنی) را بر آنان افزوده و بر بدنش تازیانه زدند که لباسش با پوست بدنش درهم آمیخت.

در این سال، همه آنان را در بندهای آهنین کرده و با وضعیت رقت باری به سوی عراق حرکت دادند. به دستور منصور، آنان را در زندان هاشمیه (در حوالی کوفه) در سردابی تاریک زندانی نمودند و بر آنان بسیار سخت گرفتند.

آن سرداب تاریک و مخوف، بلای جان نوادگان امام حسن علیه السلام گردید، به طوری که آنان از شدت تاریکی، شب و روز را تشخیص نمی دادند و اوقات نماز پنج گانه را با تقسیم قرائت قرآن، تعیین می کردند و یا با ذکر تسبیح و اوراد علی عابد، اوقات نماز را به دست می آوردند. علی بن حسن در شکیبایی و بردباری، مقام تام داشت و برای سایر بنی الحسن علیهم السلام اسوه و الگو بود. روزی عبدالله بن الحسن مثنی به علی بن حسن گفت: ای برادرزاده، ابتلا و گرفتاری ما را می بینی، آیا از خدا نمی خواهی که ما را از زندان رهایی بخشد؟ علی بن حسن، زمانی دراز پاسخ عمویش را نداد، تا این که در وقت مناسب، به وی گفت: ای عمو جان، همانا برای ما در بهشت درجه ای است که به آن نمی رسیم مگر با تحمل این بلاها و یا بزرگتر از این بلاها.

در مقابل برای منصور در جهنم، مرتبه ای است که به آن نمی رسد مگر آن چه را که می بینی و بر ما روا داشته است. اگر می خواهی بر این شداید، صبر کنیم، صبر می کنیم، زیرا به همین زودی راحت می شویم چه این که مرگ به ما



نزدیک شده است. و اگر خواسته باشی دعا کنم، دعا می کنم تا همگی رهایی یابیم، ولیکن منصور به آن مرتبه از جهنم نخواهد رسید.

بنی الحسن عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گفتند: ما تا کنون تحمل کردیم، از این پس نیز صبر خواهیم کرد. از آن روز، سه روز بیشتر فاصله نشد که علی بن حسن از شدت درد و رنج زندان، جان سپرد و روحش به جنان پرواز کرد.

وی در حالی از دنیا رفت که سرش بر سجده عبادت بود. علی بن حسن، در هنگام شهادتش، چهل و پنج سال سن داشت و دارای پنج پسر و چهار دختر به این نام ها بود: محمد، عبدالله، عبدالرحمن، حسن، حسین، رقیه، فاطمه، ام کلثوم و ام الحسن. مادر همه آنان، زینب دختر عبدالله بن الحسن مثنی بود.

پنجمین فرزندش حسین، همان شخصیتی است که دلیرانه بر ضد بنی عباس قیام کرد و رهبری واقعه «فخ» را بر عهده داشت و در میدان نبرد همانند امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مظلومانه به شهادت رسید و اهل بیتش به اسارت درآمدند. <sup>(146)</sup>

## روز 27 محرم - سال 215 هجری قمری

لشکر کشی مامون عباسی به سرزمین روم.

مامون برای نبرد با امپراتوری روم شرقی، سپاهی سنگین فراهم آورد و در تاریخ 27 محرم سال 215 قمری از بغداد عازم سرحدات غربی گردید. وی از ره موصل، منبج، دابق، و انطاکیه، مصیصه و طرسوس (طرطوس) به پیش تاخت، تا این که وارد سرحدات روم گردید و با رومیان به نبردی سنگین پرداخت و دژهای مستحکم آنان را در هم کوبید و برخی از شهرهای آنان مانند آنکارا (پایتخت فعلی ترکیه) را به تصرف خویش درآورد.

وی از آن جا، دسته هایی چند از نیروهای خود را برای سرکوبی شورش گران داخلی به اطراف فرستاد و پس از اطمینان از عدم حمله متقابل رومیان، به سوی دمشق حرکت کرد. (147)

مامون در سال بعد با لشکری سنگین به رومیان هجوم آورد و دوازده دژ مستحکم آنان را گشود و بسیاری از مناطق آنان را به تصرف خویش درآورد.

(148)

## روز 28 محرم - سال 220 هجری قمری

ورود امام محمد تقی علیه السلام به بغداد بنا به درخواست معتصم عباسی. <sup>(149)</sup>

امام محمد تقی علیه السلام معروف به جوادالائمه در 10 رجب و به روایتی در 19 رمضان سال 195 قمری در مدینه دیده به جهان گشود و جهان هستی را با نور خویش درخشان کرد.

پدرش، حضرت امام رضا علیه السلام و مادرش سبیکه علیه السلام است که امام رضا علیه السلام وی را «خیزران» نامیده بود. این بانوی پرهیزکار و زاهد، از اهالی «نوبه» در سرزمین مصر و از خاندان قبطیه (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

امام محمد تقی علیه السلام که یگانه فرزند ذکور امام رضا علیه السلام است، از دوران طفولیت در مکتب عدالت پروری و حقیقت جویی پدرش بهره های وافریافت و از کودکی، جامع تمام فضایل انسانی و اسلامی بود.

پدرش امام رضا علیه السلام در سال 200 قمری، در حالی که امام محمد تقی علیه السلام تنها شش سال بیشتر نداشت، به اجبار و اکراه مامون عباسی عازم خراسان گردید و فرزند خردسال خویش را در مدینه جانشین خود نمود و همگان را امر به پیروی از او کرد. امام محمد تقی علیه السلام در هشت سالگی، پس از شهادت پدر مهربانش به دست مامون عباسی، امامت شیعیان را بر عهده گرفت.

آن حضرت در طول عمر با برکت و کوتاه مدت خویش، دوباره به بغداد مسافرت نمود، که هر دو بار، مصادف با ماه محرم بود.

بار نخست، بنا به دعوت مامون عباسی (پس از شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان و بازگشت مامون در بغداد) عازم عراق گردید و در محرم سال 215 قمری وارد بغداد شد. در همین هنگام مامون در صدد تجهیز نیروی نظامی عظیم برای نبرد با رومیان بر آمده بود. <sup>(150)</sup>

مامون، هنگامی که به مقام علمی، حکمت، ادب و فضایل انسانی امام محمد تقی علیه السلام آگاهی پیدا کرد، از وی به گرمی استقبال نمود و او را بر سایرین، اعم از عباسیان و علویان ترجیح و برتری داد و حتی دختر خود، ام الفضل را به عقد ازدواج آن حضرت درآورد.

عباسیان و درباریان مامون که از تصمیم وی در ازدواج دخترش با امام محمد تقی علیه السلام آگاهی یافته بودند. جملگی اقدام به سعایت و ایجاد بدگمانی نموده و مامون را از آینده این امر برحذر داشتند. آنان به مامون گفتند: پیش از این، ولایت عهدی را به پدرش علی بن موسی علیه السلام واگذار کردی و اگر عمرش دوام می یافت، پس از مرگ تو، خلافت از عباسیان به علویان منتقل می گردید. حال که پدرش از دنیا رفته است و عباسیان از آن دغدغه خاطر رهایی یافته اند، بار دیگر علویان را بر ما مسلط مگردان! و محمد بن علی علیه السلام را به دامادی خود انتخاب نکن و دامادی دیگر برای خویش برگزین. مامون که به گفتار بی اساس آنان اعتقادی نداشت و از سوی دیگر آگاهی کامل به کمالات و فضایل انسانی امام جواد علیه السلام داشت، در عین مخالفت عباسیان و درباریان خلافت، دختر خود را به عقد آن حضرت درآورد.

وی برای نشان دادن شایستگی آن حضرت، جلسه مناظره علمی تشکیل داد و آن حضرت را با عالم ترین و مشهورترین فقیه درباره عباسیان، یعنی «یحیی بن اکثم» به مناظره و مباحثه علمی وادار کرد و از این راه، موقعیت علمی و فضیلت علمی و فضیلت های ناشناخته آن حضرت را بر همگان اثبات نمود. <sup>(151)</sup> مامون در حد مطلوب از آن حضرت تکریم و احترام نمود ولی آن حضرت، تمایلی به زندگی اشرافی و معاشرت با آنان نداشت و به دنبال فرصتی بود که خود را از آن محیط خارج گرداند.

امام جواد علیه السلام به بهانه زیارت خانه خدا از بغداد عازم مکه معظمه گردید و پس از مراسم حج، به مدینه رفت و در همان جا ماندگار شد.

ام الفضل، همسر امام جواد علیه السلام که در دربار خلافت پرورش یافته و از زندگی اشرافی برخوردار بود، تحمل زندگی زاهدانه و بی آرایش خاندان عصمت و طهارت را نداشت. به همین جهت از آغاز ورود به مدینه منوره، بنای ناسازگاری در پیش گرفت و اصرار به بازگشت به بغداد را می نمود.

ام الفضل، چند بار در نزد پدرش مامون، از امام جواد شکایت و گلایه نمود که آن حضرت، توجه چندانی به وی ندارد و به همسران دیگر خود بهای بیشتری می دهد. مامون، به اظهار نگرانی و شکوائیه های دخترش اعتنایی نمی کرد و وی را توصیه به زندگی مسالمت آمیز با همسرش امام جواد علیه السلام می کرد.

مامون تا زنده بود از احترام و تکریم امام جواد علیه السلام کوتاهی نکرد و از این که آن حضرت، دامادی وی را پذیرفته است، افتخار می نمود.

سرانجام، مامون در هفدهم رجب سال 218 قمری در طرطوس شام بدرود حیات گفته و برادرش «معتصم عباسی» جانشین وی گردید و زمام امور خلافت را بر عهده گرفت. معتصم با این که در ظاهر برای امام جواد احترام و اکرام قائل بود. ولی در باطن نسبت به مقام و منزلت آن حضرت و شایستگی وی برای رهبری مسلمانان، رشک می برد و درصدد تحقیر و نابودی آن حضرت برآمد.

معتصم برای کنترل و مراقبت بیشتر آن حضرت، وی را به بغداد طلبید. گر چه در ظاهر خواسته اش، صورت دعوت را داشت ولی در حقیقت، آن حضرت را به اکراه و اجبار به بغداد طلبید و وی را در آن جا تبعید نمود.

امام محمد تقی علیه السلام به ناچار عازم بغداد شد. آن حضرت فرزندش امام علی نقی علیه السلام معروف به هادی را در مدینه جانشین خود کرد و به همراه همسرش ام الفضل به بغداد رفت. ورود آن حضرت به بغداد، دو روز مانده به آخر محرم سال 220 قمری بود. <sup>(152)</sup>

معتصم در باطن، نسبت به آن حضرت و تمام خاندان عصمت و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان دشمنی داشت و با بهانه هایی، محدودیت های تازه ای برای آنان قائل می شد. امام محمد تقی علیه السلام در این سفر، چند ماهی بیشتر در بغداد زندگی نکرد و سرانجام در آخر ذی قعدة همین سال (220) به وسیله زهری که همسرش ام الفضل به تحریک برادرش جعفر بن مامون و به دستور عمویش معتصم عباسی به آن حضرت خورانید، مسموم گردید و پس از چندی به شهادت رسید <sup>(153)</sup> و در مقابر قریش بغداد، در کنار جدش امام موسی کاظم علیه السلام که هم اکنون معروف به کاظمین است، دفع گردید.

امام جواد علیه السلام در میان دوازده امام معصوم علیهم السلام از نظر سنی، زودتر از همه به امامت نایل گردید و از نظر سال های عمر، از همه کم سن تر بود. آن حضرت در هشت سالگی به امامت رسید و در 25 سالگی به شهادت نایل آمد.

## روز 30 محرم - سال 189 هجری قمری

کشته شدن جعفر بن یحیی بر مکی به دستور هارون الرشید. (154)

خالد بن برمک از بزرگ هواداران بنی عباس در ایران بود و در استواری حکومت عباسیان نقش مهمی بر عهده داشت. منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) وی را امارت موصل و آذربایجان و پسرش یحیی را حکومت ارمینیه (ارمنستان) داد.

مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسیان)، یحیی بن خالد را به سرپرستی و تربیت فرزند خود هارون گماشت. یحیی در تربیت و تعلیم هارون تلاش بلیغی نمود و او را از هر جهت برای خلافت آماده کرد و آن هنگامی که هادی عباسی (چهارمین خلیفه عباسیان) تصمیم گرفت که به جای پدرش هارون، فرزند خود را ولی عهد نماید و هارون را از ولایت عهدی خلع کند، یحیی، وی را از این کار بازداشت و به شدت با تصمیم وی مخالفت ورزید.

به همین جهت، به دستور هادی عباسی، زندانی شد و مورد خشم وی قرار گرفت. ولی پس از هلاکت هادی عباسی، برادرش هارون به تخت خلافت تکیه زد و یحیی را از زندان آزاد و مقامش را گرامی داشت و وی را به وزارت خویش منصوب و امور کشور را به وی سپرد.

علاوه بر یحیی، فرزندان او چون جعفر، فضل و محمد نیز همانند پدر در خدمت هارون الرشید بوده و در استواری حکومت وی، تلاش های وافری به عمل آوردند.

فضل بن یحیی، برادر رضاعی هارون الرشید بود. زیرا هر دو از خیزران،

مادر هارون شیر خورده بودند. (155)

به همین جهت، هارون، یحیی را پدر خطاب می کرد. هارون به یحیی و فرزندان او مناصب و پست های مهم کشوری و دولتی بخشید. گاهی فضل و جعفر را حکم وزارت می داد و گاهی جعفر را بر مصر و سپس بر خراسان و پس از آن بر شام، امارت داد.

فضل را حکومت مصر، سپس خراسان و پس از آن برای دفع قیام یحیی بن عبدالله علوی به دیلم و شمال ایران گسیل داشت. هارون در سال 182 قمری، فرزند خود مامون را پس از امین، ولایت عهد خویش گردانید و جعفر بن یحیی را برای کفالت وی برگزید.

به این ترتیب، برمکیان در تمام اجزای حکومت هارون الرشید نقش حساسی بر عهده داشته و چندین سال خلافت عباسیان را با درایت و مدیریت خویش اداره کردند.

اما رقیبان برمکیان در حکومت بنی عباس، مانند فضل بن ربیع که با وجود ترکتازی های برمکیان، خود را منفعل و حاشیه نشین می دیدند، در صدد تضعیف موقعیت آنان برآمدند و با بهانه هایی واقعی یا واهی در نزد هارون، بر ضد آنان سعایت می کردند و هارون را از افزایش قدرت آنان بیم می دادند.

از سوی دیگر، فضل بن یحیی که وزارت هارون را بر عهده داشت، در نهان با علویان و بزرگان آنان ارتباط داشته و برای آنان احترام ویژه ای قائل بود و علی رغم درخواست هارون، با آنان بدرفتاری نمی کرد. این امر بر هارون پوشیده نمی ماند و خبرچینان، او را از این گونه امور با خبر می کردند.

به تدریج، هارون نسبت به آنان بدگمان شد و بنای ناسازگاری و شدت عمل در پیش گرفت. هارون در آخر محرم سال 189 (یا 187) قمری پس از بازگشت از مراسم حج، در شهر «انبار» دستور قتل جعفر بن یحیی را صادر



کرد. در پی آن، «مسرور» خادم هارون با گروهی شبانه بر وی حمله آورده و سرش را از بدن جدا کردند.

در همان شب، برادرش فضل بن یحیی را دستگیر و به زندان منتقل کردند و پدرشان یحیی بن خالد را در یکی از خانه های قصرش محبوس گردانیدند و تمام دارایی ها و بردگان برمکیان را از آنان مصادره نمودند.

هارون از شدت خشم دستور داد، پیکر بی جان جعفر بن یحیی را دو تکه کرده و بر جسر بغداد نصب نمایند. بسیاری از برمکیان و هواداران آنان دستگیر و زندانی شده و در زندان ها با آنان بدرفتاری و خشونت کردند.

بدین ترتیب ستاره برمکیان پس از هفده سال و هفت ماه و پانزده روز افول کرد و آنان از اوج قدرت به حضيض ذلت و خواری مبتلا گردیدند.

سرانجام یحیی بن خالد در سال 190 قمری در زندان کوفه و پسرش فضل در محرم سال 193 قمری در زندان رقه با وضعیت رقت باری وفات یافتند. (156)

در پایان، داستانی را که مرحوم شیخ عباسی قمی درباره عاقبت برمکیان بیان کرده است، عینا نقل می نمایم: از محمد بن عبدالرحمن هاشمی منقول است که گفت: روز عید قربان بود که داخل شدم بر مادرم. دیدم زنی با جامه های بسیار کهنه نزد او است و تکلم می کند. مادرم به من گفت: این زن را می شناسی؟ گفتم: نه.

گفت: این «عباده» مادر جعفر برمکی است. پس من رو به جانب «عباده» کردم و با او مقداری تکلم نمودم و پیوسته از حال او تعجب می نمودم تا آن که از او پرسیدم که ای مادر! از عجایب دنیا چه دیدی؟

گفت: ای پسر جان! روز عیدی چنین روز بر من گذشت در حالی که چهارصد کنیز به خدمت من ایستاده بودند و من می گفتم: پسر جعفر، حق مرا

ادا نکرده و باید کنیزان و خدمت کاران من بیشتر از اینها باشد و امروز هم یک عید است و بر من می گذرد که منتهی آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش خود کنم و دیگری را لحاف خود نمایم.

محمد گفت: من پانصد درهم به او دادم، چنان خوش حال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و گاه گاهی «عباده» نزد ما می آمد تا از دنیا رفت.

بس است از برای عاقل دانا، همین یک حکایت در بی وفایی دنیا. (157)

سال شمار ماه محرم

در این بخش به رویدادهایی اشاره می گردد که وقوع آن ها در ماه محرم، قطعی است ولی تاریخ روز وقوع آن ها نامشخص است. دلیل نامشخص بودن آنها به خاطر این است که در منابع تاریخی، آن روزها، مشخص و معین نشده اند و مورخان، تنها به اشاره به ماه و سال وقوع آن ها کرده اند و یا بدین جهت که نویسنده این کتاب، با در اختیار داشتن منابع محدود به آن دسترسی پیدا نکرده است. بدین جهت ممکن است در منابع دیگری در اختیار نویسنده نبوده، روز وقوع آن ها نیز مشخص و معین شده باشد.

به هر تقدیر در این بخش، رویدادهایی که در ماه محرم واقع شده باشند، به ترتیب سال وقوع، مورد بررسی قرار می گیرند.

## ماه محرم - سال سوم هجری قمری

### وقوع غزوه ذوامر

ذو امر، نام دره ای است در سرزمین حجاز، در راه فید و مدینه که در سه منزلی مدینه قرار دارد. چون جنگ مسلمانان با مشرکان در این دره، در کنار دهکده نخیل واقع گردید، معروف به غزوه ذوامر شد.

ابن خلدون، تاریخ این غزوه را ماه محرم می داند. <sup>(158)</sup> ولی واقدی آن را در دوازدهم ربیع الاول که آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت بود، ذکر کرده است. <sup>(159)</sup>

سبب وقوع این غزوه آن بوده است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر رسید که گروهی از قبایل ثعلبه و محارب از طایفه غطفان در «ذوامر» گرد آمده و مہیای نبرد بر ضد مسلمانان شده اند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راس یک گروه چهارصد نفری از مدینه خارج شد و به سوی ذوامر حرکت نمود و عثمان بن عفان را جانشین خویش در مدینه کرد. سپاه اسلام که به ذوامر رسید، منطقه را از وجود دشمن خالی دید. زیرا دشمنان از حرکت سپاه اسلام با خبر شده و از ترس آنان، از آن محل دور شده و به کوه های اطراف پراکنده شدند و از دور مسلمانان را تحت نظر خویش داشتند.

مسلمانان در «ذوامر» فرود آمده و آن جا را لشکریان خویش قرار دادند. پس از ورود مسلمانان به دره ذوامر، باران شدیدی باریدن گرفت و مسلمانان را بارانی و خیس نمود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که برای قضای حاجت از لشکرگاه دور شده بود، لباس خود را از تن خارج کرد و پس از فشردن و تمیز کردن، آن را بر شاخه درختی آویزان نمود و خود در زیر درخت آرامید.

در این هنگام، یکی از دشمنان به نام «دعثور» که در کمین مسلمانان بود، فرصت را غنیمت شمرد و با شمشیر کشیده بر بالای سر پیامبر ﷺ حاضر گردید و به وی گفت: ای محمد، اکنون چه کسی تو را از من حفظ خواهد کرد؟ پیامبر ﷺ فرمود: خدا

کلام پیامبر ﷺ تاثیر شگفتی در دعثور آورد، به طوری که از خود بی خود شد و چرخشی زد و به زمین افتاد و شمشیر از دستش رها گردید. در این هنگام پیامبر ﷺ شمشیرش را گرفت و بر او حمله ور شد و فرمود: هم اکنون چه کسی تو را از من حفظ خواهد کرد؟ مرد عرب با ترس و لرز پاسخ داد: هیچ کس.

نگاه عاطفه انگیز رسول خدا ﷺ، وی را تغییر داد و در این هنگام، شهادتین را بر زبان جاری کرد و در زمره مسلمانان قرار گرفت. وی به پیامبر ﷺ گفت: به خدا سوگند، از این پس هیچ گروهی را بر ضد تو گرد نیاورده و هرگز با تو دشمنی نخواهم کرد.

پیامبر ﷺ بامهربانی تمام، شمشیرش را به او پس داد. او، شمشیر را گرفت و به راه افتاد. ولی اندکی نرفته بود که برگشت و گفت: ای رسول خدا ﷺ، تو از من بهتری و به این شمشیر سزاوارتری.

آن گاه به سوی یاران خویش برگشت و پس از تعریف ماجرا، آنان به دین اسلام فرا خواند.

غیر از این مورد، پیامبر ﷺ به نیروهای دشمن دسترسی پیدا نکرد و بدون مواجه شدن با گروهی، به مدینه برگشت. ولی همین حرکت بجا و شایسته رسول خدا ﷺ، دشمن را خانه نشین کرد و از فکر هجوم به مسلمانان بازداشت.

مدت مسافرت پیامبر ﷺ و رفت و بازگشت مسلمانان در ین غزوه، یازده  
روز ادامه یافت. (160)

## ماه محرم - سال ششم هجری قمری

وقوع غزوه بنی لحيان.

واقدي، نويسنده كتاب گرانسنگ «المغازی» گر چه در ابتدا، زمان اين غزوه را اول ربیع الاول سال ششم ذکر کرد، ولی در پایان این واقعه تاریخی، زمان آن را ماه محرم دانست و گفت: **وغاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المدينة اربع عشرة ليلة، و كان استخلف عن المدينة ابن ام مكتوم و كانت سنة ست في المحرم.** (161)

رسول خدا ﷺ به مدت چهارده شب از مدینه دور بود و در این مدت، «ابن مکتوم» را جانشین خویش در مدینه قرار داد، و این واقعه در محرم سال ششم واقع شده است.

بن لیحان که از تیره های بنی اسد بودند، از پیامبر ﷺ مبلغانی را برای ارشاد و تبلیغ درخواست نمودند تا با راهنمایی های آنان، با اسلام آشنا شده و مسلمانی اختیار نمایند. پیامبر ﷺ، شش تن از یاران خویش را به این ماموریت تبلیغی اعزام کرد. آنان عبارت بودند از مرثد غنوی، خالد لیشی، عاصم بن ثابت، خبیب بن عدی، زید بن دثنه و عبدالله بن طارق.

پیامبر ﷺ، مرثد را بر آنان امیر ساخت و آنان را به توصیه هایی اعزام نمود. آنان، پس از آن که از مدینه دور شده و به مکانی به نام «رجیع» رسیدند، مشرکان خیانت و دشمنی خود را آشکار کرده و قصد جانشان نمودند.

مبلغان اسلامی، آماده دفاع از خود شدند و با دشمن خائن درگیر شدند ولی به خاطر کمی افراد، کاری از پیش نبرده و سه تن از آنان به نام های: مرثد، خالد و عاصم در این میان به شهادت رسیدند و سه تن دیگر، اسیر شدند. در میان راه، یکی از اسیران به نام «عبدالله بن طارق» خود را از بند رها کنید و به

نبرد با مشرکان پرداخت، ولی مظلومانه به دست دشمن به شهادت رسید. دو تن از اسیران بازمانده، یعنی خبیب و زید، هم چنان در بند مشرکان بوده تا این که به مکه برده شده و به سران قریش مکه تحویل داده شدند. (162)

این خبر ناگوار، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان را بسیار نگران کرد و آنان را به عکس العمل به جا و بایسته واداشت.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تجهیز دویست رزمنده، آماده نبرد با بنی لحيان شد. آن حضرت پس از آمادگی رزمندگان، در ظاهر به سوی شام رهسپار شد و قصد خود را آشکار نساخت، تا این که که به مکانی به نام «بطن غران» رسید که در آن حوالی، مبلغان اسلامی به شهادت رسیده بودند. آن حضرت چون به اهالی غران رسید، نسبت به آنان ترحم کرد و به آنان فرمود: گوارا باد بر شما شهادت! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، با بیان شریف خود اهالی غران را در سوگ عزیزان از دست رفته سهیم دانست و کاری با آنان نداشت. افراد فتنه انگیز بنی لحيان از حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سرزمین خود باخبر شده و از ترس کیفر و تقاص جنایات خویش، به کوه ها و قله ها متواری شدند.

آن حضرت، یکی دو روز در آن سرزمین به سر برد و بر کسی از دشمنان دست نیافت و برای پیدا کردن آنان، دسته هایی از سربازان اسلام را به اطراف فرستاد ولی آنان نیز به دشمن دست رسی پیدا نکردند.

آن حضرت به سوی سرزمین «عسفان» حرکت کرد و از آن جا به «غمیم» پیش رفت و بر کسی از مشرکان دست نیافت.

آن حضرت، برای حفظ جان دو اسیر مسلمان که در دست قریش مکه اسیر بودند، از ادامه مسیر، خودداری کرد و به سوی مدینه بازگشت نمود.

اما همان طوری که گمان می رفت، سران قریش به تکاپو افتاده و بر شدت خود نسبت به اسیران مسلمان افزودند و به آنان گفتند: ببینید که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ماه حرام با ما سر جنگ دارد ولی ما با اصحاب او که در دست ما اسیرند، در ماه حرام تعرضی نداریم. <sup>(163)</sup>

ولی قرش، پس از پایان ماه محرم، دو اسیر خود را به وضع فجیعی به دار کشیده و به شهادت رسانیدند.



## ماه محرم - سال ششم هجری قمری

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با ریحانه زید. (164)

ریحانه دختر زید بن عمر و بن خنایه بن شمعون بن زید، از طایفه یهود «بنی نظیر» بود که با مردی از یهود طایفه «بنی قریظه» به نام «حکم» ازدواج کرده بود. طایفه بنی قریظه که در یکی از محله های مدینه ساکن بودند، در هنگام هجوم مشرکان و کافران عرب به مدینه و محاصره این شهر و وقوع جنگ احزاب «خندق»، نسبت به پیامبر ﷺ و مسلمانان خیانت ورزیده و با مهاجمان، همنوایی و همکاری کرده بودند. بدین جهت پس از پایان جنگ احزاب، رسول خدا ﷺ مأمور نبرد با خائنان و پیمان شکنان بنی قریظه گردید.

یهودیان پس از مقاومت های فراوان و ستیزه جویی های بی امان، سر آخر تسلیم شدند و همه مردان آنان محکوم به اعدام و فرزندان و زنان آنان اسیر و دارایی های و املاک آنان به غنیمت مسلمانان در آمد. (165)

از میان زنان اسیر، ریحانه زید، سهم رسول خدا ﷺ گردید. آن حضرت، وی را در خانه زنی به نام «ام منذر بنت قیس» ساکن گردانید و دین اسلام را بر وی عرضه کرد. بنا به روایت ابی بکر بن عبدالله بن اءبی جهم، در آغاز ریحانه از پذیرش دین اسلام، امتناع ورزید و بر کیش یهودیت اصرار می نمود ولی پس از آشنایی با پیامبر ﷺ و اهداف دین مقدس اسلام، آمادگی خویش را برای پذیرش اسلام اعلام کرد و مسلمان شد. پیامبر ﷺ وی را از بند بردگی آزاد نمود و سپس با رضایت و اختیار وی، با او ازدواج کرد و مهریه ای همانند مهریه زنان دیگرش به وی پرداخت نمود.

بنا به روایت طبری، تاریخ ازدواج پیامبر ﷺ با ریحانه، محرم سال ششم هجری بود.<sup>(166)</sup> ریحانه از زنان صاحب فضل، ادب و جمال بود و اسلام را به نیکی آموخت و از آن پس تا آخر عمرش در خانه پیامبر ﷺ و مکتب رهای بخش آن حضرت به سر برد.

سرانجام در اواخر سال دهم هجری پس از بازگشت رسول خدا ﷺ از حجة الوداع، در مدینه وفات یافت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.<sup>(167)</sup> مدت زندگانی وی با رسول خدا ﷺ، پنج سال بود و از آن حضرت صاحب فرزندی نگردید.

## ماه محرم - سال هفتم هجری قمری

دعوت پادشاهان و حاکمان به دین اسلام از سوی پیامبر اکرم

ﷺ.

پس از آن که در ذی قعدة سال ششم هجری میان پیامبر ﷺ و مشرکان مکه در سرزمین حدیبیه، صلحی برقرار گردید و طرفین، متعهد گردیدند که به یک دیگر و قبایل وابسته، تعرض نکنند، در این هنگام برای پیامبر اسلام ﷺ، فرصتی مناسب فراهم گردید تا به خاطری آسوده دین اش را به شبه جزیره عربستان گسترش دهد و دیگر ملت ها را از شرک و کفر رهایی بخشد. در آن زمان، دو حاکمیت بزرگ رقیب یک دیگر، در همسایگی عربستان حکومت می راندند و بسیاری از حکومت های داخل عربستان، خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب آسیا، مستعمره و یا خراج گذار آن دو و مورد پشتیبانی آنان بودند.

این دو امپراتوری بزرگ عبارت بودند از: 1 - دولت ساسانیان ایران. 2 - امپراتوری روم شرقی.

سرزمین حجاز (که جزئی از شبه جزیره عربستان است) میان این دو امپراتوری از طریق حکومت های محلی وابسته، محصور بود و در حقیقت، منطقه ای بود بی طرف میان دو ابر قدرت عصر خود.

پیامبر ﷺ و مسلمانان، پس از دفع کینه ورزی های طوایف و قبایل حجاز، به ناچار روزی با این حکومت ها روبرو می شدند. بدین جهت، آن حضرت لازم دید با ارسال نامه هایی برای پادشاهان و حاکمان آن عصر، آنان را به دین اسلام دعوت کند، تا بدون جنگ و خون ریزی، ملت ها هدایت یافته و به دین خدا بگروند و یا حداقل، حجت بر آنان تمام شده باشد.

پیامبر اسلام ﷺ پس از مشورت با اصحاب و یاران خود، در یکی از روزهای ماه محرم سال هفتم قمری برای شش تن از زمامداران جهان نامه ای نوشت و به وسیله شش تن از یاران خود برای آنان ارسال نمود. در این جا به نامه های آن حضرت و نحوه رفتار دریافت کنندگان آن ها به طور گذرا می پردازیم.

### 1 - نامه به قیصر روم.

در سال 395 میلادی، تئودور کبیر، امپراتور قدرتمند روم، کشور پهناور خویش را میان دو پسرش تقسیم کرد و از آن پس دو کشور روم غربی و روم شرقی در جغرافیای سیاسی جهان نقش بست.

روم غربی در سال 476 میلادی به دست بربرهای شمال اروپا منقرض گردید ولی روم شرقی که مرکز آن قسطنطنیه (استانبول) بود، علاوه بر اروپای شرقی و آسیای صغیر، مناطق شام، فلسطین و مصر را در تسلط خود داشت و بسیاری از حکومت های دیگر مانند حبشه و غسان، خراج گذار و مورد حمایت آن بودند. این حکومت، عمری دراز پیدا کرد و از سال 395 میلادی تا سال 1453 میلادی، در حدود 1058 سال، تداوم یافت و سرانجام در سال 1453 میلادی به دست سلطان محمد دوم (خلیفه قدرتمند عثمانی) منقرض گردید.

در عصر رسول خدا ﷺ هرقل، قیصر روم بود و پیامبر ﷺ برای وی نامه ای به این شرح نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد بن عبدالله الي هرقل عظيم الروم. سلام على من اتبع الهدى. اما بعد، فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين. فان توليت فانما عليك اثم الاءريسين. «و يا اهل الكتاب تعالوا

الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا، فقولوا اشهدوا باءنا مسلمون» (168) محمد رسول الله.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد فرزند عبدالله به هرقل، بزرگ روم، درود بر پیروان هدایت. من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم. اسلام آور تا در امان باشی، در آن صورت خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان آوردن خودت و پاداش ایمان مردم کشورت)، اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (کشاورزان، یا اروپائیان) نیز بر عهده تو است. «ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، برخی از ما برخی دیگر را به خدایی نپذیرد. هرگاه «ای محمد» آنان از آیین حق سر بر تافتند، بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم. این نامه با امضای «محمد رسول الله» پایان پذیرفت.

پیامبر ﷺ، دحیه کلبی را که پیش از این به منطقه شام و اطراف آن، رفت و آمدهایی می کرد و نسبت به آن آشنایی کامل داشت، مامور رساندن نامه به دست قرقل نمود. دحیه کلبی در شهر «حمص» (از شهرهای شام) به هرقل رسید و نامه پیامبر ﷺ را به وی تسلیم کرد.

قیصر پس از دریافت نامه، پیامبر ﷺ، درباره پیامبری حضرت محمد ﷺ و راستی ادعایش به تحقیق و تفحص پرداخت. از بازرگانان حجاز که به شام سفر کرده بودند، پرسش هایی نمود و با سفیر پیامبر ﷺ نیز گفت و گوهایی به عمل آورد و سرانجام به این نتیجه رسید که این پیامبر، همان پیامبر موعودی است که در تورات و انجیل به آمدنش بشارت داده شده است. قیصر، تمایل قلبی به رسول خدا ﷺ و دعوت الهی او پیدا کرده بود ولی به خاطر

عکس العمل درباریان و اشراف روم، نمی توانست آن را ابراز کند و دین اسلام را بپذیرد.

به همین جهت، بار دیگر دحیه کلبی را به حضور طلبید و ضمن احترام و مهان نوازی نسبت به وی، نامه ای برای رسول خدا ﷺ نوشت و به وی سپرد تا به دست پیامبر ﷺ برساند.

قیصر، دحیه کلبی را با هدایایی به مدینه بازگردانید و از این که نتوانسته بود ایمان و اخلاص خویش را ابراز نماید و دین اسلام را بپذیرد، بسیار متاسف و نگران بود.

## 2 - نامه به شاهنشاه ایران

شاهنشاه ساسانی ایران، در عصر رسول خدا ﷺ، خسرو پرویز بود و پیامبر ﷺ به وسیله افسر رشیدی چون «عبدالله بن حذافه سهمی»، نامه ای برای وی نوشت. نامه پیامبر ﷺ به خسرو پرویز، شبیه نامه آن حضرت به قیصر روم بود و آن حضرت، خسرو پرویز و ملت پیرو او را به دین اسلام دعوت کرد.

ولی خسرو پرویز پس از دریافت نامه، آن را به مترجم ویژه خود داد تا برای وی ترجمه کند. مترجم، ابتدای ابتدا نامه را با این جمله آغاز کرد: نامه ای است از محمد رسول خدا، به کسرای بزرگ ایران. خسرو پرویز اجازه ادامه خواندن را نداد و با عصبانیت و ناراحتی فریاد کشید: بس است! نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد و سفیر پیامبر ﷺ را به تحقیر تمام از قصر بیرون کرد و به مدینه بازگردانید.

پیامبر ﷺ هنگامی که از رفتار نابخردانه کسری با خبر گردید، در حق وی نفرین کرد و گفت: خدایا رشته سلطنت او را پاره کن، همان طوری که وی نامه پیامبرت را پاره کرد.

خسرو پرویز پس از آن، نامه ای به عامل خود در یمن نوشت و وی را مامور قتل پیامبر ﷺ نمود.

باذان، عامل ساسانیان در یمن بر اساس فرمان خسرو پرویز، دو تن از افسران خود را به مدینه فرستاد تا پیامبر ﷺ را به قتل رسانده و یا زنده دستگیرش کرده و به یمن منتقل نمایند.

دو افسر اعزامی به نام های فیروز و خر خسرو، وارد مدینه شده و پیامبر ﷺ را در راس یک حکومت یافتند. بدین جهت توان انجام هیچ کاری نداشته و تنها پیام خود را به آن حضرت ابلاغ کردند.

پیامبر ﷺ از آنان پذیرایی و مهمان نوازی کرد و پس از آن به آنان فرمود: پروردگرم به من خبر داده است که شیرویه، پدرش خسرو پرویز را کشت و خود بر تخت سلطنت تکیه زده است. شما به یمن بازگردید و این ماجرا را به اطلاع باذان برسانید و به وی بگویید که آیین و قدرت من به آن نقطه ای که مرکب های تندرو به آنجا می رسند، خواهد رسید. اگر تو اسلام آوری، تو را در این حکومت که اکنون در اختیار داری باقی می گذارم و تو را بر اقوامت پادشاهی دهم.

ماموران به یمن بازگشته و پیام رسول خدا ﷺ را به حاکم یمن رسانیدند. مدتی نگذشت، خبر رسید که شیرویه پدرش را کشت و خود لباس پادشاهی ایران را پوشید. باذان چون به صدق گفتار و پیش گویی رسول خدا ﷺ ایمان آورده بود، مسلمان شد و تابعیت خویش را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید.

پیامبر ﷺ طبق وعده خویش وی را به حکومت صنعا و سایر مناطق سرزمین یمن، ابقا نمود و برای تعلیم و تربیت اسلامی اهالی یمن، مبلغانی را به این سرزمین اعزام کرد.

### 3 - نامه به مقوقس

واژه «مقوقس» عنوان زمامداری پادشاهان اسکندریه و سرزمین مصر بود که در عصر رسول خدا ﷺ فردی از آنان به نام «جریح بن مینی» عهده دار این مقام بود.

پیامبر ﷺ نامه ای شبیه نامه های پادشاهان دیگر برای وی نوشت و به وسیله «حاطب بن ابی بلتعه» برای وی در مصر ارسال کرد.

حاکم مصر، خراج گزار قیصر روم بود و از پشتیبانی او برخوردار بود. مقرر حکومت مصر در شهر ساحلی اسکندریه، قرار داشت. حاطب بن ابی بلتعه، نامه رسول خدا ﷺ را به دست مقوقس رسانید.

حاکم مصر پس از دریافت پیامبر ﷺ چندین بار با سفیر آن حضرت به گفت و گو نشست و درباره پیامبری آن حضرت، تحقیق کرد.

وی بدون اینکه اظهار ایمان به اسلام نماید، نامه مودت بخشی برای رسول خدا ﷺ نوشت و همراه تعدادی از بزرگان و هدایای نفیس، برای آن حضرت ارسال کرد. پیامبر ﷺ پس از دریافت نامه او، فرمود: او از حکومت خود ترسید و اسلام را نپذیرفت، ولی قدرت و ریاست او به زودی نابود خواهد گشت.

لازم به یادآوری است که از جمله هدایای مقوقس برای پیامبر ﷺ یصلته ایلعه لوم لبو، کنیز با فضیلتی به نام «ماریه» بود، که افتخار همسری



رسول خدا ﷺ را پیدا کرد و برای آن حضرت، فرزندی به نام «ابراهیم» به دنیا آورد.

#### 4 - نامه به نجاشی

واژه «نجاشی» عنوان زمامداری پادشاهان حبشه در شاخ آفریقا بود که مورد پشتیبانی امپراتوری روم شرقی قرار داشتند.

پیامبر ﷺ با دو تن از نجاشی های حبشه مکاتباتی داشته است. اولین آنها، اصحم بن ابجر بود که چند نامه پیامبر ﷺ را دریافت کرد و به آنها پاسخ مثبت داد. وی کسی بود که مهاجرین مسلمان را به گرمی پذیرفت و آنان را در پناه خود در حبشه ساکن گردانید.

پیامبر ﷺ همزمان با نامه به پادشاهان کشورها، نامه ای برای وی نوشت و به وسیله «عمرو بن امیه ضمری» به حبشه ارسال کرد. نامه رسول خدا ﷺ برای نجاشی، نسبت به نامه های دیگر آن حضرت به سایر زمامداران، از انعطاف ویژه ای برخوردار بود و تفاوت آشکاری داشت.

نجاشی پس از دریافت نامه پیامبر ﷺ، به دست جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه که در آن زمان در راس مهاجران مسلمان در حبشه می زیست، مسلمان شد و با احکام نورانی اسلام آشنا گردید. وی با این که مسلمان شده بود، ولی هرگز توفیق زیارت رسول خدا ﷺ را پیدا نکرد و پس از بازگرداندن محترمانه مسلمانان مهاجر به مدینه، در سال نهم هجری بدرود حیات گفت. پیامبر ﷺ در مرگش غمگین شد و از مدینه بر بدن او در حبشه نماز خواند.

آن حضرت درباره نجاشی فرمود: امروز، بنده صالح خدا وفات یافت. اما نجاشی دیگری که پس از اصحم بن ابجر، به حکومت حبشه رسید، همانند

پادشاهان جبار و ستم کار سایر کشورها، نسبت به دعوت پیامبر ﷺ سر بر تافت و با کمال اسائه ادب، نامه آن حضرت را پاره کرد.

## 5 - نامه به حاکم غسانیه

غسانیه، بخشی از سرزمین شام، شامل دمشق، جولان و یرموک بود که امروزه کشور اردن، بر بخش هایی از آن استیلا دارد و بخش های دیگرش جزء کشور سوریه است. این سرزمین، از کشورهای دست نشانده امپراتوری روم شرقی بود و غسانیان که تیره ای از قبیله ازد قحطانی بودند، بر آن حکومت می کردند.

پیامبر ﷺ مشابه نامه هایش برای سایر پادشاهان، نامه ای

برای حاکم غسانیه، یعنی «حارث بن ابی شمر» نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل نامه رسول خدا ﷺ، شخصی به نام «شجاع بن وهب» بود، که پس از چند روز راه پیمایی، در شهر «بعوظه» بر حاکم غسانیه وارد شد و نامه پیامبر ﷺ را به وی تسلیم کرد.

حارث بن ابی شمر که در آن زمان مشغول استقبال از قیصر روم بود که برای زیارت بیت المقدس، عازم فلسطین شده بود، در ابتدا نسبت به نامه رسول خدا ﷺ عکس العمل منفی از خود بروز داد و با تکبر و غرور گفت: هیچ کس نمی تواند قدرت را از من سلب کند. من باید این پیامبر نوظهور را دستگیر کنم! اما پس از مکاتبه با امپراتوری روم و توصیه امپراتوری به وی درباره پیامبر ﷺ، از تندروی خویش دست برداشت و با سفیر پیامبر ﷺ به نیکویی رفتار کرد. وی سرانجام خلعتی به سفیر بخشید و وی را با احترام به مدینه بازگردانید و به وی گفت: سلام مرا به پیامبر برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم.

پیامبر ﷺ پس از باخبر شدن از ماجرای حارث بن ابی شمر، به پاسخ دیپلماسی وی وقعی نگذاشت و فرمود: در آینده نزدیک، رشته قدرت او از هم خواهد گسست.

## 6 - نامه به حاکم یمامه

سرزمین «یمامه» میان نجد و بحرین قرار دارد و در عصر رسول خدا ﷺ، شخصی به نام هوذة بن علی حنفی بر این منطقه حکومت می کرد. وی نیز خراج گزار و مورد پشتیبانی قیصر روم بود. پیامبر ﷺ نامه ای برای وی نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل نامه آن حضرت، شخصی به نام «سلیط بن عمرو» از مهاجران مسلمان مکه به حبشه بود که با آداب و رسوم مسیحیان آشنایی داشت.

حاکم یمامه پس از دریافت نامه پیامبر ﷺ درباره آن به بحث و بررسی پرداخت. در آن روزگار یکی از اسقف های بزرگ روم وارد یمامه شده و مورد استقبال حاکم این سرزمین قرار گرفته بود.

هوذة بن علی با اسقف بزرگ روم درباره دعوت پیامبر ﷺ گفت و گو و مشورت کرد. اسقف پس از آشنایی با نشانه ها و چگونگی رفتار پیامبر ﷺ با مردم، به دست آورد که او همان پیامبر موعود است که تورات و انجیل خبرش را پیش از این داده بودند. به همین جهت هوذة بن علی پیشنهاد کرد برای حفظ ریاست خود، این دین را بپذیرد. حاکم یمامه، سفارش را پذیرفت و طی نامه ای به پیامبر ﷺ گفت: من حاضر از آیین تو پیروی کنم، مشروط بر این که در برخی از مقامات بزرگ مرا شریک سازی حاکم یمامه، علاوه بر نامه فوق، هیاتی به سرپرستی «مجاعه بن مراره» را نیز عازم مدینه کرد تا پیام وی را به رسول خدا ﷺ برسانند. وی به پیامبر ﷺ پیام داد که اگر زعامت

و رهبری این دین، پس از رحلت پیامبر ﷺ در دست او باشد، حاضر است دین اسلام را بپذیرد و آن را ترویج کند و در غیر این صورت با پیامبر ﷺ از در جنگ وارد خواهد شد. نمایندگان وی وارد مدینه شده و پیام وی را ابلاغ کردند.

پیامبر ﷺ در پاسخ وی فرمود: اگر ایمان او مشروط است، او شایستگی حکومت و خلافت را ندارد و خدا مرا از شر او حفظ خواهد کرد. اما هیاتی که حامل پیام امیر یمامه بودند، پس از حضور در محضر رسول خدا ﷺ همگی بدون هیچ قید. شرطی، ایمان آورده و مسلمان شدند. لازم به یادآوری است: علاوه بر نامه هایی که در این جا به آن ها اشاره کردیم، پیامبر اسلام ﷺ نامه های دیگری در زمان های دیگر برای سران کشورها و یا بزرگان قوم و قبیله ها فرستاد که مورخان اسلامی، تا کنون تعداد 316 نامه آن حضرت را گردآوری کرده اند، که همه آنها برای دعوت به خداپرستی و دوری از شرک و کفر و زدودن خرافات و عقاید باطل از اذهان مردم بوده است. (169)

## ماه محرم - سال 14 هجری قمری

### در گذشت ابوقحافه در مکه

عثمان بن عامر تمیمی معروف به ابوقحافه، پدر نخستین خلیفه مسلمین ابوبکر بن ابی قحافه، از مشرکان مکه بود. که علی رغم اسلام آوردن فرزندش ابوبکر، بر کفر خود باقی بود. تا این که در فتح مکه به دست پیامبر اسلام ﷺ در رمضان سال هشتم قمری، او نیز بسان سایر اهالی مکه مسلمان شد و تا آخر عمر در آن باقی ماند. <sup>(170)</sup>

وی در 77 سالگی پس از شش ماه و چند روز از وفات فرزندش ابی بکر، در مکه معظمه بدرود حیات گفت <sup>(171)</sup> و در همین شهر به خاک سپرده شد.

## ماه محرم - سال 16 هجری قمری

درگذشت ماریه قبطیه همسر رسول خدا ﷺ در مدینه. (172)

پیامبر اکرم ﷺ در سال هفتم قمری، برای جهانی کردن دعوت اسلامی، پیک هایی به کشورهای نزدیک عربستان فرستاد و زمامداران آن ها را به دین اسلام دعوت کرد. یکی از دعوت شدگان به اسلام، حاکم سرزمین مصر، «مقوقس» بود که در کیش مسیحیت و مورد پشتیبانی امپراتوری روم قرار داشت.

پیامبر ﷺ برای وی، نامه ای نوشت و به وسیله «حاطب بن ابی بلتعنه» ارسال نمود. مقوقس پس از دریافت نامه و پیام رسول خدا ﷺ و تفحص و بررسی درباره چگونگی آن حضرت و آشنایی با شخصیت آن حضرت از طریق گفت و گو با حاطب، پیام متقابلی برای پیامبر ﷺ ارسال نمود.

وی گرچه به صورت آشکار مسلمان نشد و اظهار ایمان نکرد ولی در باطن، علاقه وافری به پیامبر ﷺ پیدا کرد و ضمن پاسخ مؤدبانه و مودت بخش، هدایایی برای آن حضرت ارسال کرد. (173)

هدایای مقوقس، بسیار نفیس و ارزشمند بود. از جمله آنها سه برده به نامهای: ماریه، خواهرش سیرین، و برادرشان «مایور» بود.

حاطب بن ابی بلتعنه پس از تحویل گرفتن هدایا به سوی مدینه حرکت نمود و در میان راه، دین اسلام را پذیرفته و به مسلمانی درآمدند، ولی برادرشان «مایور» بر کیش خود باقی ماند، تا این که در مدینه به دست پیامبر ﷺ مسلمان شد. (174)

ماریه، از زنان فاضل و دارای کمال و جمال در میان زنان عصر خود بود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ماریه را به همسری خویش انتخاب نمود و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید.

ماریه، پس از افتخار همسری با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکانی به نام «عالیه» در حاشیه شهر مدینه که به «مشربه ام ابراهیم» معروف شده بود، ساکن گردید. در ذی حجه سال هشتم هجری، فرزندی از وی متولد گردید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از زنانی بود که پس از خدیجه کبری عَلَيْهَا السَّلَام افتخار همسری آن حضرت را پیدا کرده بودند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر از ابراهیم که از ماریه متولد گردیده بود، از هیچ همسر دیگری صاحب فرزند نشد، جز خدیجه کبری عَلَيْهَا السَّلَام که برای آن حضرت پنج (با شش) فرزند آورد که معروف ترین و بهترین آنها، فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است. ابراهیم پسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که محبوب قلب مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان بود، عمری درازی پیدا نکرد و در 18 ماهگی به رحمت ایزدی پیوست و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان را در مرگ خود غمگین و سوگوار نمود.

ماریه قبطیه در هنگام رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده بود و پس از رحلت آن حضرت، ابتدا ابوبکر و سپس عمر بن خطاب، متولی هزینه زندگی او بودند. این زن فاضل و متدین در محرم سال 16 هجری قمری در مدینه وفات یافت. مردم مدینه از وی، تشییع بایسته و شایسته ای به عمل آورده و او را در قبرستان بقیع دفن نمودند.

ماریه از پدری قبطی به نام شمعون و مادری رومی در روستای «حفن» از دهستان «انصنا» در سرزمین مصر دیده به جهان گشوده بود.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پس از صلح با معاویه، هنگامی که با خبر گردید که ماریه، از روستای حفن در مصر بود، از معاویه درخواست کرد که به احترام این همسر گرانمایه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خراج و مالیات زمین های اهالی حفن را به آنان ببخشد. و معاویه نیز به توصیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را پذیرفت و خراج اهالی حفن را ملغی اعلام کرد. (175)

در پایان، به یادداشت های یکی از زایران خانه خدا درباره مسجد و مشربه «ام ابراهیم» که در یکی از روزنامه های نوشته شده است، توجه نمایید:

مشربه ام ابراهیم و مسجد ماریه قبطیه در کنار هم قرار دارند، و این نزدیکی، برخی از افراد را دچار تردید نموده است و بعضا مکان آن را جابجا معرفی و همه را به نام مشربه ابراهیم خطاب می کنند. اگر ما مشربه را کلا به منطقه ای اطلاق کنیم که هم مسجد ماریه قبطیه در آن واقع است و هم قبرستانی که روایت شده است نجمه مادر امام رضا علیه السلام در آن جا مدفون است، مساجدی هم قرار دارد که امروز مخروبه شده است و تنها یک چهار دیواری و محرابی گلی از آن باقی است که متاسفانه محل جمع آوری کارتن خالی و زباله شده است.

این چهار دیواری بدون سقف، تنها به همت مردم به خصوص شیعیان منطقه و ظاهرا شبانه زنده نگه داشته شده، در حالی که چند بار از طرف مامورین شهر به ویرانه تبدیل شده است.

دقیقا این مکان را باید مولد ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهیم. زیرا پس از رحلت حضرت خدیجه علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند همسر اختیار کرده بودند که یکی از آنها کنیزی رومی بود به نام «ماریه قبطیه» که زنان عرب بر او رشک می بردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجبور شدند تا برای کمک به ماریه قبطیه، خانه



ای در خارج شهر مدینه برایش احداث کنند. این مکان بعدها به خاطر تردد حضرت رسول ﷺ و نمازگزاردن ایشان، از سوی مسلمانان صدر اسلام به مسجد تبدیل شده و هنوز هم با همت مردم مانده است. پس نباید مشربه ابراهیم را الزاما همان قبرستان بدانیم. <sup>(176)</sup>

## ماه محرم - سال 20 هجری قمری

تدوین نخستین دیوان حکومتی به دستور عمر بن خطاب. (177)

پس از آنکه مسلمانان در دهه اول پس از رحلت رسول اکرم ﷺ فتوحات متعددی به دست آوردند و مناطق وسیعی از شام، مصر، ایران و عراق را تصرف و بر مجموعه سرزمین پهناور جزیره العرب افزودند، اموال و ثروت های فراوانی از سوی فرماندهان فاتح و کارگزاران حکومتی به سوی مدینه، مقر حکومت عمر بن خطاب دومین خلیفه مسلمانان، سرازیر شد. عمر برای مصرف آن ها و نحوه تقسیم میان مردم با برخی از صحابه مشورت کرد. پیشنهادهای گوناگون صحابه در اصل بیت المال و یا نحوه توزیع و تقسیم آن در منابع تاریخی نقل شده است و از بازگو کردن همه آنها در این جا معذوریم و تنها پیشنهاد چند نفر را نقل می کنیم:

1 - جبیر بن حویرث روایت کرده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به عمر پیشنهاد کرد که تمام دارایی هایی که در نزدت گردآوری شده اند، در هر سال میان مردم تقسیم کن و چیزی را (بی جهت) نگه ندار.

2 - عثمان بن عفان به عمر گفت: اموال فراوانی را می بینم گردآوری شده است. اگر آن ها را حساب و کتاب نکنی معلوم نشود چه کسی از آن بهره برده است و چه کسی محروم مانده است، این موضوع در میان مردم منتشر می شود (و باعث بدگمانی آنان می گردد).

3 - ولید بن هشام به عمر بن خطاب گفت: هنگامی که من به شام مسافرت کردم، پادشاهان آن جا را دیدم که دیوانی برای محاسبات تشکیل داده و سربازگیری و تشکیل قشون می دادند. پس تو نیز دیوانی فراهم کن و ارتشی برای مسلمانان، تشکیل بده، عمر بن خطاب پس از مشورت ها، و تصمیم به

تشکیل دیوان (دفتر محاسبات مالی) گرفت و عقیل بن ابی طالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را مامور تشکیل دفتر خانه و سرشماری مسلمانان کرد. (178)

پس از آن، بیت المال را به طور غیر مساوی و نابرابر در میان صحابه و مسلمانان تقسیم و توزیع کرد.

وی، مبنای تفاضل بیت المال را نزدیکی به پیامبر ﷺ و حضور در جنگ بدر قرار داد. بالاترین رقم را به عائشه همسر رسول خدا ﷺ اختصاص داد که مقری سالانه اش 12000 دینار بود ولی برای سایر همسران رسول خدا ﷺ 10000 دینار قرار داد.

برای امام علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم که در جنگ بدر حضور داشتند، هر کدام 5000 دینار و برای سایرین به واسطه مراتب قرابت با رسول خدا ﷺ، ابوبکر و خودش، مقری های گوناگونی وضع نمود. از جمله برای فرزندان مجاهدانی که در بدر و احد شرکت داشتند، هر کدام 2000 دینار در نظر گرفت، جز برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که برای آن دو بخاطر قرابت با رسول خدا ﷺ هر کدام 5000 دینار مقرر نمود. شیوه تقسیم بیت المال از سوی عمر بن خطاب، بر خلاف شیوه ابوبکر بود. زیرا ابوبکر، بیت المال را به صورت مساوی تقسیم می نمود. (179)

## ماه محرم - سال 39 هجری قمری

اعزام حارث بن مره برای نبرد با اهالی سند از سوی امام علی بن ابی طالب

علیه السلام.

سپاهیان مسلمان در زمان عمر و عثمان با فتح جنوب، مرکز و شرق ایران به مرزهای هندوستان رسیده و در آن جا متوقف شدند. با این که برخی از فرماندهان و عاملان خلیفه، مانند عبدالله بن عامر تمایل زیادی به نبرد و فتوحات تازه داشتند، ولی به علل از خلیفه، اجازه عملیات جدیدی را به دست نیاوردند.

اما در عصر خلافت امام علی بن ابی طالب علیهما السلام، به خاطر وقوع جنگ های داخلی میان مسلمانان، مانند جنگ جمل و جنگ صفین، دشمنان خارجی فرصت را غنیمت شمرده و در صدد هجوم به مرزهای اسلام برآمدند. شاید یکی از علت های مهم پایان دادن به جنگ صفین از سوی امام امیرمومنان علیهما السلام توجه به همین مسئله بود.

به هر حال، در سرحدات شرقی خلافت اسلامی، مزاحمت هایی از سوی هندی ها برای مسلمانان و یا مناطق فتح شده به وجود آمده بود.

در اواخر سال 38 هجری قمری، حارث بن مره عبدی که یکی از فرماندهان سپاه امام علی بن ابی طالب علیهما السلام بود به آن حضرت، پیشنهاد دفع شراره ای دشمن و نبرد با مشرکان و کافران هندوستان را داد و خود را برای این امر مهم داوطلب کرد.

حضرت علی علیهما السلام، پیشنهاد وی را پذیرفت و در محرم سال 39 قمری وی را در راس سپاهی از مجاهدان مسلمان به سوی شرق ایران اعزام کرد.

حارث بن مره پس از عبور از ایران به مرز هندوستان رسید و به ولایت «سند» که در غرب هندوستان قرار داشت، هجوم آورد و پیروزی‌هایی به دست آورد و مردم آن سامان را برای نخستین بار به دین حیات بخش اسلام دعوت کرد و آنان را با قرآن و معارف اسلام آشنا نمود.

وی در نبردهای آغازین، دلاوریهای زیادی از خود نشان داد و غنیمت‌های فراوان و اسیران زیادی به چنگ آورد. به طوری که در یک روز، هزار نفر از اسیران را میان سپاهیان خود تقسیم کرد.<sup>(180)</sup>

وی در همان مناطق ماندگار شد تا این که در سال 42، در عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان، در نبردی که میان مسلمانان و مشرکان در سرزمین «قیقان» به وقوع پیوست، متحمل شکست سنگینی شد و جز اندکی از سپاهیان‌ش بقیه در آن نبرد کشته شدند.<sup>(181)</sup>

اما پس از آن ماجرا، سپاهیان مسلمان فتوحات تازه‌ای در سرزمین هندوستان به دست آوردند. به ویژه از دلاوری‌ها و مدیریت رزمی و اداری محمد بن قاسم در غرب و شمال هندوستان، توصیف و تعریف‌های فراوانی شده است.

## ماه محرم - سال 65 هجری قمری

### آغاز خلافت مروان بن حکم در شام.

پس از انصراف معاویه بن یزید از خلافت و اعلان ناحق بودن حکومت بنی امیه بر مسلمانان و لزوم بازگشت امر خلافت به مجرای واقعی خویش، خلافت مسلمانان، بی خلیفه ماند و اصرار و تاکید سران بنی امیه و درباریان شام، در تصمیم معاویه که پس از هلاکت پدرش یزید بن معاویه، تنها چهل روز به روایتی دو ماه بر تخت خلافت نشسته بود و از آن پس خود را کنار کشید، تاثیری نداشت.

به همین جهت در امر حکومت، فروپاشی و از هم پاشیدگی عارض گردید. در شام و نواحی آن، عاملان و حاکمان محلی اعلان خود مختاری کرده و هر کدام منطقه ای را در استیلای شخصی خویش قرار دادند.

عبدالله بن زبیر که از اوائل حکومت یزید بن معاویه در سال 60 قمری به مکه کوچ کرده بود و پس از شهادت امام حسین علیه السلام زمینه را برای رهبری خویش در قیام بر ضد بنی امیه، مناسب دیده بود، از ضعف حکومت بنی امیه و از هم پاشیدگی آن سود جست و قیامش را در مکه فراگیر کرد و علاوه بر تصرف این شهر مقدس، تمامی نواحی حجاز، یمن و عراق را نیز در تصرف خود درآورد.

قدرت وی در یک مقطع چنان فراگیر شده بود که حتی برخی از عاملان نواحی شام و مصر نیز به او گرایش پیدا کرده و نامش را در خطبه های خویش می آوردند.

مروان بن حکم که از صاحبان نفوذان بنی امیه و شیخ آنان در شام بود، خود را آماده می کرد تا با عبدالله بن زبیر بیعت کند و پایان رسمی خلافت امویان را

اعلان نماید. ولی عبیدالله بن زیاد که آن هنگام در شام زندگی می کرد و هم چنین عمر بن سعید بن عاص معروف به اشدق، مروان را برای تصاحب تخت خلافت وسوسه کرده و وی را برای پذیرش حکومت و خلافت، تطمیع نمودند و به او قول دادند که در این امر، وی را از هر جهت کمک کنند. مروان بن حکم که از سنین جوانی، خواب خلافت را می دید و حکومت بر مردم را در سر می پرورانید، در این اواخر عمر، زمینه را برای خود نمایی خویش آماده دید و سرانجام خود را خلیفه مسلمانان نامید و از مردم اردن و سپس از سایر مناطق شام برای خویش بیعت گرفت.

این واقعه در محرم سال 65 قمری در شام واقع گردید. ضحاک بن قیس که از عاملان و فرماندهان معاویه و فرزندش یزید و از جنایتکاران عصر خود بود، در آن هنگام مصلحت خویش را در آن دید که به عبدالله بن زبیر بپیوندد و از این طریق چند صباحی دیگر به جنایت های خویش ادامه دهد. به همین جهت، پس از اعلام خلافت مروان بن حکم، میان مروان و ضحاک، اختلاف و درگیری بالا گرفت و به نبرد خونینی تبدیل شد و در این نبرد، ضحاک بن قیس پس از یک عمر جنایت و خدمت به حاکمان جنایت کار بنی امیه، سرانجام به دست سپاهیان بنی امیه به هلاکت رسید. هم چنین در این نبرد هشتاد تن از اشراف شام کشته شدند. پس از شکست ضحاک بن قیس، زمینه برای تقویت حکومت مروان فراهم گردید و عاملان شام، مصر و نواحی دیگر، به تدریج به سوی او تمایل پیدا کرده و اعلام حمایت کردند.

بدین ترتیب حکومت بنی امیه از تیره سفیانیان به تیره مروانیان منتقل گردید. گرچه مروان، چهارمین حاکم سلسله بنی امیه است، ولی از سوی دیگر بنیان

گذار حکومت مروانی است که اعقاب او تا سال 132 قمری بر مسند حکومت باقی بودند.

حکومت مروان، کوتاه مدت و تنها از محرم سال 65 تا رمضان همان سال و بنا به روایت ابن خلدون از ذی قعدة سال 64 تا رمضان سال 65 قمری بر این مسند باقی بود و در رمضان سال 65 قمری به هلاکت رسید و خلافت به فرزندش عبدالملک منتقل گردید.<sup>(182)</sup>



## ماه محرم - سال 82 هجری قمری

نبرد عبدالرحمن بن اشعث با حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه. (183)

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس، از فرماندهان و سرداران سپاه حجاج بن یوسف ثقفی بود، ولی آن دو، در باطن نسبت به یکدیگر دشمنی و تنفر داشتند.

در ولایت سجستان و حوالی آن گاه بی گاه، اهالی منطقه و سردمداران آنان از پیروی حاکمان خلیفه سر بر تافته و از دادن مالیات و جزیه امتناع می کردند و حتی گاهی اقدام به یاغی گری و تعدی و تجاوز به دیگران می نمودند. حجاج که در آن عصر از سوی خلیفه اموی، حاکم علی الاطلاق جنوب عراق و ایران بود، برای خاموش کردن مخالفت ها و سرپیچی های اهالی سجستان (که در شرق ایران قرار داشت) عبدالرحمن بن اشعث را در راس سپاهی به این منطقه اعزام داشت.

عبدالرحمن پس از ورود به سجستان، نیروهای مسلمان را متمرکز کرد و یاغیان و مخالفان حکومت را سرکوب نمود و آنان را به اشد مجازات کیفر کرد. وی، مناطقی را که مخالفان در اختیار خود گرفته بودند، به تدریج آزاد کرد و در تصرف خویش درآورد. مخالفان و شکست خوردگان به ناچار عقب نشینی کرده و به سرزمین «رتبیل» روانه شدند و در پناه حاکم رتبیل قرار گرفتند. حاکم رتبیل که هجوم سپاهیان مسلمان به سرزمین خویش را احساس کرده بود، پیش دستی کرد و برای باز نگه داشتن آنان، اقدام به پرداخت خراج و مالیات عقب افتاده خویش نمود، تا از این طریق اعلام وفاداری به حکومت مرکزی کرده باشد. ولی عبدالرحمن به آن مقدار قانع نشد و به حرکت نظامی خویش ادامه داد تا سرزمین رتبیل را نیز اندک اندک تصاحب کرد.

سپاهیان عبدالرحمن در این مدت غنایم فراوانی به چنگ آوردند و با مشورت عبدالرحمن، مدتی را برای استراحت و آسایش خویش در نظر گرفته و در آن مدت، اقدام به هیچ گونه جنگی نکردند.

این خبر، به حجاج رسید و حجاج از این تصمیم عبدالرحمن و سپاهیانش ناراحت و عصبانی شد. وی برای عبدالرحمن نامه ای نوشت و ضمن توبیخ و سرزنش او، فرمان داد که به پیش روی خود ادامه داده و حصارها و دژهای شهرها را ویران سازند، جنگ آوران دشمن را نابود و زنان و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را به غنیمت گیرند. عبدالرحمن پس از دریافت نامه حجاج، در آن اندیشه و در پاسخ او نامه ای نوشت و از ادامه نبرد و جنگ غیر مسلمان، عذر خواهی کرد و آن را برای استراحت سپاهیان خویش، به سال دیگر محول نمود.

ولی حجاج دست بردار نبود و ضمن نامه ای دیگر به عبدالرحمن، دستور پیش روی داد و به گوش زد که در صورت مخالفت او، برادرش اسحاق بن محمد بن اشعث فرماندهی سپاه را بر عهده خواهد گرفت.

عبدالرحمن که میان دو راه مانده بود، یا به دستور حجاج جنگ را باید ادامه می داد و یا فرماندهی را به برادرش می سپرد، بار بزرگان و فرماندهان سپاه خویش مشورت کرد. سپاهیان او همگی با ادامه جنگ مخالفت ورزیدند و در عین حال، از فرماندهان حجاج سر بر تافته و به عبدالرحمن اعلان وفاداری کردند. از آن پس، جنبشی در میان سپاهیان عبدالرحمن بر ضد حجاج به وجود آمد و سرانجام سپاهیان عبدالرحمن، با وی بیعت کرده و برای نبرد با حجاج آماده گردیدند.

عبدالرحمن که خود حاکم مستقل می دانست، با خان رتبیل مصالحه کرد و از کمک های او بهره مند شد و سپاهیان خود را آرایش داد و به سرزمین هایی که در تحت اختیار او بودند، عاملانی منصوب و برای نبرد با حجاج به حرکت درآورد. وی از شرق و تا جنوب غربی ایران را در تصرف خود درآورد و به سوی عراق حرکت کرد، ولی در «شوشتر» که در جنوب غربی ایران است، با سپاه حجاج روبرو گردید و نبردی میان دو سپاه آغاز شد و نتیجه آن، پیروزی عبدالرحمن بر سپاهیان حجاج و عقب نشینی آنان به سوی بصره بود.

عبدالرحمن، پس از تصرف کامل استان خوزستان به سوی بصره در جنوب عراق هجوم آورد و این شهر را نیز در تصرف خود درآورد. اهالی بصره که از سخت گیری و بدرفتاری های حجاج به تنگ آمده بودند، از عبدالرحمن استقبال کرده و به آسانی با او بیعت نمودند. سپاهیان عبدالرحمن که خود را قوی و نیرومند یافته بودند، از آن پس علاوه بر خلع حجاج، خواهان خلع عبدالملک بن مروان (خلیفه مروانی وقت) شدند.

این خواسته و شعار آنان، بسیاری از مخالفان بنی امیه، از جمله هواداران اهل بیت علیهم السلام و شیعیان را به این جنبش جذب نمود.

با این که خانواده عبدالرحمن پیش از این در دشمنی با خاندان ولایت کوتاهی نکرده بودند و جنایت پدرش محمد بن اشعث در واقعه کربلا و شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه، پدر بزرگش اشعث بن قیس در ایجاد نفاق و دو دستی در سپاهیان حضرت علی علیه السلام و تحریک ابن ملجم در شهادت امام علی علیه السلام، و جنایت عمه اش جعده بنت اشعث در مسمومیت و شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بر شیعیان نبود، با این حال برای مبارزه با ام الفساد و فتنه عالم

اسلام، یعنی خلافت بن امیه، با عبدالرحمن هم دست شده و وی را در این مبارزه، یاری و تقویت نمودند.

عبدالرحمن با قدرت و توانمندی بیشتر به سوی کوفه هجوم آورد و پس از نبردی سنگین این شهر بزرگ را نیز از دست حجاج بیرون آورد.

مهمترین درگیری های عبدالرحمن با سپاهیان حجاج در شهرهای بصره و کوفه بود که در محرم سال 82 قمری به وقوع پیوست و این دو شهر بزرگ را برای مدتی از چنگ حجاج ربود. خلیفه وقت، عبدالملک بن مروان که خطر عبدالرحمن را، جدی یافته بود، سپاهی به فرماندهی پسرش عبدالله و برادرش محمد از شام به کمک حجاج به عراق فرستاد.

عبدالملک، از طریق برادر و پسرش به عبدالرحمن پیام داد که در صورت پایان دادن غائله و تسلیم شدن در برابر خلیفه، وی حجاج را از حکومت عراق خلع کرده و عبدالرحمن را جانشین وی می نماید و علاوه بر عراق، حکومت ایران و شرق عالم اسلام را نیز به عبدالرحمن واگذار خواهد کرد.

عبدالرحمن که گمان می کرد، پیشنهاد عبدالملک خدعه ای بیش نیست و تسلیم شدن در برابر خلیفه، موجب اختلاف و پراکندگی سپاه او می گردد و در نتیجه، قدرت خلیفه بر او فزونی یافته و وی را نابود خواهد ساخت، از پذیرش پیشنهاد او امتناع ورزید.

از طرف دیگر، حجاج نیز که از پیشنهاد عبدالملک به عبدالرحمن با خبر شده بود، تلاش زیادی در شعله ور کردن جنگ و ادامه نبرد طرفین می نمود تا مصالحه ای صورت نگیرد. مذاکره میان طرفین به نتیجه مطلوبی نرسید و تصمیم بر ادامه نبرد تا پیروزی یک طرف گرفته شد.

سرانجام سپاهیان عبدالرحمن از یک سو و سپاهیان حجاج و عبدالملک از سوی دیگر در خارج شهر کوفه، در مکانی به نام «دیر الجمجم» با هم درگیر شدند و نبرد خونینی میان دو سپاه به وجود آمد.

جنگ آنان، بسیار سنگین و سخت بود و به مدت یک صد روز ادامه یافت و از طرفین، تعداد بی شماری کشته، زخمی و اسیر گردیدند، ولی سرانجام سپاهیان عبدالرحمن به تدریج ناتوان و زمین گیر شده و شکست را پذیرا شدند. سپاهیان عبدالرحمن به ناچار به کوفه عقب نشینی کردند. در آن جا نیز تاب مقاومت نیاورده و این شهر را از دست دادند.

سپاهیان عبدالرحمن در برابر فرماندهان و عاملان حجاج، تاب مقاومت نیافته و شهرهای تحت تصرف خویش را یکی پس از دیگری از دست داده و به تدریج پراکنده شدند. عبدالرحمن به سجستان بازگشت نمود و پس از مقداری درگیری در حوالی خراسان و سجستان، دوباره به سرزمین «رتبیل» بازگشت و در پناه حاکم آن قرار گرفت. ولی حجاج وی را تعقیب می کرد و از حاکم رتبیل، خواسته بود که وی را تحویل دهد. حاکم رتبیل از این امر امتناع می کرد، تا این که حجاج به وی وعده داد که در صورت تحویل دادن عبدالرحمن، وی خراج هفت سال رتبیل را از او گذشت می کند او را بر حاکمیت سرزمین رتبیل، ابقا کرده و از او پشتیبانی خواهد کرد. در این هنگام، حاکم رتبیل، خواسته حجاج را پذیرفت و به نیرنگ وی جامه عمل پوشانید. وی در یک اقدام ناجوانمردانه، عبدالرحمن را کشت و سرش را برای حجاج فرستاد و اطرافیان وی را در بند نموده و به نزد عمارة بن تمیم لخمی، عامل حجاج در سجستان فرستاد.

بدین ترتیب، جنبشی که می رفت ریشه ستم و تجاوزکاری های حجاج را بسوزاند و دست امویان و عاملان ناهل آنان را از ایران و عراق کوتاه گرداند، به خاموشی گرایید و به فراموشی سپرده شد. تاوان سنگین جنبش عبدالرحمن را مردم مظلوم کوفه پس دادند. به فرمان حجاج، بسیاری از انقلابیون کوفه و طرفداران جنبش ضد اموی در عراق، از جمله کمیل بن زیاد، سعید بن جبیر و محمد بن ابی وقاص دستگیر و پس از شکنجه های طاقت فرسا، اعدام شدند و تعداد بی شماری از آنان در زندان بی سرپناه زندانی و تحت شدیدترین شکنجه ها و آزارها قرار گرفتند.

حجاج، بیش ترین فشار را بر مردم کوفه تحمیل کرد و شامیان و نظامیان اعزامی خلیفه را در خانه های کوفیان ساکن گردانید و زندگی را بر کامشان تلخ نمود. (184)

## ماه محرم - سال 127 هجری قمری

کشته شدن خالد بن عبدالله قسری به دستور ولید بن یزید.

هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) در زمان خلافت خود (که از سال 105 تا 125 قمری، به مدت 20 سال ادامه داشت) تلاش نمود تا برادرزاده خود، ولید بن یزید را از ولایت عهدی خویش عزل نماید و به جای او، فرزند خود را به این مقام منصوب کند.

وی را برخی از درباریان و مقامات عالی رتبه کشوری، مانند خالد بن عبدالله قسری در این تصمیم، تشویق و تایید می کردند ولی برخی دیگر وی را از این کار و عواقب خطرناک آن برحذر می داشتند.

به هر حال، او در سال 125 قمری به هلاکت رسید، ولی به آرزوی دیرین خویش دست نیافته بود. او موفق نشد، فرزندش را به جای برادرزاده اش به ولایت عهدی برگزیند.

پس از مرگ او، ولید بن یزید به عنوان یازدهمین خلیفه اموی بر تخت خلافت تکیه زد. وی با این که، خلافتش بسیار کوتاه مدت بود، در همین مدت، نام نیکی از خود به جای نگذاشت.

ولید، از خلفای خشن، عقده گشا و انتقام گیر بود. به همین جهت هنگامی که به خلافت رسید، تلاش زیادی به عمل آورد تا آن هایی که هشام بن عبدالملک را در عزل او تحریک و تشویق می کردند، به کیفری سخت دچار سازد.

خالد بن عبدالله قسری که از عاملان و کارگزاران عالی رتبه هشام بن عبدالملک بود، مورد انتقام ولید قرار گرفت. ولید، وی را از تمامی مقام ها و پست های دولتی، عزل و نسبت به وی، بسیار بی اعتنائی می کرد.

روزی، خالد بن عبدالله برای دیدار با ولید، به پادگان نظامی و محل استقرار نیروهای رزمی که خلیفه در آن جا حضور داشت، رفت و درخواست گفت و گو با خلیفه را نمود. ولی ولید، نسبت به وی بی‌اعتنایی کرد و حاضر نشد با وی هم سخن گردد.

پس از آن ماجرا، چندین روز گذشت و خالد نتوانست رضایت خلیفه را جلب کند، تا این که روزی سر یحیی بن زید را که در خراسان قیام کرده و به دست عوامل جنایت کار خلافت به شهادت رسیده بود، به دمشق آورده و در مجلس ولید بن یزید قرار دادند.

ولید بن یزید، به شکرانه این پیروزی و جنایت عاملان خود، بارعام داد و بزرگان و صاحب منصبان حکومتی و اجتماعی جهت عرض تبریک به نزد وی رفتند. خالد بن عبدالله نیز از این فرصت استفاده کرد و جهت دیدار با خلیفه به دربار رفت، ولیکن دربانان مانع ورود وی شده و او را در بیرونی نگه داشتند.

خالد به درباریان گفت: حال مرا می بینید که توان راه رفتن و ایستادن در جایی را ندارم و بر روی تخت نشسته ام و غلامانم مرا به اینجا آورده اند، زودتر اجازه رفتنم بدهید! به هر صورت اجازه ورود یافت و وارد بر ولید گردید. در آن حال، ولید بر سفره ای رنگین نشسته و مشغول خوردن غذا بود.

ولید، همین که خالد را دید با ناراحتی از وی پرسید: فرزندت یزید کجاست؟

یزید بن خالد قسمی از کسانی بود که بر ضد خلافت اموی اقدام به شورش

نموده بود ولی شورش او سرکوب و خود وی متواری شده بود.

خالد بن عبدالله گفت: نیروهای هشام بر او هجوم آورده و او را با شکست و

ناکامی مواجه نمودند و از آن پس، او راه خودش را گرفته و مشغول زندگی

عادی خویش است.



گفت و گوی ولید بن یزید و خالد بن عبدالله به درازا کشید و سرانجام ولید با عصبانیت گفت: ای خالد، یا فرزندت را نزد من حاضر می سازی و یا به جای او جان تو را می گیرم!

خالد در پاسخ او گفت: به خدا سوگند اگر فرزندم یزید در پیش پایم باشد، وی را تسلیم تو نخواهم کرد. تو هر چه می خواهی بکن! ولید به غیلان، فرمانده نگهبانان خود دستور داد، خالد را دستگیر و زندانی نماید و او را به شدت شکنجه کند.

غیلان، وی را در غل و زنجیر کرد و به سختی شکنجه و آزار نمود. خالد بن عبدالله، در عین تحمل شکنجه ها حاضر نبود با احدی گفت و گو و درخواست شفاعت و عذر خواهی کند. غیلان به نزد ولید رفت و گفت: به خدا من کسی را شکنجه می کنم که هیچ حرفی نمی زند و از هیچ کس درخواستی نمی کند.

ولید گفت: حال که چنین است، دست از او بردار و رهایش کن. اما یوسف بن عمر که رقیب خالد بن عبدالله در دوران خلافت هشام بود و در خلافت ولید، یکه تاز میدان سیاست و از وزیران بلند پایه ولید بود، به نزد خلیفه رفت و به وی گفت، من حاضرم خالد را به مبلغ پنجاه میلیون از تو خریداری کنم. ولید پذیرفت و خالد را به یوسف بن عمر تسلیم کرد.

یوسف بن عمر در کمال ناجوان مردی، رقیب و همکار سابق خود را تحقیر و شکنجه نمود و در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت، دست های، پاها، ران ها و سینه خالد را با سنگ سختی بشکست و وی را به طرز فجیعی به قتل رسانید. گفتنی است: هنگامی که ولید به خلافت رسید، اسناد و مدارکی از آرشیو دربار به دست آورد بود که حکایت داشت بر این که خالد بن عبدالله از جمله

کسانی بود که هشام را بر عزل ولید تحریک می کرد، ولی یوسف بن عمر، وی را از این کار باز می داشت. به همین جهت ولید در عصر خلافت خود، به یوسف بن عمر، مقام بالاتری داد ولی خالد را با تحقیر و سرافکنندگی به قتل رسانید.

برای کشته شدن خالد، گمانه های دیگری نیز ذکر شده است که بیان آنها خالی از لطف نیست. از جمله این که خالد بن عبدالله در پنهان، از قیام یحیی بن زید علوی در خراسان پشتیبانی می کرد. هم چنین گفته شده است که ولید در هنگام مراسم حج، قصد داشت که در پشت خانه خدا شراب بنوشد، ولی خالد وی را منع کرده بود. به هر تقدیر، خالد بن عبدالله به فرمان ولید بن یزید کشته شد و در حیره دفن گردید. (185)

## ماه محرم - سال 127 هجری قمری

آغاز جنبش عبدالله بن معاویه جعفری بر ضد مروانیان. (186)

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنه، در اواخر حکومت مروانیان در کوفه بر ضد آنها قیام نمود. اهالی کوفه و شیعیان این شهر که شاهد ضعف عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، عامل مروانیان در این شهر بودند، عبدالله بن معاویه را تقویت کرده و نیروی رزمی و سلاح جنگی در اختیارش گذاشته و او را از جهت سیاسی و اقتصادی نیز کاملاً پشتیبانی می نمودند. وی در اندک مدتی بر کوفه استیلا یافت و پس از آن به مداین تاخت و آن جا را نیز از چنگ مروانیان خارج ساخت و سپس عازم حیره شد و مجدداً با نیروهای عبدالله بن عمر، درگیر گردید، ولی این بار متحمل شکست شد و به ناچار به سوی کوفه عقب نشینی کرد. (187)

عبدالله بن عمر برای تعقیب وی به سوی کوفه هجوم آورد و او را از کوفه نیز بیرون راند. عبدالله بن معاویه به سوی مداین رفت و در آنجا، نیروهایش را سازمان دهی کرد و مخالفان بنی امیه و هواداران اهل بیت رضی الله عنهم را برای ادامه نبرد تجهیز و تشویق می کرد. وی، این بار با تغییر تاکتیک جنگی، اهدافش را متوجه ایران کرد. بدین جهت به سوی جبال و مناطق ایران پیش تاخت و شهرهای حلوان، قومس (سمنان)، اصفهان و مناطق مرکزی ایران به تصرف خویش درآورد و شهر اصفهان را مقر حکومت خویش قرار داد. وی پس از تحکیم نسبی حکومت خویش در اصفهان، منطقه جنوبی آن، یعنی اصطخر، شیراز و کرمان را نیز از چنگ مروانیان بیرون آورد و حکومت هاشمی را در بخش اعظم ایران جاری ساخت.

در این هنگام که مروان بن محمد، معروف به مروان حمار با انقلاب‌ها وی قیام‌های گوناگونی از سوی عباسیان، علویان و جعفریان مواجه شده بود و عمده این جنبش‌ها از عراق آغاز و به مناطق دیگر گسترش می‌یافت، یزید بن عمر بن هبیره را به حکومت عراق منصوب کرد، تا با درایت جنگی وی بتواند بر اوضاع عراق و ایران تسلط کامل یابد. یزید بن عمر پس از تسلط بر عراق، سپاهی به فرماندهی نباته کلابی برای نبرد عبدالله بن معاویه به سوی جنوب غربی ایران گسیل داشت.

سپاه نباته در شهرها و مناطق مختلفی از ایران با سپاهیان عبدالله بن معاویه درگیر شدند و آنان را به شکست و عقب‌نشینی وادار ساختند.

آنان، شهرهای اصطخر، شیراز، کرمان، قومس و اصفهان را از تسلط عبدالله بن معاویه خارج ساخته و پیروان و سپاهیان را از این مناطق بیرون راندند. تعداد زیادی از سپاهیان عبدالله بن معاویه در جریان درگیری‌ها کشته شده، تعدادی دیگر اسیر و بقیه پراکنده شدند.

عبدالله بن معاویه با تعدادی از نزدیکان خود از فارس به خراسان گریخت و امیدوار بود که ابومسلم خراسانی که در آن هنگام در خراسان بر ضد بنی‌امیه قیام کرده بود و مردم را به «الرضا من آل محمد ﷺ» دعوت می‌کرد، با وی به عنوان فردی از اهل بیت ﷺ بیعت کند، و یا حداقل او را در برابر نیروهای نباته کلابی یاری دهد. ولی ابومسلم و عامل او در هرات، به نام مالک بن هیشم نه تنها از عبدالله بن معاویه، استقبال نکرده، بلکه صحنه را بر او تنگ گرفتند. حاکم هرات به دستور ابومسلم، عبدالله و یارانش را دستگیر و دربند نمود. پس از مدتی، همراهان عبدالله را آزاد کرده ولی عبدالله را ناجوان مردانه خفه کردند و

پس از کشتن عبدالله بن معاویه، بر او نماز گزارده و در شهر هرات به خاک سپردند.<sup>(188)</sup> از آن پس، توجه مخالفان بنی امیه، به سوی عباس معطوف گردید.

## ماه محرم - سال 132 هجری قمری

زندانی شدن ابراهیم بن محمد به دستور مروان بن محمد.

از سال 100 قمری، دعوت عباسیان و هواداران آنان برای قیام بر ضد بنی امیه و بیعت با «الرضا من آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» آغاز گردید و رهبری جنبش را محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بر عهده داشت. وی در آغاز روزگار در «حمیه» یا در «کرار» از کوهستان های شام زندگی می کرد و داعیان و نمایندگان او به طور پنهانی در سراسر جهان مردم را به قیام فرا می خواندند.

ولی عمرش کفاف نکرد و پیش از قیام سراسری مردم بدرود حیات گفت. وی در هنگام وفاتش پسرش ابراهیم را جانشین خود کرد. ابراهیم که معروف به «امام» بود، داعیان خود را برای زمینه سازی قیام و جنبش عمومی آماده کرد. ابومسلم در ایران و ابوسلمه در مناطق عرب نشین از بزرگترین داعیان او بودند. مروان بن محمد، معروف به مروان حمار، در آن هنگام خلافت امویان را بر عهده داشت. وی به پنهان گاه امام ابراهیم بن محمد، آگاه گردید و به ولید بن معاویه بن مروان بن حکم، عامل خود در دمشق دستور داد که ابراهیم را دستگیر و زندانی نماید. به این هدف که با دستگیری وی جنبش ضد اموی را کنترل و سرکوب کند. ولید در شام به مخفی گاه ابراهیم پی برد و او را دستگیر کرد و زندانی نمود. این واقعه در محرم سال 132 قمری، همان سالی که عباسیان در کوفه به خلافت رسیدند، واقع گردید. ابراهیم پس از دو ماه تحمل زندان و شکنجه بدرود حیات گفت.

اما جنبش عباسیان نه تنها خاموش نشد، بلکه فراگیر و سرانجام به پیروزی رسید. هواداران بنی عباس زمانی که به پیروزی رسیدند، به علت زندانی بودن

ابراهیم در شام، به وی دست رسی نداشتند. بدین جهت با ولی عهدش ابوالعباس  
عبدالله بن محمد، معروف به سفاح که برادر وی بود، در کوفه بیعت کردند و  
حکومت عباسیان را پایه گذاری کردند.<sup>(189)</sup>

## ماه محرم - سال 202 هجری قمری

بیعت مخالفان مامون با ابراهیم بن مهدی عباسی.

پس از آن که سپاهیان مامون به فرماندهی حس بن سهل (ذوالریاستین) بر سپاهیان برادرش امین پیروز شده و امین را به قتل رساندند و تمام مناطق تحت اختیار او را در استیلای مامون قرار دادند، در برخی از شهرهای حجاز، یمن و عراق شورش هایی بر ضد عباسیان به وقوع پیوست و در بسیاری از این نهضت ها، علویان رهبری مردم را بر عهده داشتند. مامون عباسی برای خاموش کردن شورش ها واز میان بردن نهضت های مردمی، از امام رضا علیه السلام که جانشین پدرش امام موسی کاظم علیه السلام بود و مورد احترام همه شیعیان و علویان بود، دعوت کرد به خراسان سفر کند و در امر حکومت وی را یاری دهد. امام رضا علیه السلام از همکاری با حکومت غیر مشروع خودداری می کرد ولی با اجبار و اکراه، مجبور به هجرت به سرزمین خراسان و پیوستن به مامون در «مرو» <sup>(190)</sup> شد. در آن جا مامون در ظاهر به امام علیه السلام پیشنهاد خلافت را داد ولی امام علیه السلام امتناع نمود. سرانجام پس از اصرار و تاکید فراوان مامون، امام علیه السلام را ولایت عهدی مامون را پذیرفت.

در آن هنگام، فضل بن سهل، زمام کشوری خلافت مامون را عهده دار بود و برادرش حسن بن سهل (ذوالریاستین) با سپاهیان بی شمارش بر عراق و ایران حکومت داشت و فرماندهی مقام لشکری مامون را عهده دار بود. در حقیقت، حکومت مامون به دست فضل و حسن اداره می شد.

این گونه روی کردهای مامون نسبت به امام رضا علیه السلام، فضل و حسن، موجب گردید که عباسیان و طرفداران آنان در بغداد، بر ضد مامون شورش کرده و خواهان خلع وی از خلافت و جایگزینی شخص دیگری از بنی عباس و



استحکام حکومت عباسیان شدند. در این میان بیش از همه ابراهیم بن مهدی، منصور بن مهدی، مطلب بن عبدالله بن مالک سندی بن شاهک، نصیر، و صیف، صالح و اسحاق بن موسی پافشاری می کردند.

سرانجام با برپا کردن جو عمومی بر ضد مامون، وی را در بغداد از خلافت خلع کرده و ابراهیم پسر مهدی عباسی را به خلافت برگزیدند و با وی بیعت کرده و وی را به «المبارک» ملقب ساختند.

در این هنگام، مامون به همراه امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و سایر بزرگان حکومتی در خراسان بوده و از شورش عباسیان در عراق بی خبر بودند. حسن بن سهل در عراق با شورش گران و یاغیان مبارزه می کرد و این گونه اخبار را به برادرش فضل بن سهل در خراسان می رسانید و این دو، تلاش می کردند که مامون را از این وقایع بی خبر نگه دارند. ابراهیم بن مهدی پس از آنکه در بغداد بر مسند خلافت نشست، بر مداین و کوفه نیز نیرو فرستاد و این مناطق را از دست سپاهیان حسن بن سهل بیرون آورد.

میان سپاهیان حسن بن سهل و سپاهیان ابراهیم بن مهدی، مدتی در بغداد و جنوب عراق جنگ و گریزی برقرار بود، ولی سرانجام زیادی لشکر مامون و تدابیر و مدیریت رزمی حسن بن سهل، موجب شکست سپاهیان ابراهیم بن مهدی گردید. وی پس از پراکنده شدن نیروهایش، در تاریکی شب از مداین گریخت و دیگر کسی وی را ندید.

به این ترتیب، مخالفان مامون بار دیگر طعم تلخ شکست و سرافکنگی را پذیرا شده و به ناچار بیعت با مامون را تجدید کردند. <sup>(191)</sup>

این ماجرا با آن که با پیروزی سپاهیان مامون به پایان رسیده بود، ولی زنگ خطری برای مامون بود که دوری وی از دارالخلافه بغداد، طمع رقیبان وی از

بزرگان بنی عباس را بر می انگیزاند و احتمال تکرار جریاناتی همانند جریان  
ابراهیم بن مهدی، بعید نخواهد بود.

به همین جهت، مامون از خراسان به قصد بغداد عزیمت کرد و پس از مدتی  
وارد بغداد شد. ولی پیش از رسیدن به عراق، هم فضل بن سهل و هم امام رضا  
علیه السلام را به طور ناجوانمردانه در بین راه به قتل رسانید.

## ماه محرم - سال 246 هجری قمری

بنای شهر جعفریه به دستور متوکل عباسی.

متوکل عباسی برای انتقال مقر حکومت خود به خارج شهر «سرمن رای» (سامرا) مناطق چندی را در نظر گرفت و از میان آن ها، منطقه «ماحوزه» را که در سه فرسنگی سامرا قرار داشت و از جهات گوناگون نظر وی را به خود جلب کرده بود، برگزید. وی در آن جا شهری بنا نمود و نام آن را برگرفته از نام خودش، «جعفریه» گذاشت. زیرا نام وی، جعفر معروف به «المتوکل علی الله» بود. به دستور متوکل، تمام دفاتر و کتاب های حکومتی به ساختمان های تازه ساخت این شهر منتقل گردید.

هم چنین نیروهای حفاظتی، امنیتی و خدماتی و مسئولان و درباریان خلافت و خانواده های آنان به همراه متوکل و خانواده اش به این شهر کوچ کردند. متوکل در مکانی به نام قاطول، رودی از رودخانه بزرگ دجله جدا کرد و در این شهر جاری ساخت و برای خود کاخی بی نظیر از جهت زیبایی و استحکام بنا نمود.

بنا به روایت یعقوبی، بنای شهر جعفریه در ماه محرم سال 246 قمری آغاز گردید. متوکل عباسی پس از آن که به دست فرزندش منتصر در چهارم شوال سال 247 قمری ترور شد و به هلاکت رسید در همان کاخ زیبای خود دفن شد.

(192)

لازم به یادآوری است که از میان خلفای بنی عباس، متوکل بیش از همه با خاندان پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام دشمنی می ورزید و کینه آنان را در دل داشت. به همین جهت، دستور داد قبور منوره ائمه اطهار علیهم السلام، مانند مرقد امیرمؤمنان علیه السلام، مرقد امام حسین علیه السلام و سایر شهیدان کربلا را تخریب نموده و

بر قبور آنان آب بسته و زراعت نمایند. امام علی النقی علیه السلام که در عصر این خلیفه نابکار می زیست، با افکار و اعمال ننگین او مقابله و مبارزه می نمود و از هر راه ممکن برای خنثی کردن توطئه های او تلاش می کرد و دشمنان اهل بیت را رسوا می ساخت. <sup>(193)</sup>

### واقعه کربلا (61 ه. ق)

قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام و واقعه جانگداز کربلا از جمله حوادثی است که در ماه محرم سال 61 قمری واقع گردید و بر اساس نظم منطقی این نوشتار می بایست در جایگاه تاریخی خود در این کتاب می آمد، ولیکن به خاطر اهمیت موضوع و تفاوت آن با سایر حوادث و علاقه و محبت شدید دوستان اهل بیت علیهم السلام به آگاهی از این واقعه خونین، بر آن شدیم آن را در بخش جداگانه ای قرار داده و درباره آن، بیش از سایر موارد مطالبی را به رشته تحریر درآوریم. امید است موجب رضایت پروردگار منان و خرسندی پرچم دار خونین اهل بیت عصمت و طهارت، حضرت قائم آل محمد (عج) قرار گیرد.

### آغاز مبارزه

پس از هلاکت معاویه بن ابی سفیان در نیمه رجب، (به روایتی در جمادی الاولی) سال 60 قمری و استقرار فرزندش «یزید» بر تخت خلافت، تمام تلاش دست اندرکاران سلطه اموی بر این قرار گرفت که پیش از مخالفت عمومی مردم و اعلان انزجار دست جمعی آنان بر ضد حکومت خلیفه نالایق، از بزرگان و صاحب نفوذان امت، بیعت گرفته شود تا سایر مردم نیز به پیروی از آنان، بیعت با خلیفه جوان اموی را بر خود فرض و واجب بدانند و بدون ایجاد حادثه ای به آن اقدام کنند. در راستای همین سیاست شیطانی و استبدادی امویان، در نخستین روزهای حکومت یزید بن معاویه، نامه ای از سوی او به ولید بن عتبه بن ابی

سفیان که عامل او در مدینه بود فرستاده شد و به وی دستور داده شد تا از تمامی اهالی مدینه، به ویژه از سه شخصیت برجسته، یعنی امام حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت گرفته شود و اگر امتناع نمودند، با شدت تمام با آنان برخورد کرده و حتی اگر لازم شد، سر آنان را از بدن جدا کرده و به شام ارسال نماید.

استاندار مدینه با دریافت نامه یزید، دست به کار شد و پیش از سایر مردم، از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر درخواست کرد که با یزید بیعت نمایند.

امام حسین علیه السلام پس از گفت و گو با استاندار مدینه و مشاجره لفظی با مروان بن حکم (از سرشناسان بنی امیه در مدینه)، به طور رسمی از بیعت با یزید امتناع نمود و برای ابراز ناخرسندی خویش از وضعیت موجود، تصمیم به خروج از مدینه گرفت. <sup>(194)</sup>

به همین جهت، آن حضرت در آخرین روزهای رجب سال 60 قمری به همراه خانواده و بسیاری از وابستگان و ملازمان خود از مدینه به سوی مکه معظمه مهاجرت نمود و سوم شعبان همان سال وارد مکه گردید. از این تاریخ تا هشتم ذی حجه (به مدت چهار ماه و پنج روز) در این شهر مقدس اقامت نمود.

### حضور اعتراض آمیز در مکه

امام حسین علیه السلام در مکه معظمه با برقراری جلسات و حضور در مراسم مذهبی و سیاسی، بر ضد یزید بن معاویه و پدیده حکومت سلطنتی افشاگری و مبارزه می کرد و توجه همگان را به سوی خود جلب نمود. خانه آن حضرت در مکه، تبدیل به کانون اعتراض و مخالفت با دستگاه جبار اموی گردید و

حاجیانی که به قصد زیارت خانه خدا می آمدند، از هدف های مقدس آن حضرت آگاه شده و پس از بازگشت به اوطان خویش، مردم را روشن می نمودند.

در اندک مدتی حضور اعتراض آمیز آن حضرت در مکه به اطلاع شهرهای مختلف اسلامی رسید. به همین جهت پیک ها و نامه ها زیادی از مسلمانان انقلابی و مخالفان بنی امیه به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار شد و همگی دلالت بر تایید اعتراض آن حضرت و آمادگی برای یک قیام سراسری داشت. در این میان، شهر «کوفه» که از مناطق پرجمعیت و شیعه نشین بود، از خود حساسیت ویژه ای نشان داد و زودتر از همه اعلام حمایت از آن حضرت نمود. از بزرگان و شیعیان کوفه، نامه های زیادی به محضر امام حسین علیه السلام ارسال شد و آن حضرت درخواست گردید تا با حضور در «کوفه» و در میان انقلابیون مسلمان، رهبری قیام را بر عهده گرفته و حکومت فاسد اموی را از ریشه بخشکاند. (195)

شور انقلابی مردم کوفه به حدی رسیده بود که در اندک مدتی، حدود 12000 نامه برای آن حضرت ارسال کردند و پای هر نامه را ده ها و یا صدها تن مهر و امضا نمودند. در حقیقت، مخالفان بنی امیه در کوفه یک جنبش عظیم مردمی به راه انداختند و منتظر ورود رهبر و امام خویش بودند.

امام حسین علیه السلام پس از بررسی جوانب قضایا و مطالعه در احوال آنان، به خواسته های مردم مسلمان و انقلابی کوفه، پاسخ مثبت داد و با اعزام پسر عمش مسلم بن عقیل علیه السلام به سوی آنان، رهبری نهضت را عملاً بر عهده گرفت. گرچه نیت آن حضرت بر این بود که پس از اتمام اعمال حج فراهم شدن زمینه قیام در کوفه، از مکه به سوی عراق حرکت نماید، ولیکن شرایط نامساعدی

برای وی پیش آمد کرد و موجب گردید که سفرش از زودتر انجام دهد. به آن حضرت اطلاع داده شد که یزید بن معاویه با اجیر کردن مزدورانی چند، درصدد ترور آن حضرت در حال احرام و اعمال حج برآمده است.

امام حسین علیه السلام جهت قداست و حرمت حرم امن الهی و خنثی کردن توطئه های یزید، ناچار شد که حجش را به عمره مفرده تبدیل کرده و پیش از عید قربان، از مکه خارج شود و به سوی کوفه رهسپار گردد.

بزرگانی که برای انجام مراسم حج به مکه آمده بودند، مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه با آن حضرت، مشورت و گفت و گو کرده و وی را از عزیمت به سوی عراق برحذر نمودند. (196)

ولی امام حسین علیه السلام تصمیم خود را گرفته بود و حاضر نبود با توجیحات و دلسوزی های بزرگان مدینه از این مسافرت صرف نظر کند.

### حرکت به سوی عراق

امام حسین علیه السلام در روز هشتم ذی حجه سال 60 قمری از مکه خارج گردید و با تمام اهل بیت و همراهان خود عازم کوفه شد.

یحیی بن سعید از سوی برادرش عمرو بن سعید (عامل یزید در مکه) ماموریت یافت آن حضرت را از حرکت به سوی کوفه بازدارد و وی را به مکه بازگرداند، ولی تلاش و اصرار او بی ثمر بود و امام حسین علیه السلام اعتنایی به گفتار و رفتارش نکرد و به حرکت خویش ادامه داد. آن حضرت از مکه تا کربلا چند منزل را طی کرد که برخی از آن ها عبارتند از: تنعیم، ذات عرق، حاجر، زرود، ثعلبیه، زباله، بطن عقبه، شراف، عذیب هجانات، قصر بنی مقابل و سرزمین کربلا.

در توقف گاه رزود، خبر شهادت مسلم بن عقیل در کوفه توسط عبیدالله بن زیاد، به اطلاع امام حسین علیه السلام رسید. قافله حسینی پس از گذشتن از توقف گاه شراف، با سپاه یک هزار نفری حر بن یزید تمیمی روبرو شد. حر بن یزید از سوی حصین بن نمیر ماموریت یافته بود که در راه میان مکه و کوفه ورود شد. حر بن یزید از سوی حصین بن نمیر ماموریت یافته بود که در راه میان کوفه به گشت زنی پرداخته و در صورت برخورد با قافله امام حسین علیه السلام مانع ورود وی به کوفه گردد. سپاه خسته و تشنه حر بن یزید پس از روبرو شدن با قافله حسینی، از الطاف و بزرگواری امام حسین علیه السلام برخوردار شد.

گرچه رفتار حر با امام حسین علیه السلام دوستانه و غیر خصمانه بود، ولی به هر حال او نماینده و فرستاده دشمن امام حسین علیه السلام یعنی عبیدالله بن زیاد، عامل یزید در بصره و کوفه بود که ماموریت پیدا کرد آن حضرت را رها نکند و او را در تعقیب خود داشته باشد تا دستور بعدی واصل گردد.

در توقف گاه عذیب هجانان نامه ای از عمر بن سعد (فرمانده نظامی سپاه عبیدالله) به حر ارسال گردید مبنی بر این که کار را بر امام حسین علیه السلام تنگ و سخت گیر و او را از بیابانی که فاقد آب و آبادانی باشد، گذر دهد.

### ورود به سرزمین کربلا

حر بن یزید بر اساس دستور عمر بن سعد، در سرزمین کربلا که منطقه ای خشک و غیر آباد بود، راه را به طور کلی بر امام حسین علیه السلام بست و آن حضرت را مجبور به توقف نمود. امام حسین علیه السلام به ناچار در همان جا توقف کرد و آن جا را خیمه گاه خویش قرار داد. <sup>(197)</sup>

روز ورود آن حضرت به سرزمین کربلا، مصادف بود با روز پنج شنبه، دوم محرم سال 61 هجری قمری. <sup>(198)</sup>



آن حضرت پس از رسیدن به کربلا، پرسید این سرزمین چه نام دارد؟ گفتند کربلا است. امام حسین علیه السلام همین که نام کربلا را شنید، گفت: **اللهم انی اعوذبک من الکرب و البلاء**. سپس فرمود: این، مکان کرب و بلا و محل محنت و عنا است، فرود آید که این جا منزل و محل خيام ما است. این زمین، جای ریختن خون ما است و در این مکان، قبرهای ما واقع شود. این هاز جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است.

پس در آن جا فرود آمدند و خیمه ها را برپا نمودند و در طرف دیگر، حر بن یزید با یاران و سپاهیان خویش فرود آمد و خیمه های دشمنی و قتال با آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم را برپا نمود. (199)

#### ماموریت عمر بن سعد

عمر بن سعد بن ابی وقاص که پیش از ماجرای خونین کربلا، حکم ولایت «ری» (شامل منطقه ری و بخش اعظمی از مناطق مرکزی و شمالی ایران) را از عبید الله بن زیاد عامل یزید بن معاویه گرفته بود، هنوز به این امر اقدام نکرده بود که مخالفت اباعبدالله الحسین علیه السلام با یزید و حرکت او به طرف کوفه، آغاز گردید.

عبیدالله بن زیاد در طرفداران بنی امیه در کوفه، عمر بن سعد را به فرماندهی سپاه امویان برگزید و به وی پیشنهاد فرماندهی سپاه رزمی خویش بر ضد امام حسین علیه السلام را داد. عمر بن سعد که رابطه و آشنایی قبلی با امام حسین علیه السلام داشت، از پذیرفتن پیشنهاد عبیدالله بن زیاد امتناع ورزید.

عبیدالله بن زیاد که از توانایی های عمر بن سعد در مبارزات با خبر بود و وی را مناسب جنگ با امام حسین علیه السلام می دید، می خواست به هر تقدیر وی را به این امر مهم وادار کند. به همین جهت تنفیذ حکومت ری را مشروط به

پایان بخشیدن ماجرای قیام امام حسین علیه السلام نمود و عمر بن سعد را میان دو راه مخیر گردانید: یا نبرد امام حسین علیه السلام و پایان دادن غائله و دست یابی به حکومت ری، و یا نپذیرفتن فرماندهی سپاه بر ضد امام حسین علیه السلام و محروم شدن دائمی از حکومت ری!

عمر بن سعد، شبی را برای اندیشیدن و جوانب امر را لحاظ کردن، مهلت خواست. عمر بن سعد در آن شب با خانواده و خواص خود مشورت و گفت و گو کرد. بیشتر آنان، از جمله خواهرزاده اش حمزه بن مغیره وی را از پذیرفتن این مسئولیت بر حذر داشته و با ادله و شواهدی وی را از عواقب آن بیم دادند. به هر حال عمر بن سعد در آن شب از پذیرفتن فرماندهی لشکر عبیدالله بن زیاد منصرف شد، ولی در هنگام خواب، فکرهای متناقض وی را تحت فشار قرار داد و سرانجام فکر شیطانی بر او غلبه کرد و او را وادار به پذیرش در خواست عبیدالله نمود و بامداد روز بعد، به سوی عبیدالله رفت و اعلام آمادگی نمود. <sup>(200)</sup> عبیدالله بن زیاد وی را به فرماندهی سپاه منصوب کرد و با اختیار کامل به سوی کربلا اعزام نمود.

عمر بن سعد در راس یک سپاه چهار هزار نفری از کوفه خارج گردید و در سوم ماه محرم سال 61 قمری، یک روز پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، وارد این سرزمین گردید و از آن پس سپاه یکهزار نفری حر بن یزید نیز به او پیوست. <sup>(201)</sup>

### افزایش سپاه دشمن

علاوه بر لشکر یکهزار نفری حر و سپاه چهارهزار نفری عمر بن سعد که تا سوم محرم به کربلا وارد شده بودند، عبیدالله بن زیاد از آن پس هر روز تعداد دیگری از نیروها را بسیج کرده و به کربلا اعزام می نمود. در چند روز نخست،

حدود بیست و دو هزار نفر، اعم از سواره و پیاده نظام به خیل سپاه عمر بن سعد پیوستند.

شمر بن ذی الجوشن (که در اوائل از سردمداران فرقه ضاله خوارج بود و بعدها به هواداران بنی امیه پیوست) با چهار هزار سپاه جهت کمک به عمر بن سعد، وارد کربلا شد. (202)

از ابتدای ورود اجباری امام حسین علیه السلام به کربلا، تا سه روز تاسوعا، ییوسته گروه های نظامی از کوفه، بصره و طوایف و قبایل اطراف تجهیز شده و برای تقویت سپاه عمر بن سعد وارد سرزمین کربلا شدند.

### پیام عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام

عمر بن سعد پس از استقرار در کربلا، از عروة بن قیس احمسی درخواست کرد که به نزد امام حسین علیه السلام رفته و از او بپرسد که برای چه مقصودی به کوفه آمده و هدفش از این کارها چیست؟

عروه از جمله کسانی بود که از کوفه برای امام حسین علیه السلام دعوت نامه فرستاده و وی را به آمدن به کوفه تشویق و ترغیب کرده بود.

به همین جهت از رفتن به نزد امام حسین علیه السلام امتناع کرد و از عمر بن سعد، عذر خواهی نمود. عمر بن سعد کسان دیگری را نیز انتخاب کرد ولی از آنها با اظهار بهانه ای از پذیرفتن آن شانه خالی کردند. تا این که رزم آوری بنام «کثیر بن عبدالله شعبی» این ماموریت را پذیرفت و با احساسات شیطانی خود به عمر بن سعد گفت: اگر دستور دهی، می توانم حسین بن علی را به قتل آورم!

عمر بن سعد گفت: نمی خواهم او را به قتل آوری، ماموریت تو در این است که پیام مرا به وی برسانی.

کثیر بن عبدالله به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام روان شد ولی به محض ورود به محوطه، با ابوتمامه صیداوی روبرو شد و ابوتمامه مانع راه یابی وی به خیمه گاه امام حسین علیه السلام شد و به او گفت: اگر ماموریت داری که به محضرت وارد شوی، باید اسلحه ات را به من تحویل دهی و به بدون اسلحه نزد وی حاضر گردی.

کثیر نپذیرفت و میان آن دو، گفت و گوهایی رد و بدل و منجر به دشنام و ناسزاگویی طرفین شد و سرانجام، کثیر بدون دیدار با امام حسین علیه السلام به سوی عمر بن سعد بازگشت. عمر به سعد، فرد دیگری به نام «قره بن قیس حنظلی» را طلبید و به وی فرمان داد که بدون چون و چرا به نزد حسین بن علی رود و پیام وی را به آن حضرت ابلاغ کند.

قره بن قیس به نزد امام حسین علیه السلام رفت و پیام عمر بن سعد را به آن حضرت ابلاغ کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: آمدن من به این سرزمین به خاطر دعوت همشهری های شما بوده است که با ارسال هزاران نامه مرا به سوی خود خواندند.

هم اکنون اگر ادامه حرکت من ناخرسندید، من اصراری بر آن ندارم و حاضرم برگردم.

قره بن قیس، پس از گفت و گو با امام حسین علیه السلام از نزد آن حضرت خارج گردید. وی که از طایفه «حنظله تمیم» بود، رابطه خویشاوندی با حبیب بن مظاهر (از یاران فداکار امام حسین علیه السلام) داشت. به همین جهت و در هنگام بازگشت، با حبیب بن مظاهر به درازا سخن گفت. حبیب، وی را از هدف های امام حسین علیه السلام آگاه گردانید و او از این که در سپاه عمر بن سعد است و قصد

دشمنی و جنگ با امام حسین علیه السلام را دارد، سرزنش کرد و از او خواست که سپاه کفر پیشه عمر بن سعد را رها کند.

قره بن قیس گفت: من پس از ابلاغ پیام امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد و پایان دادن به ماموریت خویش، در کار خود اندیشه می کنم. <sup>(203)</sup>

پس از این ماجرا نیز میان امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد، پیام هایی مبادله گردید و با گفت و گوهای طرفین، مقداری از حساسیت های ابتدایی، کاسته شد و عمر بن سعد بسیار خوشبین شد که بدون جنگ و خون ریزی با امام حسین علیه السلام مصالحه و غائله را دوستانه پایان بخشد.

### جنگ طلبی عبیدالله بن زیاد

عبیدالله که از کوفه بر جریان کربلا و نحوه رفتار عمر بن سعد با امام حسین علیه السلام نظارت داشت، حاضر به مصالحه و پایان دادن ماجرا بدون خونریزی نبود و تلاش می کرد که این امر را حادثر کند. به همین جهت در روز هفتم محرم نامه ای برای عمر بن سعد فرستاد و به وی فرمان داد که میان امام حسین علیه السلام و رود فرات، حائل گردد و نگذارد که آن حضرت و یارانش از آب فرات استفاده کنند، <sup>(204)</sup> تا در فشار قرار گرفته و تسلیم گردند. عمر بن سعد که به خاطر دل بستگی به حکومت ری، حاضر به انجام هر کاری بود، فرمان عبیدالله را بلافاصله به اجرا درآورد. وی، عمر عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سواره نظام، موکل آب فرات نمود، تا از سپاه امام حسین علیه السلام کسی از این آب استفاده نکند. <sup>(205)</sup>

سپاهیان عمر بن سعد از روز هفتم با شدت تمام از آب فرات مراقبت می کردند و مانع دست رسی یاران امام حسین علیه السلام به آن شدند. ولیکن علی رغم تلاش پی گیر آنان، یاران امام حسین علیه السلام تا شب عاشورا از تاریکی شب

استفاده کرده و خود را به رود فرات رسانده و آب خیمه ها را تامین می کردند. از جمله عباس علیه السلام در این کار پیش قدم بود.

ابوالفضل العباس علیه السلام در غیرت و وفاداری، ضرب المثل دوست و دشمن است، هرگاه صدای ضجه کودکان تشنه لب را می شنید. از خود بی خود می گردید و دل به دریا می زد. آن دلاور هاشمی، در شب همان روزی که آب را بر روی آنان بسته بودند، به همراه پنجاه نفر از یاران امام حسین علیه السلام وارد شریعه فرات شد و به اندازه لازم، برای خیمه گاه آب آوردند. <sup>(206)</sup>

### دیدار دو فرمانده

ممنوعیت آب فرات برای سپاهیان امام حسین علیه السلام از سوی عمر بن سعد، وضعیت ناهنجار و نگران کننده ای میان طرفین به وجود آورد و احتمال آغاز جنگ و خون ریزی، هر لحظه قوی تر می شد. امام حسین علیه السلام برای کاهش دادن حساسیت های دو سپاه و ایجاد تفاهم میان طرفین، خواستار ملاقات خصوص با عمر بن سعد گردید.

عمر بن سعد از پیشنهاد امام حسین علیه السلام استقبال کرد و در شب هشتم محرم در خیمه ای میان دو لشکر گاه خلوت کرده و تا پاسی از شب با هم گفت و گو کردند. سپاهیان از متن گفت و گوی دو فرمانده بی خبر بودند، ولی همین مقدار را می دانستند که آن دو به توافق های تازه ای رسیدند. <sup>(207)</sup>

از ابومخنف، روایت شده است که ملاقات آن دو، تنها همین یک بار نبود بلکه آنان سه یا چهار بار با یکدیگر ملاقات و گفت و گو نمودند. <sup>(208)</sup>

عمر بن سعد پس از گفت و گو با امام حسین علیه السلام نامه ای رضایت بخش برای عبیدالله بن زیاد ارسال کرد و در آن نوشت: خداوند، نائره جنگ ما را خاموش کرد و امر امت را اصلاح نموده است. حسین بن علی هم اکنون حاضر

است از همان جایی که آمده است برگردد و یا به سوی یکی از مرزهای کشور برود و بسان سایر مسلمانان زندگی کند. نه از او بر ضد ما و نه از ما بر ضد او چیزی در میان نباشد، و یا به جانب شام نزد یزید بن معاویه رفته و اختلافش را با وی حل و فصل کند. ای عبیدالله، این پیشامد هم می تواند موجب خرسندی تو و هم موجب اصلاح امت باشد.

لازم به یادآوری است چیزهایی که عمر بن سعد در این نامه به آنها اشاره کرد، برداشت های شخصی وی و یا مبالغه گویی اش برای آرام کردن عبیدالله و اصلاح ذات البین بود، زیرا امام حسین علیه السلام که با هدف امر به معروف و نهی از منکر اقدام به این قیام نموده بوده، هیچ گاه به شخصی چون عمر بن سعد، چنین تعهدی نمی داد.

به هر حال، نامه عمر بن سعد به دست عبیدالله رسید. وی پس از خواندن نامه گفت: این نامه مردی است که نسبت به امیرش ناصح و نسبت به امتش مشفق است. باید پیشنهاد وی را پذیرفت.

شمر بن ذی الجوشن که در مجلس عبیدالله حاضر بود، برآشفته و به عبیدالله گفت: ای امیر، آیا پیشنهاد او را پذیرفته ای؟ هم اینک حسین بن علی با پای خود در سرزمین تو گام نهاده است و در پهلوی تو جای گرفته است. به خدا سوگند، اگر امروز است دست تو رهایی پیدا کند، دیگر نمی توانی بر او دست یابی. در آن صورت، او هر روز عزیزترین و نیرومندتر می گردد و تو ناتوانتر و خوارتر خواهی شد. او را رها مکن و در اختیار خود بگیر، در آن صورت هر تصمیمی که درباره اش بگیری می توانی جامه عمل بیوشانی. <sup>(209)</sup>

گفتار خصمانه و تحریک آمیز شمر، تاثیر بسزایی در عبیدالله به وجود آورد به طوری که نظرش درباره امام حسین علیه السلام دوباره تغییر کرد و در همان ساعت،

نامه شدید اللحنی برای عمر بن سعد نوشت و به این مضمون فرمان داد که یا از حسین بن علی برای یزید بیعت بگیرد و یا بر او بتازد و سرش را از بدن جدا کند و تمام یاران او را از دم تیغ بگذرانند و بر بدن های آنان اسب بتازاند. گرچه اسب تاختن بر بدن های آنان، فایده ای ندارد و لیکن چون از زبانم جاری شده است، باید انجام دهی.

سپس یادآور شد: ای عمر بن سعد، اگر آن چه را به تو فرمان داده ام انجام دهی، در نزد ما عزیز و سربلندی و به آمال خود می رسی، ولی اگر تمایلی برای نبرد با حسین نداری، از فرماندهی سپاه معزول بوده و کارهای سپاه را به شمر ذی الجوشن بسپار. عبیدالله این نامه را به شمر سپرد و او را روانه کربلا کرد. (210)

### روز تاسوعا

روز نهم ماه محرم که معروف به تاسوعا است، آخرین روزی بود که امام حسین علیه السلام و یارانش شبانگاه آن را درک کرده بودند و این روز به شب عاشورا پیوند خورد. بدین جهت در نزد مسلمانان و محبان اهل بیت علیهم السلام از اهمیت بالایی برخوردار است. حکومت جمهوری اسلامی و مسلمانان تاریخ ساز ایران اسلامی، این روز را بسان روز عاشورا گرامی داشته و با اعلان تعطیل رسمی به سوگواری می پردازند.

در این روز مهم، چند رویداد سرنوشت ساز در سرزمین کربلا واقع گردید که به آن ها اشاره می کنیم:

### 1 - ورود شمر به کربلا.

شمر بن ذی الجوشن که در دشمنی به اهل بیت علیهم السلام پیش قدم تر از دیگران بود و با حرارت ویژه ای در واقعه کربلا حضور بهم رسانید، نامه شدید اللحن



عبیدالله را در روز نهم ماه محرم به دست عمر بن سعد رسانید و او را از منظور عبیدالله باخبر گردانید. (211)

پسر سعد که نسبت به صلح با امام حسین علیه السلام خوشبین بود و در این راه تلاش زیادی به عمل آورده بود، یک باره در برابر نامه عبیدالله قرار گرفت و راه گریزی برای خود نیافت. او علی رغم میلش یا با امام حسین علیه السلام می بایست نبرد می کرد و یا فرماندهی را از دست می داد و برای همیشه از دست یابی به حکومت ری محروم می شد.

پذیرفتن هری یک از این دو راه برای او دشوار بود، ولی حب ریاست و هوای نفس، چنان بر وی غلبه یافته بود که بدون در نظر گرفتن قیامت و موقعیت دینی و اجتماعی امام حسین علیه السلام و قرابت وی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، راه نخست را انتخاب کرد و با این نیت که می توان امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید ولی پس از آن، توبه کرد و در پیش گاه جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم درخواست بخشش نمود؛ ولی اگر حکومت ری را از دست بدهد، هرگز به آن نخواهد رسید، تصمیم گرفت که فرمان عبیدالله را اجرا کند و با امام حسین علیه السلام به نبرد پردازد. به همین جهت سپاهیان را آرایش داد و آنان را آماده حمله نمود.

## 2 - نامه امام برای ابوالفضل العباس علیه السلام.

شمر، که فرمانده پیادگان قشون عمر بن سعد و از عناصر کلیدی و پلید واقعه کربلا بود، در عصر روز تاسوعا، امان نامه ای از عمر بن سعد برای چهار فرزند رشید و دلاور ام البنین علیه السلام یعنی عباس، عبدالله، جعفر و عثمان از برادران پدری امام حسین علیه السلام آورد تا آنان را از سپاه خداجوی و حقیقت طلب امام حسین علیه السلام جدا سازد.

ام البنین، همسر حضرت علی علیه السلام دارای چهار فرزند دلاور و فداکار بود که همگی در رکاب برادر و امامشان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا حاضر بودند.

حضرت عباس علیه السلام که بزرگترین آنان است، از شهرت به سزایی برخوردار بود. وی به خاطر جمال زیبا، قامت موزون، دلاوری، غیرت و شجاعت بی مانندش، به «قمر بنی هاشم» معروف شده بود.

ام البنین از قبیله بنی کلاب بود که شمر بن ذی الجوشن نیز به همین تبار انتساب پیدا می کرد. بدین جهت در عصر تاسوعا به نزدیکی خیمه گاه امام حسین علیه السلام آمد و با صدای بلند فریاد زد: خواهرزادگانم کجایند؟

امام حسین علیه السلام که منظور شمر را دانسته بود، به برادران خود فرمود: پاسخ شمر را بدهید. اگر چه او فاسق است و لیکن با شما قرابت و خویشی دارد.

حضرت عباس علیه السلام به همراه سه برادر خود، در نزد شمر حاضر شدند و از او پرسیدند: حاجت تو چیست؟ شمر گفت: شما خواهرزادگان منید.

بدانید تا ساعتی دیگر شعله های جنگ برافروخته می گردد و از یاران حسین بن علی علیه السلام زنده نمی ماند. من برای شما امان نامه ای از عمر بن سعد آوردم. شما از این ساعت در امان هستید، مشروط بر این که دست از یاری برادرتان حسین علیه السلام بردارید تو سپاهیانش را ترک کنید.

حضرت عباس علیه السلام که کانون وفاداری و معدن غیرت بود، بر او بانگ زد: بریده باد دست های تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه ات. ای دشمن خدا، ما را دستور می دهی که از یاران برادر و مولایمان حسین علیه السلام دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان ناپاک آنان درآوریم. آیا ما را امان می دهی ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امانی نیست؟

شمر از پاسخ دندان شکن فرزندان ام البنین، خشمناک شد و به خیمه گاه خویش برگشت. (212)

هم چنین روایت شده است: در میان سپاه عمر بن سعد، فردی بود به نام «عبدالله بن ابی محل بن حزام» که برادرزاده ام البنین للهي لطم لدا بود. وی هنگامی که با خبر شد عمه زادگانش (عباس، عبدالله، جعفر، عثمان) در میان سپاهیان امام حسین عليه السلام حضور دارند، امان نامه ای از عمر بن سعد برای آنان گرفت و به واسطه غلامش «کزمان» برای آنان ارسال کرد. کزمان، فرزندان ام البنین عليها السلام را صدا زد و آنان را امان نامه پسر دایی شان باخبر گردانید. حضرت عباس عليه السلام و برادرانشان به وی گفتند: به پسر دایی ما سلام برسان و بگو که ما نیازی به امان نامه شما نیست. امان خدا، بهتر است از امان پسر سمیه (213)

### 3 - فرمان حمله عمومی

عمر بن سعد، پس از دریافت نامه عبیدالله بن زیاد، احساس کرد، اگر در مبارزه با امام حسین عليه السلام تعلل بورزد، موقعیت خویش را از دست خواهد داد و شمر به جای او به فرماندهی سپاه خواهد رسید. بدین جهت در عصر تاسوعا بدون هیچ گونه اخطار قبلی و با دست پاچگی تمام فرمان حمله عمومی به سوی خیمه های امام حسین عليه السلام را صادر کرد.

وی با گفتن «یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری» (214) تلاش نمود تا کردار خویش را بایسته جلوه دهد و روحیات متزلزل سپاهیان خویش را تقویت کند، تا مبادا در نبرد با فرزندزاده رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم دچار سردرگمی و سستی و پراکندگی گردند. سپاه کفر پیشه عمر بن سعد، یک پارچه به حرکت درآمد و به سوی خیمه های امام حسین عليه السلام هجوم آوردند.

امام حسین علیه السلام در این هنگام که در پیش گاه خیمه خویش، به شمشیر تکیه داده و به استراحت مختصر پرداخته بود، با صدای خواهرش زینب کبری علیها السلام بیدار گردید و خیل عظیم سپاهیان دشمن را در روبروی خیمه های خود مشاهده نمود.

آن حضرت، بلادرنگ برادرش عباس یمن علی علیه السلام را طلبید و وی را به همراه بیست تن از یاران فداکارش چون زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی سپاه دشمن فرستاد، تا عمر بن سعد را ملاقات کرده و علت آتش افروزی های بی حاصل آنان را جويا گردند. حضرت عباس علیه السلام به همراه یاران امام حسین علیه السلام به سپاهیان دشمن نزدیک شد و از سرکردگان آنان پرسید: منظور شما از این حرکت بی جا و غوغاها چیست؟ آنان پاسخ دادند: از امیر عبیدالله بن زیاد فرمان آمده است که باید بر شما عرضه کنیم و آن این است که یا در طاعت او درآیید و با وی بیعت کنید و یا آماده نبرد سرنوشت ساز باشید!

حضرت عباس علیه السلام فرمود: پس قدری تامل کنید تا من این گزارش را به سرورم حسین علیه السلام برسانم.

حضرت عباس علیه السلام، پیام دشمن را به امام علیه السلام رسانید. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: به سوی ایشان برو و از آنان مهلت بخواه که امشب را صبر کنند و کار نبرد را به فردا واگذار کنند. چون دوست دارم در شب آخر عمرم مقداری بیشتر به نماز و عبادت پردازم و خدا می داند که من به راز و نیاز با وی و نیایش در درگاهش چه قدر علاقمندم.

حضرت علی علیه السلام مجدداً پیام امام حسین علیه السلام را به دشمن رسانید. عمر بن سعد که مظنون به مسامحه کاری شده بود و شمر را رقیب خود می دید، از درخواست امام حسین علیه السلام سرباز زد و گفت: برای حسین، دیگر مهلتی نیست!

لیکن برخی از فرماندهان سپاه، از جمله قیس بن اشعث و عمر بن حجاج بر او اعتراض کرده و گفتند: اگر سپاهیان کفر و شرک از ما مهلت می خواستند، ما دریغ نمی کردیم ولی مهلت دادن به فرزندزاده رسول خدا ﷺ دریغ می ورزیم؟ لازم است او را مهلت دهید. عمر بن سعد، ناگزیر درخواست امام حسین علیه السلام را پذیرفت و پیام داد که یک شب را به شما مهلت دادم ولی بامدادان فردا اگر بر فرمان امیر، سر طاعت فرود نیاورید، فیصله کار را به شمشیر می سپاریم. در این هنگام، آرامش نسبی حاکم گردید و هر دو سپاه به خیمه گاه خویش برگشته و منتظر فرا رسیدن روز بعد شدند. (215)

### شب عاشورا

شب عاشورا از شب های بزرگ سال است و برای این شب همانند شب قدر و شب های دیگر سال، اعمال و عبادات ویژه ای است که در کتاب هایی روایی و ادعیه وارد شده اند. از جمله این که اگر کسی این شب را احیا بدارد، مانند آن است که به عبادت تمامی فرشتگان، عبادت کرده باشد. هم چنین احیای این شب، ثوابش برابر هفتاد سال عبادت. درباره زیارت امام حسین علیه السلام و سایر شهیدان کربلا، در این شب سفارش های زیادی شده است. (216)

در این جا به رویدادهای این شب بزرگ در دشت کربلا پرداخته و درباره آنها به اجمال مطالبی را بیان می کنیم:

#### 1 - خطبه امام حسین علیه السلام

در غروب روز تاسوعا، امام حسین علیه السلام یارانش را در خیمه ای گردآورد و برای آنان خطبه ای ایراد نمود. آن حضرت در بخشی از سخنان خود فرمود: اما بعد فانی لا اعلم اصحابا او فی و لاخیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اءوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی خیرا. اءلا و انی لا اءظن یوما لنا من هو

لاء، الا و انی قد اذنت لکم، فانطلقوا جميعا فی حل لیس علیکم منی ذمام. هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا. (217) اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر به حقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی شناسم، خدا شما را از من نیک عطا فرماید. یاران من! متوجه باشید یک امشب بیش در این جهان بسر نمی بریم و فردا از دست همگی از این سرزمین خارج شوید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب تاریک است می توانید با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمنان برهانید.

پس از سخنان آن حضرت، برادران و فرزندان و برادرزادگان و عموزادگان یکی پس از دیگری اظهار داشتند که ما چنین نخواهیم کرد و تو را تا آخرین قطره خونمان یاری می کنیم. پیش از همه، برادرش حضرت عباس علیه السلام سخن گفت و وفاداری و پایداری خویش را ابراز داشت. سپس سایرین به او اقتدا کرده و هر کدام به نوعی، وفاداری خویش را اعلام کردند.

امام حسین علیه السلام بار دیگر شروع به سخن نمود و خطاب به فرزندان عقیل بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، شما را کافی است. از سوی من اجازه دارید، این مکان را ترک کرده و به سرزمین خویش برگردید.

بنی عقیل با شگفتی تمام اظهار داشتند که ما چگونه این جا را ترک کنیم در حالی که تو در این جا تنها مانده ای؟ اگر ما تو را تنها بگذاریم و به اوطان خود برگردیم مردم به ما چه خواهد گفت؟ آری مردم می گویند که ما از بزرگ و آقای خویش دست برداشته و در رکاب او تیر، نیزه و شمشیر به کار نبریم. به خدا سوگند هیچ گاه از شما جدا نمی شویم و جان خویش را فدای شما می گردانیم.

پس از خویشاوندان آن حضرت، بزرگان اصحاب وی آغاز سخن کردند و هر کدام با کلام و لحن خاصی نسبت به آن حضرت اظهار مودت و وفاداری کردند. افرادی چون مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و یارانی دیگر با شور و حرارتی ویژه، ارادات خویش را ابراز کردند. مضمون سخن همه آنان این بود: جان های ما فدای تو باد.

ما تو را با دست های خویش محافظت می کنیم و چون کشته شویم تکلیفی را که خداوند بر عهده ما گذاشته است انجام داده ایم. (218)

## 2 - سفارش امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب علیها السلام

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که در شب عاشورا، من در خیمه خود بستری بودم عمه ام زینب علیها السلام از من پرستاری می کرد و پدرم امام حسین علیه السلام پس از گفت و گو با اصحاب و یاران خود، به خیمه اش رفت. در آن هنگام «جوین» غلام ابوذر، شمشیر آن حضرت را اصلاح می کرد. آن حضرت در بی وفایی دنیا و دل نبستن به آن، شعری را زمزمه کرد که مضمونش این است: ای روزگار، تفو بر تو باد که در هر بامداد و شبانگاه بسیاری از یاران و دوستان را نابود می سازی و به عوض، هم اکتفا نمی کنی. آری سر رشته همه در دست خداست و هر جان داری به راهی می رود که من می روم.

آن حضرت، این شعر را دو سه بار تکرار کرد، من از شنیدن آن متوجه شدم که پدرم از دنیا قطع امید کرده و مشتاق لقای الهی است. بسیار نگران و ناراحت شدم و گریه گلوی مرا گرفته بود ولی خودداری کرده و خود را آرام نمودم. اما عمه ام زینب علیها السلام به مجرد شنیدن این ابیات غم انگیز، سراسیمه شد و یکر است به خیمه پدرم رفت و گفت: ای کاش مرگ مرا در می یافت و به زندگی ام پایان می داد و من شاهد چنین روزی نبودم. امروز، گویا مادرم فاطمه زهرا علیها السلام،

پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفته اند. ای یادگار  
گذشتگان و سرپرست بازماندگان، تو چرا؟

امام حسین علیه السلام خواهرش زینب علیه السلام را دلداری داد و به وی فرمود:  
خواهرم، کاری نما که شیطان، حلم و بردباری را از تو نگیرد.

آن حضرت، اشک های خواهرش را که چون باران از چشمش سرازیر بود با  
دست مبارک خود پاک کرد و به وی فرمود: خواهرم، اگر پرنده قطا را به حال  
خود وا می گذاشتند، در لانه اش آسوده می خوابید.

در این هنگام، بی تابی زینب علیه السلام بیشتر شد و عرض کرد: برادر جان، معلوم  
است که تو خود را برای مرگ آماده کرده ای و با این کار، قلبم را مجروح و  
طاقتم را طاق کردی!

زینب علیه السلام از شدت ناراحتی و گریه، به زمین افتاد و بیهوش شد. امام حسین  
علیه السلام که تلاش زیادی به عمل می آورد تا خواهرش را آرام کرده و به وی تسلی  
دهد، با بیهوشی خواهرش زینب علیه السلام مواجه گردید. آن حضرت بر صورت  
خواهرش آب پاشید و او را به هوش آورد و سپس به آرامی گفت: خواهرم،  
آرام باش و از خدا بپرهیز و به اراده او خشنود باش و بدان که اهل زمین می  
میرند و آسمانی باقی نمی ماند و غیر خدا هر چه است، نابود می شوند جز ذات  
پاک خدای متعال که موجودات را آفریده و مردم را مبعوث می سازد و یکتای  
بی همتا است، هیچ چیز دیگری برقرار نخواهد ماند. جدم رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و پدر، مادر و برادرم از من بهتر بودند، همگی رفتند. بر من و هر  
مسلمانی لازم است از آنان پیروی کرده و به راه آنان برویم.

آن حضرت، با بیانی شیوا و آرام بخش، خواهرش را تسلی داد و وی را برای  
همیشه آرام نمود و به وی سفارش کرد که در شهادت آن حضرت و سایر



جوانان بنی هاشم، گریبان ندرد و صورت خود را نخراند و بی تابی ننماید. آن گاه، آن حضرت خواهرش را به خیمه من (امام زین العابدین علیه السلام) آورد و خود به جانب یارانش رهسپار گردید. (219)

### 3 - تنظیم امور خیمه گاه

امام حسین علیه السلام که تجربیات ارزنده ای از نبرد با دشمنان داشت، با همان یاران اندک خود تمام جوانب جنگ و دفاع را ملحوظ می داشت و از پیش برای آن تصمیم بایسته و لازم را اتخاذ می کرد. آن حضرت، برای دفاع بهتر و روان تر در برابر تهاجم احتمالی دشمن، دستور داد که خیمه ها را به یکدیگر نزدیک کرده و به طناب های محکم آن ها را به هم پیوند دهند و در اطراف خیمه ها خندقی حفر کرده و آن ها را از خار و هیزم انباشته کند تا در هنگام هجوم دشمن از سه طرف آنان را با خندق هایی شعله ور مواجه کرده و از یک طرف با نیروهای تدافعی خویش در برابر دشمن ایستادگی کنند. این تصمیم و تدبیر آن حضرت، بسیار اثر بخش و کارساز بود. زیرا بارها دسته هایی از اراذل و گروه های جنایت پیشه سپاه عمر بو سعد، قصد هجوم به خیمه گاه امام حسین علیه السلام را نمودند ولی با انبوهی از آتش مواجه شده و از کار خویش منصرف گردیدند.

### 4 - عبادت و تهجد

شب عاشورا، به عنوان آخرین شب زندگانی امام حسین علیه السلام و یاران وفادارش، برای آنان بسیار مغتنم بود. آنان از این شب بیشترین و بهترین بهره های معنوی و عرفانی را به دست آوردند و تا بامدادان عاشورا به راز و نیاز، و مناجات، نماز و قرائت قرآن پرداختند و روح و روان خود را با تهجد و شب زنده داری صیقل داده و برای شهادت در راه خدا آماده کردند. (220)

## روز عاشورا

این روز، پر آوازه ترین روزهای سال و خاطره آمیزترین تاریخ بشری است. در این روز بزرگ، پای مردی، فداکاری و سربلندی گروه اندکی از انسان های به خدا پیوسته و در برابر ده ها هزار مردان جنگی و جنایت پیشه به نمایش درآمد. این روز، روز فداکاری امام حسین علیه السلام و یاران باوفای وی می باشد و تا ابد به آنان تعلق خواهد داشت. در این روز، حوادث و رویدادهای مهمی در سرزمین کربلا به وقوع پیوست که برای همیشه در تاریخ انسان ها ثبت و درج خواهد ماند.

در این جا به طور گذرا به اهم رویدادهای روز عاشورا می پردازیم:

### 1 - تنظیم سپاه

امام حسین علیه السلام پس از نماز صبح، سپاه خویش را که متشکل از 32 تن سواره و 40 تن پیاده بودند، به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول را در بخش میمنه، دسته دوم را در بخش میسره و دسته ای را میان آن دو قرار داد. فرماندهی بخش میمنه را به «زهیر بن قین» و فرماندهی بخش میسره را به «حبیب بن مظاهر» واگذار کرد و خود در وسط دو سپاه مستقر شد و بیرق سپاه را به برادرش عباس بن علی علیه السلام معروف به قمر بنی هاشم سپرد و خیمه ها را در پشت سر قرار داد. عمر بن سعد نیز سپاهیان جنایت پیشه خود را به چند گروه تقسیم کرد. وی، فرماندهی بخش میمنه را به عمر بن حجاج، فرماندهی بخش میسره را به شمر بن ذی الجوشن، فرماندهی سواره نظام را به عروه بن قیس و فرماندهی پیاده نظام را به شیب بن ربیع و اگذار کرد. وی بیرق، ننگین سپاه خود را به غلامش «درید» سپرد. دو سپاه در برابر یک دیگر صف آرایی کرده و برای آغاز نبرد سرنوشت ساز، لحظه شماری می کردند.

## 2 - اندرزهای پیش از نبرد

امام حسین علیه السلام برای پیش گیری از نبرد و خون ریزی نیروهای دو طرف، تلاش زیادی به عمل آورد و از هر راه ممکن می خواست از کشتار مسلمانان جلوگیری نماید و خون کسی بر زمین نریزد. ولی دشمن که مغرور از کثرت سپاه خود و قلت یاران امام علیه السلام بود، به هیچ صراطی مستقیم نبود و به هیچ پیشنهادی پاسخ مثبت و کار ساز نمی داند و خواهان تعیین تکلیف از راه نبرد و خون ریزی بود. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، برخی از یاران خود را به نزد سپاه دشمن فرستاد تا با آنان گفت و گو کرده و با بیان حقایق و واقعیت ها، آنان را از شرارت و جنایت منصرف کنند. آن حضرت، خود نیز بارها برای اندرز سپاه کفر پیشه دشمن، پا پیش نهاد و با بیان خطبه هایی روشن گر، آنان را به حفظ آرامش و عدم خون ریزی دعوت کرد و از جنگ و مبارزه بازداشت. (221)

ولی جز تعدادی اندک که از خواب غفلت بیدار شده و حقیقت را دریافتند و به سپاه آن حضرت پیوستند، بقیه آنان در ضلالت و گمراهی خویش باقی مانده و بر آغاز جنگ اصرار می کردند.

## 3 - پشیمانی حر بن یزید

حر بن یزید تمیمی که از فرماندهان جنگاور و دلیر عمر بن سعد بود و همو بود که در وهله نخست، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و او را به اجبار و اکراه به کربلا رهسپار گردانید گردانید: وقتی بزرگواری امام حسین علیه السلام و حقیقت خواهی وی را ملاحظه کرد و از سوی دیگر شاهد نیت های پلید عمر بن سعد و لشکریان عبیدالله بن زیاد و جنایت ها و ستم کاری های آنان بود، از خواب غفلت و دنیاطلبی بیدار شد و در خود احساس نگرانی و ندامت نمود و در وی دگرگونی شگفتی به وجود آمد. به طوری که یکباره سپاه کفر پیشه عمر بن سعد

را ترک و به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام رهسپار شد. حر به نزد امام حسین علیه السلام رفت و از آن حضرت در خواست عفو و بخشش نمود و از کردار و رفتارهای پیشین خود اظهار پشیمانی کرد. امام حسین علیه السلام با مهربانی تمام حر بن یزید را پذیرفت و از وی استقبال کرد و با رفتار خود موجب تقویت ایمان حر گردید.

حر برای روشن گری سپاه دشمن به سوی آنان برگشت و با معرفی خود و چگونگی هدایت یافتنش، آنان را به راه خیر و سعادت و پیوستن به سپاه حقیقت جوی امام حسین علیه السلام دعوت کرد. <sup>(222)</sup>

دشمنان که از ملحق شدن حر به امام حسین علیه السلام بسیار نگران و ملتهب شده بودند، وی را سنگباران و تیر باران کرده و از نزدیک شدنش به نیروهای خود بازداشتند. حر به ناچار به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام برگشت. پیوستن حر به سپاه امام حسین علیه السلام و سخنرانی وی برای سپاه عمر بن سعد در دفاع از امام حسین علیه السلام، برای عمر بن سعد و دیگر جنگ افروزان دشمن بسیار گران و نگران کننده بود و تاثیر زیادی در نیروهای دشمن به وجود آورد.

#### 4 - هجوم سراسری

سپاه دشمن که از پیوستن حر و چند نفر دیگر به سپاه امام حسین علیه السلام احساس خطر و ریزش نیرو کرده و ادامه این وضعیت را به زیان خود می دید، فرمان حمله را صادر کرد. عمر بن سعد با رها کردن تیری به سوی سپاهیان امام حسین علیه السلام جنگ را به طور رسمی آغاز و سپاهیان نگون بخت خود را به نبرد و تهاجم ترغیب و تشویق کرد.

در اندک مدتی دو سپاه به یکدیگر نزدیک شده و با ابزارهای جنگی آن روز به نبرد پرداختند. در این نبرد، شگفتی تاریخ به وقوع پیوست و معادلات نظامی

در هم ریخت، و آن، دفاع یک سپاه کمتر از صد نفر که برخی از آنان را نوجوانان و یا کهن سالان و سالخوردگان تشکیل می دادند، در برابر یک سپاه چند ده هزار نفری بود. این سپاه اندک، با دلاوری و دلیری تمام از حیثیت و موجودیت خویش و اعتقادات و اصول مذهبی و سیاسی خود دفاع و پاسداری نموده و مغلوب دشمن نشدند.

هر یک از یاران امام حسین علیه السلام با ده ها تن از نیروهای دشمن به نبرد نابرابر و تن به تن پرداخت ولی هیچ گونه سستی و تردیدی در وی ملاحظه نمی شد و این روحیه بالای رزمی اعتقادی برای دشمن، سنگین و کمر شکن بود. یاران امام حسین علیه السلام با سرافرازی، به شرف شهادت نایل شده و یا با ادامه دلاوری، دشمن را مستاصل و زمین گیر نمودند.

تصور دشمن در آغاز بر این بود که سپاه کم عده امام حسین علیه السلام در لحظات نخستین هجوم سراسری، نابود شده و از هستی ساقط می شوند و غائله کربلا به راحتی پایان می پذیرد، ولی پس از درگیر شدن با آنان، تازه فهمیدند که با کوهی استوار از ایمان و عقیده روبرو شدند و از میان بردن آنان، کار آسانی نیست.

یاران امام حسین علیه السلام از بامداد تا عصر عاشورا نبرد را ادامه داده و تا آخرین قطره های خون خود از قیام امام حسین علیه السلام پاسداری کردند. محدث قمی از محمد بن ابی طالب موسوی روایت کرده است که در این نبرد، پنجاه تن از یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. <sup>(223)</sup>

## 5 - نبرد انفرادی

دشمن که از نبرد سراسری و تهاجمی، نتیجه ای نگرفته بود، به تدریج به سوی نبرد انفرادی روی آورد. زیرا اگر چه سپاه عمر بن سعد جملگی برای نبرد

با امام حسین علیه السلام آمده بودند، ولی در میان آنان مردان زیادی بودند که جنگ با فرزند زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله را روا نداشته و به اکراه و اجبار در سپاه عمر بن سعد قرار گرفته و بودند. بدین جهت در کار نبرد عمومی و هجوم سراسری تعلل نمی ورزیدند و عمر بن سعد را در رسیدن به مقاصد پلیدش ناکام گذاشته بودند. گفتنی است که روی کرد به نبرد انفرادی، برای سپاه کم تعداد امام حسین علیه السلام نیز خوش آیند و پسندیده تر بود. زیرا در این صورت هر یک از یاران امام علیه السلام می توانست با چندین نفر از سپاه بی انگیزه دشمن نبرد کند و دشمن را در موضع انفعالی قرار دهد. همین امر باعث طولانی تر شدن مبارزات گردید. یاران امام حسین علیه السلام یکی از دیگری با انگیزه ایمان و اعتقاد، از آن حضرت اجازه رزم گرفته و وارد صحنه می شدند و سرانجام شرافتمندانه جام شهادت را سر می کشیدند. تعدادی از یاران امام علیه السلام تا پیش از ظهر عاشورا به همین نحو به شهادت رسیدند.

## 6 - نماز ظهر عاشورا

به هنگام ظهر، یکی از یاران امام علیه السلام به نام ابوثمامه صیداوی، آن حضرت را متوجه وقت نماز ظهر کرد. امام حسین علیه السلام که به نماز اهمیت ویژه ای می داد، دستور داد که جنگ را متوقف کرده و همگی به نماز پردازند. پیشنهاد امام حسین علیه السلام مورد موافقت دشمن قرار نگرفت و آنان هم چنان به نبرد خود ادامه می دادند. امام حسین به ناچار، یکطرفه جنگ را متوقف کرد و با یاران اندک خود نماز ظهر را به صورت نماز خوف (نماز ویژه زمان جنگ) به جای آورد. یاران آن حضرت دو دسته شده، دسته ای به نماز امام علیه السلام اقتدا کرده و دسته ای دفاع می نمودند. امام دشمنان هیچ گونه ترحمی به امام علیه السلام و نمازگزاران نکرده و با رها کردن تیر، آنان را هدف قرار می دادند.

برخی از مدافعان امام حسین علیه السلام، دشمن را از اطراف نماز گزاران پراکنده کرده و برخی دیگر خود را سپر تیرها قرار داده و مانع رسیدن آنها به وجود امام حسین علیه السلام می شدند. سعید بن عبدالله حنفی، از جمله آنانی بود که خود را سپر امام علیه السلام قرار داد. وی هر تیری که به جانب امام حسین علیه السلام می آمد، خود را سپر آن می کرد و آن قدر در این راه ایستادگی کرد تا نماز امام علیه السلام به پایان رسید. در آن هنگام به زمین افتاد و به شرف شهادت نایل آمد. علاوه بر زخم شمشیر و نیزه، از بدن این شهید دلاور، تعداد سیزده چوبه تیر یافتند. <sup>(224)</sup>

### 7 - شهادت سایر یاران

پس از نماز، یاران امام حسین علیه السلام روحیه رزمی تازه ای یافته و به سوی دشمن هجوم آوردند. تمام یاران امام علیه السلام، از جمله جوانان برومند بنی هاشم و فرزندان، برادران، برادرزادگان، خواهر زادگان و عموزادگان آن حضرت به جهاد و دفاع پرداخته و به شهادت رسیدند.

نبرد دلاور مردانی چون زهیر بن قین، نافع بن هلال، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر، حر بن یزید و بریر بن خضیر از میان یاران امام حسین علیه السلام و شیرمردانی چون علی اکبر علیه السلام، عباس بن علی علیه السلام، قاسم بن حسین علیه السلام و عبدالله بن مسلم علیه السلام از جوانان بنی هاشم به یاد ماندنی و فراموش نشدنی است. نبرد هر یک از آنان، لرزه ای در ارکان سپاه کفر به وجود آورد و شهادت آنان تاثیر شکننده ای در وجود مبارک امام حسین علیه السلام پدید آورد.

به طوری که آن حضرت هنگامی که تنها شد و یک تنه با دشمن نبرد می کرد، به یاد یاران شهید خود می افتاد و گاهی به سوی آنان نظری می افکند و آنان را یاری می طلبید و می فرمود: ای عباس، ای علی اکبر، ای قاسم، ای زهیر، ای حر کجایی؟

## 8 - مبارزه و شهادت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از آن که همه یاران خود را از دست داد، بانوان عصمت پناه را در خیمه ای گرد آورد و آنان را تسلی و دلداری داد و به صبر و شکیبایی سفارش نمود و با قلبی شکسته از آنان خداحافظی کرد.

آن حضرت، فرزندش امام زین العابدین علیه السلام را که در بیماری سختی به سر می برد، جانشین خویش قرار داد و با او نیز وداع کرد و آماده نبرد با دشمن گردید. امام حسین علیه السلام به تنهایی، ساعاتی چند با دشمن مبارزه کرد و به هر طرف حمله می کرد گروهی را به هلاکت می رسانید.

هرگاه برای آن حضرت فرصتی به دست می آمد، به خیمه ها بر می گشت و با حضور خود، کودکان و زنان بی پناه را تسلی می داد و بار دیگر با آنان خداحافظی می کرد. شاید مقصود آن حضرت از تردد میان خیمه و میدان نبرد، برای آمادگی بیشتر با زماندگانش برای پذیرش شهادت آن حضرت بود. در یکی از خداحافظی ها، فرزند شیرخوار خود را جهت سیراب کردنش به سوی دشمن آورد و از آنها تقاضای آب برای فرزند شیرخوار خود کرد، ولی سپاه سنگ دل عمر بن سعد به فرزند شش ماهه او رحم نکرد و با هدف تیر قرار دادنش، وی را در آغوش پدر غرقه به خون کرد.

امام حسین علیه السلام بدن غرقه به خون علی اصغر علیه السلام را به خیمه برگرداند و بار دیگر به مبارزه پرداخت. آن حضرت، زخم های فراوانی را در میدان مبارزه متحمل شد، تا آن که بر اثر کثرت جراحات به زمین افتاد.

در آن حال نیز دشمنان رهایش نکرده و با ابزارهای گوناگون، از جمله تیر، نیزه، شمشیر و سنگ بر بدنش ضرباتی وارد آوردند.



سرانجام، آن حضرت تاب و توان از کف داد و بر خاک گرم کربلا بر زمین افتاد و آماده مهمانی خدا گردید.

شمر بن ذی الجوشن، با قساوت تمام به سوی بدن خونین آن حضرت رفت، در حالی که رمقی در بدن شریفش بود، سر مبارکش را از قفا جدا کرد و سر بریده را به خولی اصبحی تحویل داد تا به نزد عمر بن سعد منتقل کند.

### پس از شهادت امام حسین علیه السلام

دشمنان اهل بیت علیهم السلام پس از شهادت جان سوز امام حسین علیه السلام و یارانش، دست از جنایات خویش برداشتند، بلکه در این روز غم آلود جنایت های دیگری مرتکب شدند که به اختصار بیان می کنیم:

### 1 - غارت خیمه ها

سپاه عمر بن سعد، به ویژه دسته نابکار شمر، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه های آن حضرت یورش برده و خیمه ها را غارت کردند و چهارپایان، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها و خوراکی ها را به یغما بردند. آنان، حتی حریم اهل بیت علیهم السلام را مراعات نکردند و زیور و لباس های زنان را از آن ها ستاندند، به طوری که زنان اهل بیت علیهم السلام به عمر بن سعد پناهنده شده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند. <sup>(225)</sup>

از حمید بن مسلم روایت شد: به اتفاق شمر بن ذی الجوشن و گروهی از پیادگان، از خیمه ها گذشتیم تا به علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم که از شدت بیماری از هوش رفته بود. همراهان شمر گفتند: که این بیمار را هم بکشیم؟

من گفتم: سبحان الله چه بی رحم مردمید شما. آیا این کودک ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین بیماری که بر او عارض شده، او را کافی است. به هر

طریقی بود آنان را از کشتن علی بن الحسین علیه السلام بازداشتیم، ولی آن بی رحم ها پوستی را که آن حضرت بر آن خفته بود بکشیدند و به یغما بردند. <sup>(226)</sup>

## 2 - آتش زدن خیمه ها

دشمنان پس از غارت خیمه ها و به یغما بردن دارایی ها و اشیای موجود بازماندگان، خیمه ها را به آتش کشیدند. در این هنگام، کودکان و زنان بی سرپرست، از خیمه ها بیرون آمده و به بیابان های اطراف گریختند. راوی گفت: پس از غارت خیمه ها، آن ها را آتش زدند و بانوان مکرمت با سر و پای برهنه در حالی که لباس های ایشان را ربوده بودند، از خیمه ها بیرون ریختند و صدا به شیون و گریه بلند نمودند و در حال خواری به اسیری رفتند. <sup>(227)</sup>

## 3 - تاختن اسب بر پیکر شهیدان

عمر بن سعد خطاب به سپاه خود گفت: چه کسانی آمادگی تاختن اسب بر کشتگان را دارند؟ ده نفر از آنان اعلام آمادگی کردند که از آن جمله بودند: اسحاق بن حیاة حضرمی، احبش بن مرثد و اسید بن مالک. این عده پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکر شهیدان کربلا، از جمله اباعبدالله الحسین علیه السلام اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند. <sup>(228)</sup>

این گروه نابکار وقتی برگشتند، در نزد عبیدالله بن زیاد برای گرفتن جایزه خیانت و جنایت خویش، از کار خود چنین تعریف کردند: **نحن رضنا الصدر بعد الظهر بكل يعبوب شديد الاسر؛** ما کسانییم که بر بدن حسین و یارانش اسب راندیم به حدی که استخوانهای سینه آنان را در زیر سم ستوران چون آرد نرم کردیم!

عبیدالله بن زیاد، اعتنایی به آن‌ها نکرد و دستور داد که جایزه اندکی به آنها بدهند. این عده پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی (در سال 66 ه. ق در کوفه به سزای اعمالشان رسیدند. به دستور مختار دست و پای آنان را با میخ‌های آهنین بر زمین کوبیدند و بر بدنشان آن قدر اسب دوانیدند که پیش از هلاکت شدنشان اعضا و اجزای بدنشان از هم جدا شد. (229)

#### 4 - ارسال سر مقدس امام حسین علیه السلام به کوفه

عمر بن سعد در عصر عاشورا برای خوش خدمتی بیش تر و اعلام وفاداری به عبیدالله بن زیاد و خاندان بنی امیه، دستور داد سر بریده امام حسین علیه السلام را با شتاب به کوفه ببرند و عبیدالله بن زیاد را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند.

ماموریت رساندن سر مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بود. آنان شب به کوفه رسیدند. در آن هنگام دارالاماره نیز بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانده و بامداد روز یازدهم سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد عبیدالله بردند.

سرهای دیگر شهیدان را پس از بریدن و شست و شو دادن، میان سرکردگان جنایت کار تقسیم کردند تا نزد عبیدالله برده و پاداش بگیرند و بدین وسیله به وی نزدیک شوند. (230)

#### 5 - اسارت اهل بیت علیهم السلام

پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ارسال سرهای شهیدان به کوفه، عمر بن سعد در روز یازدهم محرم، بر کشته‌های خویش نماز گزارد و آنان را دفن نمود، ولی بدن مقدس شهیدان را در بیابان کربلا رها کرد. آنگاه دستور داد زنان، کودکان و بازماندگان واقعه عاشورا را اسیر کرده و به کوفه ببرند. هنگام خروج

از سرزمین کربلا به خواسته اسیران و یا به دستور عمر بن سعد جهت تازه کردن داغ اسیران و عزیز از دست دادگان، آنان را از کنار پیکرهای شهیدان عبور دادند.

چون کجاوه های بی محمل به قتلگاه رسیدند، اسیران مظلوم اهل بیت علیهم السلام از فراز کجاوه ها خود را به زمین انداختند و به سوی شهیدان غرقه به خون خویش شتافتند.

هر کس بدن شهیدی را در بر گرفت و بر او مویه و سوگواری کرد و سپس از او خداحافظی نمود، ولی سوگواری و گریستن سکینه بر پدرش امام حسین علیهم السلام و نحوه خداحافظی اش، سنگ خاره را آب می کرد. <sup>(231)</sup> هم چنین عمه اش زینب کبری علیها السلام با اندوه و دل شکسته از شهیدان، به ویژه بدن مقدس برادرش امام حسین علیهم السلام خداحافظی کرد. این آخرین دیدار آنان با بدن عزیزانشان بود.

راوی گفت: به خدا سوگند فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیهم السلام را آن هنگام که بر برادرش مویه می کرد و با صدای غمگین و دلی داغدار، خطاب به جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: ای محمد، کرویبان بر تو درود فرستادند! این حسین توست که با اعضای پاره در خون خویش آغشته است. این دختران تواند که آنان را اسیر کرده اند. ای محمد، این حسین توست که به دست زادگان زنا کشته شده و پیکر مطهرش بر روی خاک افتاده است و باد صبا بر او خاک و غبار می افشاند. ای محمد، این حسین توست که سرش را از قفا بریده اند و عمامه و ردای او را ربوده اند و...

مرحوم محتشم کاشانی، زبان حال زینب کبری علیها السلام را چنین به نظم درآورده است:

پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول      رو در مدینه کرد که: یا ایها الرسول  
این کشته فتاده به هامون حسین توست      وین صید دست و پا زده درخون حسین توست

این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی  
 این ماهی فتاده، به دریای خون که هست  
 این غرقه محیط شهادت که روی دشت  
 این خشک لب فتاده دور از لب فرات  
 این شاه کم سپاه که با خیل اشک او آه  
 این قالب طیّان که چنین مانده بر زمین  
 دود از زمین رسانده به گردون حسین توست  
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست  
 از موج خون او شده گلگون حسین توست  
 کز خون او زمین شده جیحون، حسین توست  
 خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست  
 شاه شهید ناشده مدفون حسین توست (232)

پس از آن اسیران را به کوفه و از کوفه به شام بردند تا بدین صورت، قدرت  
 نمایی کرده و پیروزی خود را به مردم بنمایانند، لیکن غافل از این که انقلاب  
 امام حسین علیه السلام از دو بخش تشکیل یافته بود، بخشی که به وسیله امام حسین  
علیه السلام و یاران فداکارش تا عصر عاشورا به پایان رسید و بخشی دیگر از سوی  
 امام زین العابدین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام و دیگر اسیران می بایست اجرا شود.  
 بخش دوم نیز، همانند بخش اول بسیار موفقیت آمیز بود، زیرا حقانیت و  
 مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و جنایت بنی امیه و عوامل ستم پیشه آنان، از طریق  
 اسیران با اطلاع ملت خواب زده رسید و آنان را از خواب غفلت بیدار و به  
 وظایفشان آشنا کرد، بذر حقیقت جویی را در سراسر عالم اسلامی افشاند و  
 همگان را برای احقاق حق و زدودن باطل فرا خواند.  
 این بخش از نهضت حسینی، ماجرای مفصل و طولانی دارد که در نوشتار  
 حاضر نمی گنجد و نیاز به نوشتار دیگری دارد.

## 6 - خاک سپاری شهیدان کربلا

همان طوری که گفتیم، عمر بن سعد کشته های خویش را در روز یازدهم  
 محرم، دفن نمود و در حالی که کشته های اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان بر زمین  
 مانده بودند، کربلا را به قصد کوفه ترک کرد.

گروهی از طایفه بنی اسد که در «غاضریه» در نزدیک کربلا ساکن بودند در روز سیزدهم محرم وارد کربلا شده و بر شهیدان نمازگزارند و آنان را دفع نمودند.

به این طریق که امام حسین علیه السلام را در همین مکانی که اکنون معروف است دفن کرده و علی بن الحسین علیه السلام را در پایین پای پدر به خاک سپردند و از برای سایر شهیدان در پایین یا قبر بزرگی حفر و همگی را در آن جا دفن نمودند، ولی حضرت عباس علیه السلام را در راه غاضریه (در محل فعلی حرم) دفن کردند. (233)

### یاران شهید

شمار اصحاب و یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام - چه آنان که پیش از شهادت آن حضرت و چه آنان که پس از شهادت ایشان از دنیا رفته اند - زیاد است. گرچه شایسته بود که نام شرح حال مختصری از آنان را در این جا باز می گفتیم، لیکن به دلیل محدودیت این نوشتار معذوریم.

گفتنی است که یاران و اصحاب فداکار امام حسین علیه السلام بهترین یاران اهل بیت علیهم السلام بودند. چرا که آنان، دست از زن و فرزند و تعلقات مادی کشیده و به یاری امام شان شتافتند و مظلومانه، ولی قهرمانانه به شهادت رسیدند.

امام حسین علیه السلام با این که در شب عاشورا بیعت خویش را از همه باز ستاند و آنان را در بازگشت آزاد گذاشت، امام آنان با نشاط و روحیه ای وصف ناپذیر ایستادگی کرده و اعلام وفاداری نمودند و در پاسخ آن حضرت عرضه داشتند: اگر هفتاد بار ما را بکشند، بدن ما را آتش بزنند و دوباره زنده کنند، دست از یاری تو بر نداشته و از تو جدا نمی شویم. ما زندگی پس از تو را نمی خواهیم و خدا زشت سازد زندگی پس از تو را. (234)

به راستی یاران امام حسین علیه السلام در مقام عمل ثابت قدم مانده و با میل و رغبت از آن حضرت پشتیبانی کرده و خود را فدای وی نمودند. به همین جهت شهیدان واقعه کربلا و یاران فداکار امام حسین علیه السلام، نزد اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم السلام مقامی بس والا و ویژه ای دارند.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: اخبرنی عن اصحاب الحسین علیه السلام و اقدامهم علی الموت.

فقال علیه السلام: انهم كشف لهم الغطاء حتى راءوا منازلهم من الجنة. فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر الى حوراء يعانقها و الى مكانه من الجنة؛<sup>(235)</sup> مرا از یاران امام حسین علیه السلام و چگونگی استقبال آنان از شهادتشان خبر بده. امام صادق علیه السلام فرمود: حجاب ها از برابر دیدگانشان کنار زده شد، به طوری که جایگاه خود را در بهشت می دیدند. به همین جهت هر یک از آنان برای کشته شدن، از دیگران پیشی می گرفت تا به نعمت های الهی و جایگاه خود در بهشت دست یابد.

همین عشق و ایثار بود که تعداد اندک آنان را در برابر سپاه سی هزار نفری عمر بن سعد از بامداد تا عصر روز عاشورا، مقاوم و پایدار نمود و با شهادت قهرمانانه خود، لرزه ای بر ارکان نظام اموی به وجود آوردند.

گرچه مشهور است که تعداد یاران شهید امام حسین علیه السلام 72 تن می باشد، امام مورخان شمار آنان را تا 140 تن گفته اند که برخی از شهدا محل اتفاق مورخان هستند و پاره ای از اسامی به صورت گوناگون در منابع تاریخی نقل شده اند.

البته تردیدی نیست، با اضافه شدن شهیدانی که پیش از شهادت امام حسین علیه السلام و یا پس از شهادت آن حضرت، در کوفه به شهادت رسیده اند، تعداد یاران

شهید آن حضرت از 72 تن تجاوز خواهد کرد. هم چنین درباره شهیدان اهل بیت علیهم السلام در کربلا، نظر واحدی ارائه نشده و به اختلاف سخن گفته اند. برخی از مورخان آنان را 22 تن، برخی دیگر هیجده تن و عده ای نیز هفده تن دانسته اند. (236)

در این جا به اسامی یاران شهید امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا اشاره می نماییم و آن هایی که در کوفه به شرف شهادت نایل آمده اند با علامت \* مشخص می شوند:

#### الف) شهدای بنی هاشم

1 - عباس بن علی (ابوالفضل العباس علیه السلام)

2 - عبدالله بن علی علیه السلام

3 - جعفر بن علی علیه السلام

4 - عثمان بن علی علیه السلام

5 - عبدالله (اصغر) بن علی علیه السلام

6 - ابوبکر بن علی علیه السلام

7 - علی بن الحسین، معروف به علی اکبر علیه السلام

8 - علی بن الحسین معروف به علی اصغر علیه السلام

9 - قاسم بن الحسن علیه السلام

10 - عبدالله بن الحسن علیه السلام

11 - ابوبکر بن الحسن علیه السلام

12 - محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

13 - عون بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

14 - عبدالله بن عقیل علیه السلام



- 15 - جعفر بن عقيل عليه السلام
- 16 - عبدالرحمن بن عقيل عليه السلام
- 17 - محمد بن ابى سعيد بن عقيل عليه السلام (237)
- 18 - عبدالله بن مسلم بن عقيل عليه السلام
- 19 - محمد بن مسلم بن عقيل عليه السلام
- 20 - مسلم بن عقيل عليه السلام \*
- 21 و 22 - دو طفل مسلم بن عقيل عليه السلام \*

(ب) شهدای غیر بنی هاشم

- 1 - ابراهيم بن حصين اسدى
- 2 - ابوتمامه صيداوى
- 3 - بوالحتوف بن حارث
- 4 - ابوامر نهشلى
- 5 - ادهم بن اميه عبدى
- 6 - اسلم بن عمرو (غلام امام حسين عليه السلام)
- 7 - امية بن سعد طائى
- 8 - انس بن حارث اسدى كاهلى
- 9 - انيس بن معقل اصبحى
- 10 - ام وهب بنت عبد (همسر عبدالله بن عمير كلبى)
- 11 - برير بن خضير همدانى
- 12 - بشر بن عمرو حصرمى
- 13 - بكر بن حى تيمى
- 14 - جابر بن حجاج (غلام عامر بن نهشل تيمى)

- 15 - جبلة بن حارث سلمانی
- 16 - جبلة بن علی شیبانی
- 17 - جنادة بن حارث سلمانی
- 18 - جندة بن كعب انصاری
- 19 - جند بن حجیر خولانی
- 20 - جون (غلام ابوذر غفاری)
- 21 - جوین بن مالک تمیمی
- 22 - حارث بن امرؤ القیس کندی
- 23 - حارث بن بنهان
- 24 - حباب بن حارث
- 25 - حباب بن عامر تمیمی
- 26 - حبشی بن قیس نهمی
- 27 - حبيب بن عبدالله نهشلی
- 28 - حبيب بن مظاهر اسدی
- 29 - حجاج بن بدر سعدي
- 30 - حجاج بن مسروق جعفی
- 31 - حر بن یزید ریاحی
- 32 - حلاس بن عمرو ازدی
- 33 - حنظلة بن اسعد شامی
- 34 - حنظلة بن عمرو شیبانی
- 35 - خالد بن عمرو ازدی
- 36 - رافع بن عبیدالله (غلام مسلم ازدی)

- 37 - زاهر بن عمرو کندی
- 38 - زهیر بن بشر خثعمی
- 39 - زهیر بن سلیم ازدی
- 40 - زهیر بن قین بجلی
- 41 - زیاد بن عریب صائدی
- 42 - زیاد بن معقل جعفی
- 43 - سالم (غلام بنی مدینه)
- 44 - سالم (غلام عامر عبدی)
- 45 - سعد بن حارث انصاری
- 46 - سعد (غلام امیر مؤمنان علیه السلام)
- 47 - سعد (غلام عمرو بن خالد)
- 48 - سعید بن عبدالله حنفی
- 49 - سلیمان بن مضارب بجلی
- 50 - سلیمان بن رزین (غلام امام حسین علیه السلام) (238)
- 51 - سوار بن منعم نهمی
- 52 - سوید بن عمرو خثعمی
- 53 - سیف بن حارث جابری
- 54 - سیف بن مالک عبدی
- 55 - شیب (غلام حارث بن جابری)
- 56 - شوذب (غلام بنی شاکر)
- 57 - ضرغامه بن مالک عائدی
- 59 - عابس بن ابی شیب شاکری

- 60 - عامر بن حسان طائی  
61 - عامر بن مسلم عبدی  
62 - عباد بن مهجر جهنی  
63 - عبدالله بن بشر خثعمی  
64 - عبدالله بن عمیر کلبی  
65 - عبدالله بن عروه غفاری  
66 - عبدالله بن عفیف ازدی \*  
67 - عبدالله بن یقطر \*  
68 - عبدالله بن یزید عبدی  
69 - عبیدالله بن یزید عبدی  
70 - عبدالاعلی بن یزید کلبی \*  
71 - عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری  
72 - عبدالرحمن بن عبدالله بن یزنی  
73 - عبدالرحمن بن عروه غفاری  
74 - عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی  
75 - عبدالرحمن بن مسعود تیمی  
76 - عقبه بن صلت جهنی  
77 - عمران بن کعب اشجعی  
78 - عمر بن جناده انصاری  
79 - عمر بن ضبیه ضبعی  
80 - عمر بن خالد صیداوی  
81 - عمرو بن خالد صیداوی

- 82 - عمرو بن عبدالله جندعی
- 83 - عمرو بن قرضه انصاری
- 84 - عمرو بن کعب صائدی
- 85 - عمرو بن مطاع جعفی
- 86 - عمار بن حسان طائی
- 87 - عمار بن سلامه دالانی
- 88 - عمار بن طلخب ازدی \*
- 89 - عمیر بن عبدالله مذحجی
- 90 - قارب (غلام امام حسین علیه السلام)
- 91 - قاسم بن حبیب ازدی
- 92 - قاسط بن زهیر تغلبی
- 93 - قره بن ابی قره غفاری
- 94 - قعنب بن عمر نمری
- 95 - قیس بن مسهر صیداوی \*
- 96 - کردوس بن زهیر تغلبی
- 97 - کنانه بن عتیق تغلبی
- 98 - مالک بن سریع جابری
- 99 - مجمع بن عبدالله عائذی
- 100 - مجمع بن زیاد جهنی
- 101 - مسلم بن عوسجه اسدی
- 102 - مسلم بن کثیر ازدی
- 103 - مسعود بن حجاج تیمی

- 104 - مقسط بن زهير تغلبي
- 105 - منجح (غلام امام حسين عليه السلام)
- 106 - موقع بن ثمامه اسدي
- 107 - نافع بن هلال جملي
- 108 - نصر (غلام امير مؤمنان عليه السلام)
- 109 - نعمان بن عمرو راسبي
- 110 - نعيم بن عجلان انصاري
- 111 - واضح (غلام حارث سلماني)
- 112 - وهب بن عبدالله كلبي
- 113 - هاني بن عروه مرادي \*
- 114 - يحيى بن سليم مازني
- 115 - يزيد بن ثبيط عدي
- 116 - يزيد بن حصين همداني
- 117 - يزيد بن زياد كندي
- 118 - يزيد بن مغفل جعفي <sup>(239)</sup>

## کتابنامه

- 1 - قرآن الکریم.
- 2 - ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن ہبۃ اللہ، شرح نہج البلاغہ، دار احیا الکتب العربیۃ، قاہرہ 1378 ہ. ق.
- 3 - ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ، اسماعیلیان، تہران.
- 4 - ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، دارالکتب العلمیۃ، بیروت، 1412 ہ. ق.
- 5 - ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون (ترجمہ کتاب العبر)، مترجم: عبدالمحمد آیتی، مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرہنگی، 1363 ہ. ش.
- 6 - ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینۃ دمشق، دارالفکر، بیروت، 1415 ہ. ق.
- 7 - ابن قتیبۃ الدینوری، عبداللہ بن مسلم، الامامۃ و السیاسۃ (تاریخ الخلفاء) شریف رضی، قم، 1413 ہ. ق.
- 8 - ابن واضح، احمد بن یعقوب (معروف بہ یعقوبی)، تاریخ الیعقوبی، نشر فرہنگ اہل بیت علیہ السلام، قم.
- 9 - ابوالفرج اصفہانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، دارالکتب، قم، 1344 ہ. ش.
- 10 - احمدی، علی بن حسینعلی، مکاتیب الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم، دار صعب، بیروت.
- 11 - احمر، ابان بن عثمان، المبعث و المغازی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم 1375 ہ. ق.

- 12 - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمة عليه السلام، نشر ادب الحوزة، قم، 1364 ه. ق.
- 13 - بنت الشاطی، عائشة عبدالرحمن، تراجم سیدات بیت النبوة، دارالبیان للتراث، قاهره 1408 ه. ق.
- 14 - بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، 1416 ه. ق.
- 15 - بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، نقره، تهران، 1367 ه. ش.
- 16 - جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، نشر الهادی، قم، 1377 ه. ش.
- 17 - حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1391 ه. ق.
- 18 - الخیامی، امیر منها، زوجات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اولاده، موسسة عزالدین، بیروت، 1416 ه. ق.
- 19 - دخیل، علی محمد علی، ائمتنا، دارالمکتبة الامام الرضا عليه السلام، بیروت، 1402 ه. ق.
- 20 - دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره 1960 م.
- 21 - رضوی اردکانی، سید ابوفاضل، ماهیت قیام مختار، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم.
- 22 - سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، نشر مشعر، تهران، 1377 ه. ش.
- 23 - سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، نشر دانش اسلامی، قم، 1364 ه. ش.



- 24 - سماوی، محمد، حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، 1366 ه. ش.
- 25 - سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، دارالقلم، بیروت، 1406 ه. ق.
- 26 - شمس الدین، محمد مهدی، انصار الحسین علیه السلام، الدار الاسلامیة، بیروت 1401 ه. ق.
- 27 - صدر حاج سید جوادی، احمد بهاءالدینی خرمشاهی، دائرة المعارف تشیع، ج 3، مؤسسه دائرة المعارف تشیع با همکاری نشر یادآوران، تهران، 1371 ه. ش.
- 28 - طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج 3، ترجمه محمد تقی مصباح یزدی، دارالعلم، قم، 1346 ه. ش.
- 29 - طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1351 ه. ش.
- 30 - طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، اسوه، قم 1371 ه. ش.
- 31 - طبرسی، فضل بن حسن، زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام (ترجمه اعلام الوری)، مترجم: عزیزالله عطاردی، اسلامیة، تهران، 1398 ه. ق.
- 32 - طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بیروت 1408 ه. ق.
- 33 - طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، 1378 ه. ق.
- 34 - عاملی، جعفر مرتضی، تحلیلی از زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، ترجمه محمد سپهری، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران 1369 ه. ش.

- 35 - عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، المجمع العلمی الاسلامی  
1416 ه. ق.
- 36 - عمر رضا کحاله، اعلام النساء، مؤسسه الرساله، بیروت، 1404 ه. ق.
- 37 - قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، اسلامیه، تهران، 1338 ه. ق.
- 38 - قمی، شیخ عباس، وقایع الایام، مرکز نشر کتاب، قم، 1375 ه. ق.
- 39 - مازندرانی، علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه،  
قم.
- 40 - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت،  
1403 ه. ق.
- 41 - محتشم کاشانی، علی بن میر احمد، دیوان مولانا محتشم کاشانی، کتاب  
فروشی محمودی.
- 42 - محلاتی، ذبیح الله، فرسان الهیجاء، مرکز نشر کتاب، تهران، 1390 ه. ق.
- 43 - محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ناصر، قم، 1370  
ه. ش.
- 44 - المسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، شرکت انتشارات علمی  
و فرهنگی، تهران، 1365 ه. ش.
- 45 - مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، به همراه ترجمه باقر ساعدی خراسانی،  
اسلامیه، تهران، 1376 ه. ش.
- 46 - موسوی خوانساری اصفهانی، محمد باقر، روضاتی الجنات، ج 2،  
دارالمعرفه، بیروت.
- 47 - واردی، سید تقی، خاندان عصمت، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات  
اسلامی، قم، 1378 ه. ش.

48 - واقدی، محمد بن عمر، المغازی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،  
قم، 1376 ه. ش.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

## پی نوشت ها:

- 1-سوره آل عمران (3) ، آیه 137-138.
- 2-سوره توبه (9) ، آیه 36.
- 3-تاریخ الیعقوبی، ج 1، ص 15.
- 4-تاریخ الطبری، ج 1، ص 190.
- 5-بحارالانوار، ج 96، ص 268، باب 31، روایت 18.
- 6-همان، ج 14، ص 214، روایت 12.
- 7-همان، ج 11، ص 342، باب 3، روایت 80.
- 8-همان، ج 59، ص 91، باب 22، روایت 1.
- 9-همان، ج 1، ص 86، باب 6، روایت 6.
- 10-منتهی الآمال، ج 1، ص 215.
- 11-بحارالانوار، ج 45، ص 202، باب 40، روایت 4.
- 12-سوره مائده (5) ، آیه 97.
- 13-همان آیه 2.
- 14-سوره توبه (9) ، آیه 2.
- 15-مجمع البیان، ج 3-4، ص 237.
- 16-سوره بقره (2) آیه 217.
- 17-نک: مجمع البیان، 1-2، ص 549 و ترجمه تفسیر المیزان، ج 3، ص 239 و 274.
- 18-سوره بقره (2) ، آیه 194.
- 19-نک: فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 359.
- 20-سوره توبه (9) ، آیه 5.
- 21-سوره توبه (9) ، آیه 36.
- 22-مجمع البیان، ج 5-6، ص 42.
- 23-سوره توبه (9) ، آیه 37.
- 24-نک: بحارالانوار، ج 9، ص 79 (بیان) .
- 25-مجمع البیان، ج 5-6، ص 45.

- 26- وسائل الشیعة، ج 10، باب 3، ص 257، روایت 13355.
- 27- همان، ج 8، باب 50، ص 181، روایت 10366.
- 28- همان.
- 29- همان مدرک، ج 1، باب 25، ص 470، روایت 13873.
- 30- همان مدرک ج 8، باب، ص 109، روایت 10190.
- 31- سوره آل عمران (3)، آیه 38.
- 32- همان مدرک، ج 14، ص 340، باب 8، روایت 2.
- 33- بحار الانوار، ج 56، ص 230، باب 5، روایت 15.
- 34- نک: تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 64 و بحار الانوار، ج 65، ص 232، باب 5، روایت 15.
- 35- بحار الانوار، ج 65، ص 230، باب 5، روایت 15.
- 36- المبعث و المغازی، ص 36.
- 37- نک: تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 397 و فروغ ابدیت، ج 1، ص 351.
- 38- سریه، به ماء موریت رزمی مسلمانان از سوی پیامبر ﷺ بدون این که آن حضرت در آن حضور داشته باشد، گفته می شود.
- 39- نک: المغازی، ج 1، ص 341.
- 40- المغازی، ج 2، ص 973 و منتهی الامال، ج 1، ص 89.
- 41- آیه «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها... (سوره توبه، آیه 6)».
- 42- المغازی، ج 2، ص 1084.
- 43- نک المغازی، ج 2، ص 973 و منتهی الامال، نج 1، ص 89.
- 44- فتوح البلدان، ص 149.
- 45- تاریخ خلفا، ص 49.
- 46- فتوح البلدان، ص 162.
- 47- بحار الانوار، ج 98، ص 195، باب 19، حدیث 5 (بیان).
- 48- تحلیلی از زندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، ص 126.
- 49- نک: تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 554؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162 و معالم المدرستین، ج 1، ص 171.
- 50- تاریخ الخلفاء، ص 151 و 171.

- 51-انساب الاشراف، ص 110؛ الارشاد، ج 1، ص 354 و كشف الغمه، ج 1، ص 590.
- 52-انساب الاشراف، ص 110.
- 53-همان، ص 111.
- 54-منتهى الامال، ج 1، ص 186.
- 55-انساب الاشراف، ص 111.
- 56-كشف الغمه، ج 1، ص 574.
- 57-بحار الانوار، ج 10، ص 140.
- 58-منتهى الامال، ج 1، 298 و 321 و الارشاد، ج 2، ص 34.
- 59-شيعه در اسلام، ص 33.
- 60-الاحتجاج، ج 2، ص 46.
- 61-منتهى الامال، ج 2، ص 23.
- 62-المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ج 9-10، ص 82.
- 63-همان.
- 64-نك: تاريخ الطبرى، ج 8، ص 534 و 536.
- 65-وقايح الايام، ص 143.
- 66-تاريخ ابن خلدون، ج 2، ص 435.
- 67-نك.
- 68-تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 500.
- 69-المغازى، ج 1، ص 531.
- 70-همان.
- 71-تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 344.
- 72-نك: همان و تاريخ الطبرى، ج 7، ص 412.
- 73-بحار الانوار، ج 92، ص 376، باب 131، روايت 7.
- 74-المغازى، ج 1، ص 395.
- 75-نك: همان و فروغ ابدیت، ج 2، ص 104 و تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 423.
- 76-المغازى، ج 1، ص 534.
- 77-منتهى الامال، ج 1، ص 342.
- 78-تاريخ ابن خلدون، ج 2، ص 53.

- 79- منتهی الامال، ج 1، ص 450.
- 80- ماهیت قیام مختار، ص 511.
- 81- روضات الجنات، ج 2، ص 129.
- 82- همان، ص 131.
- 83- دائره المعارف تشیع، ج 3، ص 252.
- 84- روضات الجنات، ج 2، ص 133.
- 85- دایرة المعارف تشیع، ج 3، ص 252، و منتهی الامال، ج 2، ص 189.
- 86- دایرة المعارف تشیع، ج 3، ص 252.
- 87- منتهی الامال، ج 2، ص 189.
- 88- روضات الجنات، ج 2، ص 134.
- 89- دائرة المعارف تشیع، ج 3، ص 252.
- 90- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام (ترجمه اعلام الوری)، ص 359.
- 91- کشف الغمه، ج 2، ص 275.
- 92- ائمتنا، ج 1، ص 259.
- 93- کشف الغمه، ج 2، ص 275.
- 94- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام (ترجمه اعلام الوری)، ص 358.
- 95- ائمتنا، ج 1، ص 295.
- 96- الارشاد، ج 2، ص 155.
- 97- کشف الغمه، ج 2، ص 261.
- 98- منتهی الآمال، ج 2، ص 6.
- 99- کشف الغمه، ج 2، ص 266.
- 100- کشف الغمه، ج 2، ص 266.
- 101- همان مدرک 262.
- 102- الارشاد، ص 498.
- 103- کشف الغمه، ج 2، ص 272.
- 104- نک: مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 301؛ کشف الغمه، ج 2، ص 267 و الارشاد، ص 502.
- 105- نک: الارشاد، ص 474 و منتهی الامال، ص 414.

- 106-المغازی، ج 1، ص 182.
- 107-نک: المغازی، ج 1، ص 182؛ تاریخ ابن خلدون، ج 1 ص 414 و فروغ ابدیت، ج 1، ص 533.
- 108-وقایع الايام، ص 15.
- 109-منتهی الآمال، ج 1، ص 76.
- 110-تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 436.
- 111-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 391؛ تاریخ الطبری ج 3، ص 9 و بحارالانوار، ج 21، ص 25.
- 112-المغازی، ج 1، ص 634.
- 113-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 391.
- 114-وقایع الايام، ص 317.
- 115-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 389.
- 116-المغازی، ج 2، ص 636.
- 117-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 392.
- 118-همان، ص 395.
- 119-انساب الاءشرف، ص 9.
- 120-فرازهایی هر تاریخ اسلام، ص 397.
- 121-المبعث و المغازی، ص 89.
- 122-تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 437.
- 123-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 403 و بحارالانوار، ج 21، ص 25.
- 124-بحارالانوار، ج 21، ص 407.
- 125-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 467.
- 126-بحارالانوار، ج 21، ص 407.
- 127-تاریخ دمشق، ج 2، ص 100.
- 128-فتوح البلدان، ص 165.
- 129-همان.
- 130-نک: تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 501.
- 131-نک: تاریخ دمشق، ج 1، ص 37.



- 132-بحارالانوار، ج 43، ص 92، باب 5، روایت 1؛ و ج 98، ص 196، باب 9، روایت 5.
- 133-فروغ ابدیت، ج 1، ص 521.
- 134-بحارالانوار، ج 43، ص 92، باب 5، روایت 1.
- 135-کشف الغمه، ج 1، ص 492.
- 136-نک: بحارالانوار، ج 32، ص 430، باب 11، روایت 391 و نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، باب 48، ص 215.
- 137-وقایع الايام، ص 164.
- 138-وقایع الايام، ص 164.
- 139-نک: تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 319 و وقایع الايام، ص 164.
- 140-تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 346.
- 141-نک: تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 346.
- 142-تاریخ دمشق، ج 33، ص 339.
- 143-تاریخ الطبری ج 5، ص 498.
- 144-تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 37.
- 145-وقایع الايام، ص 171 و 203.
- 146-نک: وقایع الايام، ص 167، و منتهی الآمال، ج 1، از ص 250 تا 278.
- 147-المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج 9-10، ص 265.
- 148-نک: تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 465.
- 149-بحارالانوار، ج 50، ص 2، باب 1، روایت 5، و الارشاد، ص 634.
- 150-تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 465.
- 151-برای آگاهی از متن مناظره امام جواد علیه السلام با درباریان و عالمان عباسی به کتاب «الارشاد» (شیخ مفید) ص 619، و کشف الغمه، ج 3، ص 201 مراجعه گردد.
- 152-بحارالانوار، ج 50، ص 2، باب 1، روایت 5.
- 153-نک: الارشاد، ص 615؛ کشف الغمه، ج 3، ص 186؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 324 و خاندان عصمت، ص 175.
- 154-وقایع الايام، ص 172.
- 155-تاریخ الطبری، ج 8، ص 230.
- 156-نک: تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 348 و تاریخ الطبری، ج 8، ص 341.

- 157-رقایع الایام، ص 173.
- 158-تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 415.
- 159-المغازی، ج 1، ص 193.
- 160-نک: المغازی، ج 1، ص 193، و فروغ ابدیت، ج 1، ص 534.
- 161-المغازی، ج 1، ص 537.
- 162-تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 421.
- 163-المغازی، ج 1، ص 535.
- 164-تاریخ الطبری، ج 11، ص 596، و تاریخ دمشق، ج 3، ص 241.
- 165-منتهی الآمال، ج 1، ص 72.
- 166-تاریخ الطبری، ج 11، ص 596.
- 167-نک: زوجات النبی ﷺ و اولاد، ص 232، و اعلام النساء، ج 1، ص 474.
- 168-این بخش از نامه پیامبر ﷺ، آیه 64، سوره مبارک آل عمران است.
- 169-نک: مکاتب الرسول ﷺ، ج 2، ص 207، و تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 432.
- 170-اسدالغایة، ج 5، ص 275.
- 171-تاریخ الطبری، ج 2، ص 617.
- 172-تاریخ الطبری، ج 4، ص 38 و تاریخ دمشق، ج 3، ص 238.
- 173-فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص 381 و 419.
- 174-زوجات النبی ﷺ و اولاده، ص 289.
- 175-نک: تراجم سیدات بیت النبوة، ص 417؛ زوجات النبی ﷺ و اولاده، ص 289، و اعلام انساء، ج 5، ص 10.
- 176-مجید زندی، روزنامه جمهوری اسلامی، 27 آذر 1378، ص 14.
- 177-فتوح البلدان، ص 631.
- 178-همان، ص 629.
- 179-همان، ص 632.
- 180-فتوح البلدان، ص 607.
- 181-همان، ص 608، و اءنساب الاءشرف، ص 275.
- 182-نک: تاریخ الطبری، ج 5، ص 534؛ تاریخ خلفا، ص 572؛ و تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 39.

- 183-تاریخ الطبری، ج 6، ص 342.
- 184-نک: تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 81؛ تاریخ دمشق، ج 34، ص 487 و تاریخ خلفا، ص 584.
- 185-اءلامامة و السياسة، ج 2، ص 151.
- 186-تاریخ الطبری، ج 7، ص 302.
- 187-تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 186.
- 188-همان، ص 195؛ تاریخ الطبری، ج 7، ص 302 و تاریخ خلفا، ص 691.
- 189-نک: التنبيه و الاشراف، ص 292.
- 190-شهر «مرو» در آن روزگار مقر حکومت مامون در شمال خراسان بود. هم اکنون در کشور ترکمنستان قرار داشته و به زبان محلی «ماری» خوانده می شود.

## فهرست مطالب

2	مقدمه ناشر .....
3	پیش سخن .....
6	آشنایی با تاریخ قمری .....
8	تحقیقی درباره پیدایش تاریخ قمری .....
14	ماه محرم در قرآن .....
22	ماه محرم در روایات .....
26	روز اول محرم - سال اول عام الفیل (53 سال پیش از هجرت) .....
26	هجوم ابرهه به مکه معظمه جهت نابودی خانه خدا .....
32	روز اول محرم - سال هفتم بعثت .....
32	آغاز تبعید پیامبر ﷺ و طایفه بنی هاشم در شعب ابی طالب .....
37	روز اول محرم - سال چهارم هجری قمری .....
37	آغاز سریه ابوسلمة بن عبدالاسد .....
40	روز اول محرم - سال نهم هجری قمری .....
40	گماشتن کارگزارانی برای دریافت زکات از مسلمانان ... ..
43	روز اول محرم - سال 14 هجری قمری .....
43	نبرد مسلمانان را رومیان در «مرج صفر» .....
46	روز اول محرم - سال 24 هجری قمری .....
46	آغاز خلافت عثمان بن عفان. <sup>(47)</sup> .....
49	عثمان در یک نگاه: .....

- 51..... روز اول محرم - سال 81 هجری قمری
- 51..... درگذشت محمد بن حنیفه، فرزند امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.
- 56..... پس از شهادت امام حسین علیه السلام:
- 56..... پیدایش کیسانیه:
- 58..... روز اول محرم - سال 200 هجری قمری
- 58..... شورش حسین افطس در مکه معظمه
- 59..... روز دوم محرم - سال 61 هجری قمری
- 59..... ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا.
- 61..... روز سوم محرم - سال 252 هجری قمری
- 61..... خلع مستعین عباسی از خلافت.
- 64..... روز پنجم محرم - سال ششم هجری قمری
- 64..... وقوع سریه عبدالله بن انیس.
- 67..... روز هفتم محرم - سال 132 هجری قمری
- 67..... نبرد سپاهیان بنی عباس با سپاهیان بنی امیه در عراق.
- 71..... روز دهم محرم - سال پنجم هجری قمری
- 71..... وقوع غزوه ذات الرقاع.
- 74..... روز دهم محرم - سال ششم هجری قمری
- 74..... وقوع سریه قرطاء.
- 75..... روز دهم محرم - سال 61 هجری قمری
- 75..... شهادت امام حسین علیه السلام و بیش از هفتاد تن از یارانش در کربلا.
- 77..... روز دهم محرم - سال 67 هجری قمری
- 77..... کشته شدن عییدالله بن زیاد به دست مختار.
- 81..... روز دهم محرم - سال 226 هجری قمری

- 81..... درگذشت بشر حافی (از بزرگان تصوف) در بغداد.
- 85..... روز 12 محرم - سال 95 هجری قمری
- 85..... شهادت امام زین العابدین علیه السلام.
- 97..... رویدادهای مهم در زندگانی امام زین العابدین علیه السلام.
- 99..... روز 13 محرم - سال 61 هجری قمری
- 99..... شهادت عبدالله بن عقیف ازدی به دست دژخیمان عبیدالله بن زیاد.
- 102..... روز 15 محرم - سال دوم هجری قمری
- 102..... وقوع غزوه کدر.....
- 104..... روز 15 محرم - سال هفتم هجری قمری
- 104..... وقوع غزوه خیبر و پیروزی مسلمانان بر یهودیان.
- 109..... روز 15 محرم - سال 11 هجری قمری
- 111..... روز 16 محرم - سال 14 هجری قمری
- 111..... هجوم مسلمانان به دمشق<sup>(127)</sup>
- 114..... روز 16 محرم - سال 16 هجری قمری
- 114..... تدوین تاریخ اسلامی.
- 116..... روز 21 محرم - سال سوم هجری قمری
- 116..... ازدواج حضرت علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام.
- 121..... روز 22 محرم - سال 37 هجری قمری
- 121..... ورود امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به سرزمین صفین.
- 125..... روز 23 محرم - سال 169 هجری قمری
- 125..... مرگ مهدی عباسی در ماسبذان.
- 128..... روز 25 محرم - سال 198 هجری قمری
- 128..... کشته شدن امین به دست مأمون عباسی.

- 132..... روز 26 محرم - سال 64 هجری قمری
- 132..... محاصره مکه و سنگ باران کعبه از سوی سپاهیان یزید.
- 134..... روز 26 محرم - سال 146 هجری قمری
- 134..... شهادت علی بن الحسن مثلث در زندان منصور دوانقی.
- 138..... روز 27 محرم - سال 215 هجری قمری
- 138..... لشکر کشی مامون عباسی به سرزمین روم.
- 139..... روز 28 محرم - سال 220 هجری قمری
- 139..... ورود امام محمد تقی علیه السلام به بغداد بنا به درخواست معتصم عباسی.
- 143..... روز 30 محرم - سال 189 هجری قمری
- 143..... کشته شدن جعفر بن یحیی بر مکی به دستور هارون الرشید.
- 147..... ماه محرم - سال سوم هجری قمری
- 147..... وقوع غزوه ذوامر
- 150..... ماه محرم - سال ششم هجری قمری
- 150..... وقوع غزوه بنی لحيان.
- 153..... ماه محرم - سال ششم هجری قمری
- 153..... ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ریحانه زید.
- 155..... ماه محرم - سال هفتم هجری قمری
- 155..... دعوت پادشاهان و حاکمان به دین اسلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- 156..... 1 - نامه به قیصر روم.
- 158..... 2 - نامه به شاهنشاه ایران
- 160..... 3 - نامه به مقوقس
- 161..... 4 - نامه به نجاشی
- 162..... 5 - نامه به حاکم غسانیه

- 163..... 6 - نامه به حاکم یمامه
- 165..... ماه محرم - سال 14 هجری قمری
- 165..... در گذشت ابوقحافه در مکه
- 166..... ماه محرم - سال 16 هجری قمری
- 166..... درگذشت ماریه قبطیه همسر رسول خدا ﷺ در مدینه.
- 170..... ماه محرم - سال 20 هجری قمری
- 170..... تدوین نخستین دیوان حکومتی به دستور عمر بن خطاب.
- 172..... ماه محرم - سال 39 هجری قمری
- 172..... اعزام حارث بن مره برای نبرد با اهالی سند از سوی امام علی
- 174..... ماه محرم - سال 65 هجری قمری
- 174..... آغاز خلافت مروان بن حکم در شام.
- 177..... ماه محرم - سال 82 هجری قمری
- 177..... نبرد عبدالرحمن بن اشعث با حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه.
- 183..... ماه محرم - سال 127 هجری قمری
- 183..... کشته شدن خالد بن عبدالله قسری به دستور ولید بن یزید.
- 187..... ماه محرم - سال 127 هجری قمری
- 187..... آغاز جنبش عبدالله بن معاویه جعفری بر ضد مروانیان.
- 190..... ماه محرم - سال 132 هجری قمری
- 190..... زندانی شدن ابراهیم بن محمد به دستور مروان بن محمد.
- 192..... ماه محرم - سال 202 هجری قمری
- 192..... بیعت مخالفان مامون با ابراهیم بن مهدی عباسی.
- 195..... ماه محرم - سال 246 هجری قمری
- 195..... بنای شهر جعفریه به دستور متوکل عباسی.



196.....	واقعه کربلا (61 ه. ق)
196.....	آغاز مبارزه
197.....	حضور اعتراض آمیز در مکه
199.....	حرکت به سوی عراق
200.....	ورود به سرزمین کربلا
201.....	ماموریت عمر بن سعد
202.....	افزایش سپاه دشمن
203.....	پیام عمر بن سعد به امام حسین <small>علیه السلام</small>
205.....	جنگ طلبی عبیدالله بن زیاد
206.....	دیدار دو فرمانده
208.....	روز تاسوعا
208.....	1 - ورود شمر به کربلا
209.....	2 - نامه امام برای ابوالفضل العباس <small>علیه السلام</small>
211.....	3 - فرمان حمله عمومی
213.....	شب عاشورا
213.....	1 - خطبه امام حسین <small>علیه السلام</small>
215.....	2 - سفارش امام حسین <small>علیه السلام</small> به خواهرش زینب <small>علیه السلام</small>
217.....	3 - تنظیم امور خیمه گاه
217.....	4 - عبادت و تهجد
218.....	روز عاشورا
218.....	1 - تنظیم سپاه
219.....	2 - اندرزهای پیش از نبرد
219.....	3 - پشیمانی حر بن یزید
220.....	4 - هجوم سراسری
221.....	5 - نبرد انفرادی

222.....	6 - نماز ظهر عاشورا.....
223.....	7 - شهادت سایر یاران .....
224.....	8 - مبارزه و شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
225.....	پس از شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
225.....	1 - غارت خیمه ها .....
226.....	2 - آتش زدن خیمه ها .....
226.....	3 - تاختن اسب بر پیکر شهیدان .....
227.....	4 - ارسال سر مقدس امام حسین <small>علیه السلام</small> به کوفه .....
227.....	5 - اسارت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....
229.....	6 - خاک سپاری شهیدان کربلا .....
230.....	یاران شهید .....
232.....	الف) شهدای بنی هاشم .....
233.....	ب) شهدای غیر بنی هاشم .....
239.....	کتابنامه .....
244.....	پی نوشت ها .....
252.....	فهرست مطالب .....